واین نمی فهمید که قطع نظر از تصریحات کتب معتبره حرمت قطعی اتفاقی است و مثل

شرح مشکوة از ملا علی قاری و ترجمه شیخ عبدالحق دهلوی و غیرها اگر ثمن [illegible]

حلال بودی کسب زنا هم حلال شدی زیرا که مقدمه حلال حلال است و مقدمه حرام

حرام فان للمقدمات حکم المقاصد ما اتفق علیه الائمة و مثل ذبح حیوانات

لتعظیم غیر الله که بوقت ذبح نام خدا تعالی بر خوانند بسمله را با هم حرام اتفاقی

است از تفسیر کبیر نیشاپوری و مثل و مقامرت حرمت آن بی خلاف ثابت است

و عجیب تر مجیب صنوبر تحلیل آن داده از عبارت چنین فتوی و بسیار است

لیکن برای ثبوت مدعی این عبارات شهود بس اند پس اگر چنان امثال

مسائل را احداث مذهب خاص قرار داده بودی خود معنی صیانت آن

یا آنکه عالمی از علماء مذاهب اربعه در بعضی مسائل خلاف مذاهب اربعه گفته است

مجیب غیر مصیب این خلاف را مذهب نو احداث قرار داده است

نمی فهمد و نمی داند که تطلیق ثلث مشهور خلاف مذاهب اربعه است عند علماء

حنفیه فتوی بران نموده اند و قضاة هندوستان قاطبة و دیگر حکام ثلث شده

فیصلات قضایا بنمایند و خود مجیب بغیر مصیب بسبب عقیده فیصلات هزاران شهود

را خلاف کلام الله و احادیث معهذا متاخرین مذکورین را هیچکس محدث مذهب

جدید بسبب مخالفت ائمه اربعه در مسئله نمیگوید اگر کسی گوید که تقلید

شخص شود چون موافق مذهب حنفی الیلی است چنانکه میباید آن را تقلید

و امر بعد ائمه اربعه نمود ازینجهت متاخرین را محدث مذهب جدید نمیگویند

میگوییم که چون مقصد کلام مجیب غیر مصیب در مقام جواب خلاف اربعه فقط

بود بنا ما خوذ است لهذا ما درین شق حرف خلاف ائمه اربعه است

جدید نامیدیم و خلاف یا عدم آن با مجتهد دیگر معتبر نداشتیم و بعضی از فضلا

البته واقع شده است یا اینکه مراد از احداث مذهب نو آن دانسته که شخصی

درین زمانه قواعد اصول برای خود مقرر کرده مطابق انها تخریج و ایجاد احکام

و استنباط انها از دلائل شرعیه نمود نه اینکه در تقریر قواعد و تخریج احکام

تبعیت احدی از مجتهدین سابق ملحوظ داشته باشد پس اینمعنی هیچ

قدری باز یادت فیه مخالفت از مجتهدین سابقین معنی احداث مذهب

هر قابل منع است

عمل ایشان واجب است موافق ائمه اربعه باشد یا مخالف تقلید دیگری کار برد

حرام است اجماعاً کما فی کتب الاصول آری مخالفت اجماع جمیع مجتهدین مانع

اجتهاد است نه مخالفت ائمه اربعه علی التحقیق کما سیجیئ این است حق در مسلم

شرح آن مذکور است ثم قسموه ای الاجتهاد الی الاجتهاد واجب

عین علی المسئول عنه الحکم عند خوف فوت الحادثة حیث لا

یستطیع السائل السؤال عن غیره قبل الفوت و واجب عینا فی

حق نفسه حیث احتاج هو للعمل و واجب کفایة عند عدم الخوف فوت

الحادثة و ثم مجتهد غیره یتمکن السائل من السؤال عنه فیأثمون بترکه

و یسقط عن ذمة الکل بفتوی احدهم الی احد من المجتهدین و لو

افتی فیما اخطأ لان الخطأ و لو خطأ یجب العمل به فلا یجب البتة و الی

اجتهاد مندوب کالاجتهاد قبل الوقوع ای قبل وقوع الحادثة

الغیر المعارفة الحکم و الی اجتهاد حرام فی مقابلة قاطع هذا لیس اجتهاد

حقیقة و لا یصدق الحد علیه فیما التقسیم الا لانه ارید به مطلق

بذل

لا یشترط معرفة بعض مسائل لازمة ایاهم و بعد معرفة مواضع الاجماع لئلا

یجتنب مخالفة المع کونه قطعیا ان لم یکن حجر القول و شرطه ای شرط الاجتهاد

ان یکون ذا حفظ وافر من العلم ما قصد له هذا العلم علم الاصول فان تدوینه و

ان کان حادثا لکن المدون صنیع المفعول السابق لان معرفة استخراج الاحکام انما

یتبین منه ثم لا بد من معرفة الصرف والنحو واللغة لکن بقدر ما یتمکن به من معانی

الکتاب والسنة لا کونه مثل الاصمعی والخلیل و سیبویه واما العدالة فشرط قبول

الفتوی فان الفاسق واجب التوقف فی اخبارات بالنص و لیس شرطا فی نفس

تحقق الاجتهاد کما لا یخفی حاصل کلام این است که مستجمع جمیع الات و شرائط

اجتهاد که در سایر ائمه اعتبار کرده اند چونکه محدث مذهب جدید بعد ائمه اربعه فقد انتفاء

مذکوره بطور مخالفت مذاهب اربعه در وجود نا باشد پس بطلان احد از ستین باسبب

بوجه آن از اربعه است با سبب مخالفت اینها مخالفت سبب بطلان نمی تواند شد

مگر بعد آنکه اجماع معتبر کرده شود که مخالفت اربعه باطل است زیرا که کتاب و سنت مفقود است

و قیاس کافی نیست لیکن اجماع مذکور خود باطل است کو حجیب نعوه را دعا آن کرده چنانکه مفصل

مواهب

وهذا يدل على عدم بقاء عالم في الارض في زمان فيه ما فيه لان غاية ما يلزم
منه خلو الزمان من العالم والنزاع انما وقع في خلو قبل وقوع اشراط
الساعة فاللازم غير مدعى وما هو مدعى غير لازم فتأمل ثم انه استدل بما صرح
به الامام حجة الاسلام قدس سره في الوجيز لقفال انه وقع في زماننا هذا الخلو
وفيه ما فيه لان وقوع الخلو ممنوع وما ذكر مجرد دعوى والامام حجة الاسلام
وان كان هو من جملة الاولياء لا يصلح حجة في الاجتهاديات ثم ان من الناس
من حكم بوجوب الخلو من بعد العلامة النسفي واختتم الاجتهاد به
عنوا الاجتهاد في المذهب واما الاجتهاد المطلق فقالوا اختتم بالائمة
الاربعة حتى اوجبوا التقليد لاحد من هؤلاء على الامة وهذا كله هوس
من هوساتهم لم يأتوا بدليل ولا يعبأ بكلامهم انما هم من الذين حكم الحديث
انهم افتوا بغير علم فضلوا واضلوا ولم يفهموا ان هذا اخبار بالغيب في خمس
لا يعلمهن الا الله تعالى در شرح تحرير ابن همام مذكور است اعلم ان بعض
المتعصبين قالوا اختتم الاجتهاد المطلق على الائمة الاربعة ولم يوجد

دلیل ۷

مجتهد مطلق بعدهم والاجتهاد في المذهب اختتم على العلامة النسفي صاحب

الكنز ولم يوجد مجتهد في المذهب بعده وهذا غلط ورجم بالغيب فان سئل من

اين علمتم هذا لا يقدرون على ابدائه اصلا ثم هو اخبار بالغيب وتحكم على قدرة

الله تعالى فمن اين يحصل علم ان لا يوجد الى يوم القيمة احد يتفضل الله عليه

بنيله مقام الاجتهاد فاجتنب عن مثل هذه التعصبات انتهى منصف را

درين كلام غور بايست كه مانع اجتهاد را بعد ائمه اربعه وحاصر وجوب

تقليد را در ائمه اربعه چگونه تقبيح كرد وسبب اين كلام مجروح ساخت عجب بيچاره

از كتب متداوله محققين ما اطلاعي ندارد وبجز چند اوراق اول كتب متداوله

چيزي نخوانده ودر كتب غير متداوله تلبيسات ميكند كه هر كس را بر آن كتب ميسر نيست

تا تلبيس وي ظاهر گردد در حقيقت اين كلام در جرح شهود مجيب غير معيب وقدح

عبارات معقوله است كه بزعم فاسد خود بدان عبارات جواب واهي خود ثابت

كرده خواهد اند ان الرد على الحنابلة قالوا ان لا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا يزال طائفة من الناس ظاهرين على الحق حتى يأتي امر الله وهم حتى يظهر الدجال

او حتی یقاتل آخر عصابة الامة الدجال در شرح تحریر مذکور است و الظاهر علی الحق

لا یکون الا بحجت بالاتفاق واجیب عنه بان غایة ما لزم منه عدم وقوع المتفق

لکن لا یدل علی نفی الجواز فان احد الجائزین ربما لا یقع و در روایة یلزم منه الامتناع

شرعا و ان لزم کذبه الی الشرع العیاذ بالله و الغرض انما وقع اقول علی ان

الدوام لا یخلو عن الضرورة فی الوقوع و لو عندهم و قد دل الدلیل علی

الوقوع الدائمی فلزم الوجوب قطعا و لو بالغیر و ان تاملت حق التامل

لما وجدت منه العلاوة مغایرة لما تقدم و قالوا ثانیا الاجتهاد فرض کفایة

فی کل عصر لان الحوادث غیر متناهیة فلا یلیق تعلیل لیست الا بنا بحیث علم

الحادثة التی حدثت بعده فلو خلا عصر منه اجتمعوا علی الباطل فهو باطل بالشرع

الخ و ازینجا ظاهر گردید که آنچه مولانا اسلمی در رساله خود را خطا بیهوده نموده است

که بر مسلم مدارج تحقیق عروج نماید تلمیذ آنش هر چند از غیب و راست

اللهم سلم سلم میخواندند مگر پایه مولانا از اول پایه آنش لغزیده و سرنگون

تا پایه چاه ضلال بکوفتن فرو رفت تفصیل این اجمال آنکه ایشان با خذ مرزا

[illegible]

می گویند که اجتهاد بعد از ائمه اربعه و تعیین مذاهب اهل سنت باجماع امت منقطع گشت

و غیر ممکن گردید تا آنکه مهدی علیه السلام بیاید و عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام

از آسمان فرود آید به نیابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باجتهاد مطلق درست

مردم فتوی دهند و اجرای اوامر و نواهی فرمایند انتهی محققان گفته اند که حجة الله

در نفی و اثبات دعوی وقوع خلو زمان از مجتهد نموده و اهل تحقیق آن را

را مسلم نداشتند چنانکه از شرح دریافت شد و بعض از ناس دلیل

اجتهاد مطلق را با ائمه اربعه و اجتهاد فی المذهب را با علامه نسفی اختتام داشتند

محققین این را الزام حجج بالغیب بحکم قدرت رب العزت جل جلاله و اخبار

الغیب فی خمس لا یعلمهن الا الله و هوسی از هوسهای تعصب ایشان

که نصرت مذهب خویش است با میل هوا و حرام است بر خلاف صاحب آن

جایز است فرموده و فی الحقیقه کلام مذکور محققین معقول است بلکه چون

متقدمین بعد ازو قول اختلاف کرده اند چنانکه گفته اند که در هر زمانه تا ظهور اشراط

ساعت وجود مجتهد مطلق واجب و ضروری است و خلو از آن محال قائلین

حنابله بعدم وجوب و جواز خلو بعضی از مکان خاص قایل شدند پس با اجماع
مرکب قول بوجوب خلو و استحاله وجود مجتهد مطلق و عدم امکان
بعد ائمه اربعه چنانکه علما گفتند که قول که ثالث است باطل خواهد بود خواه اجماع
مذکور قبل قول ثالث باشد خواه بعد از طرفه آنکه حنابله و غیرهم همه اتفاق و
اجماع دارند بر جواز و امکان اجتهاد مطلق بعد از اربعه و حنابله هم آن را محال نه
واجب میشمارند مگر اشخاص معدوده که قایل بانقسام اجتهاد مطلق با ائمه
اربعه و اختتام اجتهاد در مذاهب بعد از ایشان شدند لیکن قول ایشان بسیار
دلایل جهاله است و مزاحم اجماع با رجم بالغیب محض است و الا تا حین قول ایشان
را اختیار کرده بالعکس دعوی اجماع است بر نفی قول مزبور نموده و از
هیچکس نقل اجماع نکرده و سوای اشخاص معدوده همه است محمدیه را از امت
مرحوم خارج کرده و ادعای علم بالغیب نموده و تحکم بر قدرت الهی کرده که
حق تعالی هرگز تا ظهور امام مهدی خلیفة الله و حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیهم
مجتهد مطلق پیدا نخواهد کرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

مخفی نماند

محقق نماند که امکان ذاتی ممکنات را ضروری الثبوت است و حصول و تخلف

نسبت آن ممکن عند الوجود واجب بالغیر و عند العدم ممتنع بالغیر میشود

پس واجب بالذات و واجب بالغیر و ممتنع بالذات و ممتنع بالغیر میگویند و ممکن

بالذات و ممکن بالغیر میگویند و سر درین است که امکان متساوی نسبة است

بوجود و عدم بخلاف وجوب و امتناع که اینها را خصوصیت بوجود و عدم و نیز

هر سه مواد چون مطلق مذکور شوند ذاتی مراد میشوند کما بین فی موضعه پس

ممکن را غیر ممکن شدن ممکن نیست و مولانا فرمود که اجتهاد بعد ائمه اربعه غیر

ممکن گردید تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام پس در آن وقت باز ممکن [illegible]

و در واقع غیر ممکن گردیده ازین لازم آمد که امکان بالغیر هم میباشد چنانکه وجوب

و امتناع قالوا فی نفی الامکان بالغیر لو کان الامکان بالغیر لزم توارد العلل

المستقلة علی شیء واحد بالذات و بالغیر کذا فی کتب الامور العامة و التفصیل فی

موضعه پس معقولیت مولانا هم دریافت شد و نیز گفته که حضرت عیسی علیه السلام

خود را مجتهد مطلق تصور می‌نمایند و ملک العلما هم این را تسلیم میفرمایند
که با امام حق تفوق خواهند فرمود و این تحقیق است پس معلوم شد که مذهب
مولانا همه جا خلاف تحقیق می‌باشد این است نمونه از خروار و اندکی از بسیاری
از توفیق الهی است که وقت بعد فراغ ازین رساله صورت گذارش‌ها مولانا
هم وارد است تعرض خواهد شد بعد ازین باید دانست که مصنف را درین عبارت
متن و شرح تامل لازم است که از متن و شرح قوت مذهب حنابله دریافت
میشود اگر کسی گوید که مطلب مجیب این است که هرگاه عدم مخالفت اجماع
در اجتهاد شرط است و اجماع بر آن منعقد شده است که مخالفت ائمه اربعه
کسی را که بعد ائمه اربعه اند باطل است چنانکه مجیب از فصول و اشباه و بحر
نقل کرده پس اجتهاد اشان مذهب مخالف ائمه اربعه باطل خواهد بود میگوییم که جواب
از بیش کتب مذکوره سند آورده مجیب در موضع هر یک خواهد آمد اما آنکه
اینجا ذکر میکنیم این است که اولا اجماع مذکور مسلم نیست زیرا که اجماع بر خلاف

آن

ان یعنی بجواز مخالفت ثمه ازین ثابت شد موافقت علمای مجتهدین دیگر منعقد

است که در مسلم و شرح آن مذکور است الثالث یمتنع من غیر تفصیل احداث مخالفة

المجتهد اللاحق للسابقین من اهل الاجتهاد فیکون هذا اجماعا فکیف یمنع من

احداث قول مخالف لهم قلت انما یصح مخالفة اللاحق السابق عند الاکثر

بعد سبق قایل یقول بقول اللاحق وان لم یشتهر ذلك القائل انتهى قوله عند الاکثر

یعنی نزد بعض سبق قائل هم شرط نیست و ثانیا بعد تسلیم میگویم که اینجا از اجماع

ما نقض اجتهاد است اجماع قاطع است نه مطلق اجماع چنانکه از مسلم نقل

کردیم یعنی قوله و بعد معرفته هو اضع الاجماع لئلا یجتهد مخالفه مع کونه قطعیا

پس مجمعین این اجماع یا ائمه اربعه باشند فقط یا دیگران شق اول باطل است

زیرا که در هر دو قسم اجماع یعنی وجدانی و مرکب اتحاد عصر مجمعین ماخوذ است

و زمانه امام شافعی و امام احمد حنبل رح غیر زمانه امام اعظم و امام مالک رح

بود الاجماع اصطلاحا اتفاق المجتهدین من هذه الامة فی عصر علی امر

شرعی هکذا فی المسلم و در تعریف اجماع مرکب چنین گفته مسئلة اذا

اختلف فیه فقهاؤنا فی العصر هل هو شرط ام لا فی مسئلة الحجر اعداث

ثالث عند الاکثر وخصه بعض الحنفیة بالصحابة پس نزد هر دو قسم اجماع

اتحاد عصر مجمعین معتبر است وشق ثانی بغیر باطل زیراکه اولا اجماع بمعنی

اتفاق جمیع متحقق نیست وثانیا بعد تسلیم از این دیگران که مجمعین مستند

سند شرعی این اجماع که اجتهاد مخالف ائمه اربعه کو موافق بعض مجتهدین باشد

باطل است می طلبیم هیچ سند شرعی نخواهند داد زیراکه همه مجتهدین در اصل

احتمال خطا وصواب متساوی اند الاقدام اند در اجماع بی سند شرعی متحقق نیست

علی المختار در مسلم است مسئلة لا اجماع الا عن مستند شرعی علی المختار

خلافا للبعض حاصل تحریر یا آنکه اجماع اصطلاحی هر دو قسم که حجة

قطعی شرعی است بر بطلان مخالفت ائمه اربعه ثابت نیست وانچه در

کلام بعضی آمده بمعنی اتفاق یک فریق است فقط بر بطلان مخالفت

ائمه اربعه باز قول این فریق ماول است یا مردود است چنانکه می آید انشاء الله تعالی

قال العلامة ابن حجر الشافعی قدس الله سره فی التحفة فروع فی التقلید لغیر

ائمه اربعه

البدائع كثرة الخلاف فيها حاصل المعتمد من ذلك انه يجوز تقليد
غير كل الاربعة وكذا من عداهم ممن حفظ مذهبه في تلك المسئلة
ودون حتى عرفت شروطه وسائر معتبراته والاجماع الذي نقله غير
واحد على منع تقليد الصحابة يحمل على ما فقد فيه شرط من ذلك وعليه
يحمل قول السبكي ما خالف الاربعة كمخالفة الاجماع وقال قبل ذلك ولا يجوز
اجماعا تقليد غير الائمة الاربعة في قضاء ولا افتاء بخلاف غيرهما واتفق
حتى على الانسان انه يجوز تقليد غير الاربعة ممن يجوز تقليدهم
كالشيعة وبعض الظاهرية انتهى كلام السبكي وابن حجر وحاصل آنست
هر يكى عمل بر مستخرجات ديگرى كه مخالف مذهب او باشد از مجتهدات ائمه اربعه
باشد جائز نيست و تقليد غير ائمه اربعه روا نيست و قيد مخالفت اگر چه مذكور
نيست ليكن اگر مستخرج غير اربعه موافق مستخرج اربعه باشد پس در حقيقت
عمل بر قول غير اربعه باعدم تعين بعينه عمل بر قول اربعه است و المفروض غيره
بلكه تقليد غير ايشان جائز نيست مطلقا موافق ائمه اربعه باشد يا مخالف بعدم الفارق

[illegible]

تا وقتیکه مخالفت اجماع به مجتهدین سابق نباشد یا اکثرین فی المسلم لا ینقض
حکم الحاکم فی الاجتهادیات اذا لم یخالف قطعیا و هو الکتاب و السنة
المتواترة و المشهورة و الاجماع و فی الهدایة المراد اجماع الاکثر لکن الصحیح
الا ان فی شرح مسلم و نیز در هدایه است مخالفة بعض معتبر نیست و در فتح
القدیر است مراد از بعض واحد یا اثنین است نه ما دون النصف و ما
دون الکل پس لازم بعید بر سر که اینهر دو عالم تحریر و مانند اینها را
از عمل بر مستخرجات دیگری که مخالفت صریحه با مجتهدات ائمه اربعه را
باشد بعد زمان ایشان جایز بر استناد علمای اسلام عیاذا بالله
از ائمة الکفر و نیز خارج و متفرق و شاذ از جماعة پندارد بیان
نیز در کلام مذکور تصریح است بآنکه در قضا و افتا تقلید مجتهد بعیده
جایز نیست بالاجماع و عجیب تر عجیب در قضا و افتا تقلید ابن
ابی لیلی که مخالف صریح با ائمه اربعه است درین مسئله در تحلیف شهود
میکنند پس بحسب زعم و فهمید خود که مخالف ائمه اربعه را در عمل مخل و عید دانند

و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم حکایة عن ربه تعالی انا عند ظن عبدی بی فلیظن

و نیز بسبب آنکه از فحوای اختلاف هذه الامة رحمة مذکوراست در زمره مخالف اربعه

مواعق و بکری اند مجتهدین را محل وعید بدانست و نیز بسبب آنکه تمامت

مرحومه را منحصر در اربعه اعتقاد کرده جناب آن مصلح عنقریب نقل خواهد

کرد و مخالفت اینسان را مخالفت اجماع میداند بلا تاویل مورد وعید نامی

احادیث که در آخر این جواب نقل کرده است کرد نعوذ بالله تعالی

خصوصاً چون گستاخانه اولیاء الله را که در تائید دین محمدی و نصرت

آن و در اعلاء کلمة الله و دفع شرک و بدعت جانبازی ها کردند و مصداق

کریمه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر الخ گردیدند نسبت کفر و

ارتداد منهم معصود در رساله خود کرد پس قول عارف کامل صادق آمد

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد نعوذ

بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و در حلیة المتحلی مذکوراست و لیعلم

ان اختلاف هذه الامة رحمة کما ورد فی الحدیث و لذا قال بعضهم

انه يجوز تقليد من شاء من المجتهدين وقال في البحر الرائق في كتاب القضاء يجوز

تقليد من شاء من المجتهدين وفي التحفة شرح المنهاج نقل القرافي الاجماع

على تخيير المقلد بين قولي امامه اي على جهة البدل لا الجمع اذا لم يظهر

ترجيح احدهما كانه اراد اجماع ائمة مذهبه كيف ومقتضى مذهبنا

كما قاله السبكي منع ذلك في القضاء والافتاء دون العمل لنفسه

وبه يجمع بين قول الماوردي يجوز عندنا واشعر له الغزالي

كما يجوز لمن اداه اجتهاده الى تساوي جهتين ان يصلي الى

ايهما شاء اجماعا وقول الامام يمتنع ان كانا في حكمين متضادين

كايجاب وتحريم بخلاف نحو خصال الكفارة واجرى السبكي ذلك

وتبعوه في العمل بخلاف المذاهب الاربعة اي مما علمت نسبته

لمن يجوز تقليده وجمع شروطه عنده وحمل على ذلك قول ابن

الصلاح لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة اي في قضاء او افتاء

ومحل ذلك وغيره من صور التقليد ما لم يتتبع الرخص بحيث

تنحل

پس اگر بنای وی بر خلاف ائمه اربعه نیز اگر این با اعلام بواقع اجماعات عالم ثریا شد
محمول کنند شود که این مخالفت ائمه اربعه است در طریق قضا نه در مقضی
و اجماع بر عدم مخالفت ائمه اربعه است در مقضی به فافهم و در بحر الرائق مذکور است
وفي التهذيب يجب للقاضي وفي زماننا لما تعذرت التزكية لغلبة
الفسق اختار القضاة كما اختار ابن ابي ليلى استحلاف الشهود
لتغلب الظن انتهى قلت هذا لا يضعف ما في الكتب المعتمدة كالخلاصة
والبزازية من انه لا يمين على الشاهد لانه عند ظهور عدالته لا يكلف
عند خفائها خصوصا في زماننا ان الشاهد مجهول الحال وكذا المزكي
في البلد المجهول لا يعرف المجهول انتهى از این کلام فتوی بعدم جواز تحلیف
شهود هم ثابت شد و در درمختار بعد نقل کلام بحر الرائق در تجویز
تحلیف شهود گفته اقره المصنف ثم نقل عن الصيرفية تفويضه
للقاضي ليس فتوى عليه انتهى درمختار و صاحب صیرفیه نیز قائل شده اند
صاحب درمختار گفته قلت وبالنص علم من الاشباه ليس بحجة. درمختار اشاره

بتضعیف فتوی مذکوره کرده وآنچه از اشباه سابق نقل کرده است امر

السلطان انما ینفذ اذا وافق الشرع والا فلا اشباه من القاضی الی آخره

وفیما اذا استفتی علماء امر قضاته بتحلیف الشهود وجب علی العلماء ان ینصحوه

ویقولوا له لا تکلف قضاتک الی امر یلزم منه سخطک وسخط الخالق

تعالی انتهی از اینجا ظاهر است که مذکورست که تحلیف شهود را جایز نمیدارند

بالاتفاق در مسلم مذکورست استفتاء الامام اجمعوا المحققون علی منع العوام من

تقلید اعیان الصحابة رضوان الله علیهم فان اقوالهم قد یحتمل وفی جمع اقوالهم

اقوالهم الی ... کما فی السنة ولا یعذر العوام علیه بل یجب علیهم اتباع الذین

سبروا ای تعمقوا وبوبوا ای اوردوا ابوابا لکل مسئلة علیحدة وبوبوا

مسئلة کل باب ونقحوا کل مسئلة عن غیرها وجمعوا بینها بجامع وفرقوا

بفارق وعللوا ای اوردوا لکل مسئلة علة وفصلوا تفصیلا فیجب علی

العوام تقلید من تصدی لمعالم الفقه لا اعیان الصحابة المجملین القول

وعلیه ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمة الاربعة الامام الهمام

امام الائمة اماما ابو حنیفة الکوفی والامام مالک والامام الشافعی والامام
احمد رح وغیرہم عنا احسن الجزاء ان ذلک الکذو ولم یدر شیئاً غیرہم و فیہ
ما فیہ فی الی شیئہ قال العراقی انعقد الاجماع علی من اسلم فلہ ان یقلد
من شاء من العلماء من غیر حجر واجمع الصحابة علی ان من استفتی ابابکر
وعمر امیر المومنین فلہ ان یستفتی ابا ہریرة ومعاذ بن جبل وغیرہما
ویعمل بقولہم من غیر نکیر ومن ادعی برفع ہذین الاجماعین فعلیہ
البیان انتہی فقد بطل بہذین الاجماعین قول الامام وقولہ اجمع
المحققون لا یفہم منہ الاجماع الذی ہو حجة حتی یقال یلزم تعارض
الاجماعین بل الذی یکون مختاراً عند احد ویکون الجماعة متفقین
علیہ یقال اجمع المحققون علی کذا ثم فی کلامہ خلل آخر وہو ان
الترتیب لا دخل لہ فی التقلید وکذا التفضیل فان المقلد ان
فہم مراد الصحابی عمل والا سال عن مجتہد آخر فافہم وبطل بہذا قول
ابن الصلاح ایضاً ثم فیہ خلل آخر اذا المجتہدون الاخرون ایضاً نزلوا

آخذہم

جمهور عصر مثل ابطال الائمة الاربعة و انکار بعض ما بین و مشی و ذهب بل الحق

انه انما منع من منع تقلید غیرهم لانه لم یبق روایة مذهبهم محفوظة

حتی لو وجد روایة صحیحة عن مجتهد آخر یجوز العمل بها الا تری ان القاضی

اذا قضوا بتحلیف الشهود و نفاذ له موضع التزکیة علی مذهب ابن ابی لیلی فافهم

از متن و شرح چند فواید مفهوم شد یکی آنکه عراقی اجماع که حجت است نقل کرد

برینکه شخصی چون اسلام آورد او را میرسد که بهر مجتهد که خواهد تقلید کند

یعنی از ائمه اربعه باشد یا غیر از اینها موافق باشد با ایشان و از اینها یا مخالف

دوم آنکه شخصیکه استفتا از شیخین کرد با وجود این طلب فتوی او را نمیرسد

که طلب فتوی از صحابه دیگر نماید مثل ابوهریره و معاذ بن جبل رضی الله عنهما و عمل بقول اینها

نماید با وجودیکه شیخین افضل از دیگران اند و در شان ایشان واقع که اقتدوا

من بعدی بابی بکر و عمر و این حکم ثابت است باجماع جمیع صحابه و ازین معلوم شد

که مستفتیان ائمه اربعه را استفتا از دیگر مجتهدان و عمل بقول دیگران

بطریق اولی جایز خواهد بود سوم آنکه قول امام و قول ابن صلاح باطل است و خلاف

اجماع پس ماتن و شارح قول ابن صلاح را بطور بعضی بر محل صحیح حمل نکردند
بلکه مردود و نامقبول ساختند پس کسیکه تابع یا موافق ابن صلاح است درین قول
قول او نیز نامقبول باشد نزد ماتن و شارح تنبیه آنکه لفظ اجماع گاهی بمعنی اجماع
شرعی که حجت است مستعمل میشود بلکه بمعنی مجرد اجماع یعنی اتفاق آن
یک جماعه استعمال می یابد در شرح عقاید جلالی بعد قول ماتن اجمع مذکورات
الاجماع ههنا بمعنی الاتفاق لا بالمعنی المصطلح وهو اتفاق جمیع اهل
الحل والعقد من الامة فی کل عصر علی حکم من احکام الدین فان
المذکورات لیست کلها اکثر ولذا انتسب الی طائفة مخصوصة انتهی
پس کسیکه بر تخصیص تقلید مذاهب اربعه دعوی اجماع کرده مراد او بمعنی
اجماع بمعنی اتفاق جماعت مخصوص است اجماعیکه حجت است مراد او نیست ورنه
قول او غلط خواهد شد تهجیر مسائل تصویب و تفصیل وغیرها که در اوائل بیان
کرده در تقلید دخل نیست پس منقول کرده صحابی یا مراد مجتهد دیگر
همه عمل بدان خواهد کرد و ترشه از مجتهد دیگر خواهد پرسید نشم آنکه

هر مجتهد

همه مجتهدین ائمه اربعه باشند یا غیر ایشان در بذل جهد در تحصیل حکم شرعی و در
معفو بودن خطا ایشان بلکه مثاب بودن متساوی الاقدام اند پس مقلد
بودن بصیغه اسم مفعول نیز متساوی باشند و فرق اربعه از دیگران باینکه
مذاهب اربعه شایع و مبین و مفصل اند و روایات آنها مضبوط بخلاف
دیگران عاصی است منافی حصر هم از تقلید و این هم مالند شد زیرا که در
دیار هند مذهب امام مالک و امام احمد رحمهم الله تعالی نیز مثل دیگر مذاهب باقی شایع
نیست پس بر تقدیر مذکور لازم می آید که تقلید این هر دو امام ایشان هم جایز نباشد
و حال آنکه حاصر تقلید در اربعه حصر کرده در آن شامل هم نیز و بعض ایشان مذهب
امام احمد آنقدر شایع است که مذاهب ثلاثه اول شایع نیست پس محال است
که تقلید ائمه ثلاثه اول جایز نباشد خلاصه کلام آنکه تقلید را در اربعه یا غیر
اینها حصر نباید کرد بلکه اینچنین باید گفت که عامی را میرسد که بهر مجتهد
که خواهد تقلید کند مگر شرط تقلید فهم مراد مجتهد است زیرا که تقلید یعنی
عمل بقول دیگری بی فهم مراد ممکن نیست آری در دیار اسلام تقلید ائمه اربعه

بسیار واقع است و در اربعه تقلید امام اعظم و امام شافعی رحمهم نسبت

عبادات بسیار است و در بقیه تقلید اول نسبت ثانی کثیر لیکن وقوع

امر دیگر است و جواز دیگر و کلام در جواز است نه در وقوع فافهم در مسلم

شرح وی است لا یرجع المقلد فیما عمل به من حکم جزئی اتفاقا کذا فی المختصر

والتحریر التیسیر وان ههنا موافقا للمختصر وتنزلا علی رائه لکن کلامه فی فتح القدیر

مشعر بالخلاف وقیل لا اتفاق بل هو مختلف فیه فی الحاشیة قال الزرکشی

الاتفاق ذکره الآمدی وابن الحاجب ولیس کما قالاه ففی کلام غیرهما ما یقتضی جریان

الخلاف بعد العمل اقول ویدل علیه التثلیث فی المذهب فی الالتزام

رای مجتهد فان وجوده ای الالتزام لیس اولی من عدمه الا علی تحقیقه

للاتفاق عند عدمه والاختلاف عند وجوده تدبر ثم المستمیل الی الصواب

ان عمل بحکم تقلیده فلا یرجع المقلد فیما عمل به من حکم جزئی اتفاقا کذا فی

المختصر والتحریر التیسیر وان ذهبنا موافقا للمختصر وتنزلا علی رائه

لکن کلامه فی فتح القدیر مشعر بالخلاف وقیل لا اتفاق بل هو

مختلف

مختلف فيه قال الحاشية قال الزركشي الاتفاق ذكره الآمدي وابن الحاجب

وليس كما قالاه فقد حكى غير واحد جريان الخلاف بعد العمل اقول ما يدل عليه التثليث

في المذاهب في الالتزام اي مجتهد فان وجوده اي الالتزام ليس اولى

من عدمه والمعنى حينئذ لا اتفاق على عدمه ولا اختلاف على وجوده تدبر

ثم الاشبه الى الصواب ان ما عمل بحكم تقليده فلا يرجع عنه ما دام كذلك

اي على التحري فانه نوع من الترجيح وترك الراجح خلاف المعقول

وهل يقلد غيره اي غير من قلده في غيره اي غير ما قلده فيه المختار نعم فيه للقطع

نعم يقلد ان شاء لما علم من استفتائهم مرة اماما واحدا ومرة اخرى غيره

غيره بلا نكير من احد فصار اجماعا وتواتر هذا حيث لا يخفى للصحابة ولو

التزم مذهبا معينا اي عهد من عند نفسه على هذا المذهب كمذهب ابي حنيفة

الائمة المعلومة او غيره من غير ان يكون هذا الالتزام بمعرفة دليل كل مسألة

مسألة وعلمه اجماعا في اثر المذاهب المعلومة مفصلا بل انما يكون

العهد من نفسه بحسن الظن فيه اجمالا او بسبب آخر فهل يلزمه الاستمرار

عليه السلام ولا فعل فعم يجب الاستمرار ويحرم الانتقال من مذهب الى
آخر حتى نص بعض المتأخرين المتكلمين وقالوا الحنفي اذا صار
شافعيا يعزر وهذا تشريع من عند انفسهم لان الالتزام لا يخرج
عن اعتقاد غلبة الحقية فيه فلا يترك قلنا لا نسلم ذلك فان المحققين
قد يلتزم المذهب بين امر النفعه في الحال ودفع الحرج عن نفسه ولو
سلم فهذا الاعتقاد لم ينشأ عن دليل شرعي بل هو هوس من عنده
[illegible] المعتقد فلا يجب الاستمرار على هوسه فهم وتشبث قبل
لا يجب الاستمرار عليه ويصح الانتقال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان يؤمن
ويعتقد به لكن ينبغي ان لا يكون الانتقال للتلهي فان التلهي حرام
قطعا في المذهب كان او غيره اذ لا واجب الا ما اوجب الله تعالى والحكم له ولم
يوجب على احد ان يتمذهب بمذهب رجل من الائمة فايجابه تشريع شرع جديد
ولك ان تستدل عليه بان اختلاف العلماء رحمة بالنص وترفيه في
حق الخلق فلو الزم العمل بمذهب كان هذا نقمة وشدة وقيل من التزم

لم

لكن لم يلتزم فلا يرجع عما قلد فيه وفي غيره نقل عن ابن الهمام وعليه السبكي

من أنه صحيح وفي التحرير وهو الغالب على الظن لعدم ما يوجبه شرعا أي لأنه

ليس للاتباع لمذهب واحد موجب شرعي وهذا إنما يدل على مجرد الدعوى بدونه

بتقليد من شاء ثم البيان قطعا إذ ما لم يوجبه الشرع باطل لأن التشريع بالرأي

حرام وأما أنه لا يرجع عما قلد فيه فلم يلزم منه قطعا فلا ينطبق الدليل على الدعوى

قال ويتخرج منه أي مما ذكر أنه لا يجب الاستمرار على مذهب جواز اتباعه رخص المذاهب

قال في فتح القدير لعل المانعين للانتقال إنما منعوا لئلا يتتبع أحد رخص

المذاهب وقال هو رحمه الله تعالى ولا يمنع منه مانع شرعي إذ للإنسان أن يسلك

الأخف عليه إذا كان له إليه سبيل بأن لم يظهر من الشرع المنع والتحريم

وما لم يكن عمل فيه بآخر هذا مبني على منع الانتقال عما عمل به ولو مرة

وكان عليه وعلى آله وأصحابه الصلاة والسلام يحب ما خفف عليهم انتهى

ولكن لا بد أن لا يكون اتباع الرخص للتلهي كمن يأخذ حنفي بالشطرنج على

رأي الشافعي قصدا إلى اللهو وكشافعي يشرب المثلث للتلهي و

فعلى هذا حرام بالاجماع لان التلهي حرام بالنصوص القاطعة فافهم وما نقل

عن ابن عبد البر انه لا يجوز للعامي تتبع الرخص اجماعا فقد وجد مانع شرعي عن

اتباع رخص المذاهب فاجيب بالمنع اي بمنع هذا الاجماع اذ في تفسيق

متتبع الرخص عن الامام احمد روايتان فلا اجماع ونقل رواية

التفسيق انما هو فيما اذا قصد التلهي فقط لا غير وايضا اورد انه

يلزم على تقدير جواز الاخذ بكل مذهب احتمال الوقوع في خلاف المجمع

عليه اذ ربما يكون المجموع الذي عمل به مما لم يقل به احد فيكون باطلا

اجماعا كمن تزوج بلا صداق للاتباع بقول الامامين ابي حنيفة و

الشافعي وبلا شهود اتباعا لقول الامام مالك وبلا ولي على قول

امامنا ابي حنيفة فهذا النكاح باطل اتفاقا اما عندنا فلانتفاء الشهود

واما عند غيرنا فلانتفاء الولي او الصداق فاقول مندفع لعدم اتحاد

المسئلة وقد مر ان الاجماع على القول الثالث انما يكون اذا اتحدت

المسئلة حقيقة او حكما عند مر ولا نسلم لزوم اتحادها و

اي اتحاد

ان احتمل الوقوع فيما ذكرنا والله اعلم بحقيقة الحال حاصل مسئله آنست

که مقلدی در یک حکم جزوی مثلا در نقض وضو بخروج دم سایل بر قول امام

اعظم رحمه الله تعالی عمل کرد پس در عدم نقض وضو بخروج دم بر قول امام شافعی

رح عمل نتوان کرد یعنی بعد عمل رجوع از آن جایز نیست و این عدم رجوع نزد

آمدی و ابن حاجب و صاحب تحریر ابن همام بعد تقلید باتفاق و اجماعی است لیکن تحقیق آن

است که اختلافی است نزد بعضی رجوع بعد عمل هم رواست و در فتح التقدیر

نیز همین اختیار بخلاف یافته میشود و بعضی میگویند که این عمل اگر بتحری و ترجیح

قلبی است پس تا وقت بقاء این تحری رجوع جایز نیست و اگر بتحری نبوده

یا تحری زایل شده رجوع صحیح است بعد عمل اما حکم جزوی دیگر که در آن

بر قول امام اعظم رح عمل نکرده چنانچه نیت صوم رمضان پس مختار

آنست که درین حکم جزوی تقلید غیر امام اعظم رح رواست بهر کس که خواهد

از ائمه اربعه یا غیر اینها تقلید بکند مثلا تقلید امام شافعی رح بکند و نیت

پیش از طلوع صبح صادق واجب نشمرده بکند بر خلاف رای امام اعظم تا نیز لکم

در زمانه صحابه و تابعین مقلدین گاهی از یک مجتهد میپرسید عمل میکرد و بار
از مجتهد دیگر در حادثه دیگر یافته عمل مینمود و کسی بروی انکار نمیکرد پس اجماعی
شده به تواتر ثابت گشته است و اگر مقلدی التزام یک مذهب نمود
و گفت مثلاً که مذهب حنفی لازم گرفتم پس این مقلد را استمرار برین
مذهب لازم است یا نی بعضی میگویند که استمرار لازم است و انتقال ازین
مذهب حرام است تا آنکه بعض متاخرین متکلفین گفته اند که اگر حنفی شافعی
گردد تعزیر باید کرد و بعضی میگویند که استمرار با وجود التزام هم لازم نیست
و او را میرسد که مذهب حنفی گذاشته مذهب دیگر اختیار کند خواه مذهب
ازین اربعه باشد خواه غیر اینها همین حق است و صواب لیکن واجب
است که انتقال او از مذهبی بمذهبی دیگر بقصد تلهی نباشد که آن در جمیع
مذاهب حرام است زیرا که هیچ واجبی نیست مگر بایجاب الله تعالی و غیر او حاکم
نیست و او تعالی مذهب مجتهد معین واجب نساخته پس ایجاب آن تشریع
جدید است از طرف خود و آن حرام است و نیز بنص ثابت شده که اختلاف

مطلقاً در قدیم و جدید لم یمنع التقلید بعمل کل مذهب متعین فقد تقرر
رخصه در غیر مذهب بعضه و لو خواست مقلد مذهب
معین واجب نیست تتبع رخص جمیع مذاهب بلکه بعید بشرط عدم
التلفیق ممنوع مانع شرعی از اتباع رخص مذاهب ثابت نیست مگر آنکه
مکلف بحدی برسد که راه سهل اختیار کند اگر مانع شرعی نباشد که آن
تحریم است و آن در اینجا مفقود است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حنیفیت سهله را دوست میداشتند و آنچه از ابن عبد البر روی
است که علی را تتبع رخص ممنوع است اجماعا در غیر ایشان ممنوع است زیرا
که در فسق متتبع رخص از امام احمد دو روایت است و دیگر نقل
فسق است پس اجماع ثابت نشد و روایت فسق نیز در صورت
قصد تلهی است پس در صورت عدم قصد تلهی روایتی در فسق از امام
احمد ثابت نباشد فکیف الاجماع در عقد الجید نقلا عن الانوار مذکور
است ولو اختار من کل مذهب الاهون قال ابو اسحاق فیفسق

المذاهب ولا يمنع مانع شرعي اذ للانسان ان يسلك الطريق الاخف

اذا كان له اليه سبيل بان لم يكن عمل بآخر وكان صلى الله عليه وسلم يحب ما خفف

عليه وقيده متأخرون بان لا يترتب عليه ما يمنعانه من تلفيق فيه

في عدم الدلك والا لكان في عدم نقض اللمس بلا شهوة وعلى الأول أن

الوضوء بذلك صحت والا بطلت عندهما أقول لا يرجع المقلد فيما قلد

فيه اي عمل به اتفاقا تبع المصنف في دعوى الاتفاق ابن الحاجب وغيره

وقيل يقلد غير من قلد في مسائل في غير ما قلد فيه خلافه فيه المختار

نعم يجوز لحصول القطع بانهم كانوا يستفتون مرة مجتهدا واحدا

ومرة غيره مجتهدا آخر غير ملتزمين مجتهدا معينا واحدا المعمل

بفتياه ولم يوجد من احد نكير على المستفتين فثبت الاجماع وهذا

كله اذا لم يلتزم مذهبا فلو التزم مذهبا معينا كمذهب الامام ابي حنيفة

او الامام الشافعي بان يعزم ويقول التزمت مذهب الامام ابي حنيفة

او الامام الشافعي فقيل يلزم بالالتزام وقيل التزامه لغو فالتزام

احدا ان اكفر عن اليمين بالاطعام مثلا او التزم ان اصلي في هذا المسجد
وقيل الملتزم مثل من لم يلتزم ان عمل بحكم تقليد الا يرجع عنه وفي غيره له
عمل غيره تقليد غيره ايضا قال المصنف وهو الغالب على الظن
لعدم ما يوجب اتباع مذهب واحد شرعا وكل حكم لم يوجد دليل شرعي
يجب اتباعه ثم يتخرج على ما ذكر جواز اتباعه رخص المذاهب فعند الملتزم
اتباع مذهب لا يجوز وعند من لا يلتزم يجوز قال المصنف ولا يمنع عنه
مانع شرعي اذ يجوز للانسان شرعا ان يسلك الى طريق الاخف
ان كان له اليه سبيل ان لم يكن عمل بقول آخر فيه وكان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يحب ما خفف على الامة في العمل بالرخصة تخفيف هو ثابت حقيقة
ما يحبه صلى الله عليه وسلم فلا يمنع منه اصلا وقيد بعض من تأخر جواز
الاخذ برخص المذاهب اذا لم يترتب عليه ما يمنعه كل من صاحب القولين
فمن قلد الامام الشافعي في عدم وجوب الدلك في اعضاء الوضوء و
الامام مالكا في عدم نقض اللمس بلا شهوة الوضوء وصلى بعد لمس المرأة

ان کان وضوءه بذلک صحت الصلوة عند المالک والا بطلت عندهما

اعلم ان الله تعالی کلف الانسان بما فیه مصلحتهم فی الاخرة والدنیا

فحکم باحکام واعتبر اجتهاد المجتهدین واوجب العمل بما ادی اجتهادهم

علیهم واوجب علی من لم یکن رتبة الاجتهاد الاخذ بما ادی الیه اجتهاد

المجتهد خیرهم بان یاخذوا بما شاؤا وهذا کله رحمة من الله تعالی علی الامة

وقال علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم اختلاف العلماء رحمة فالرحمة

انما یکون بالتوسعة بای حکم شاء عمل وهذا کله ثبت بدلیل قاطع

من الاجماع فالکلام خیره الله تعالی بین الاخذ بکل قول فمن ادعی وجوب

الاقتداء المجتهد خاص فقد ابطل رحمة الله وابطل تخییر الشارع فهو باطل

والتزام مذهب بان یعمل بنیة التزام ابطال تخییر ما خیره الله فهذا الالتزام

باطل فللمقلد ان یقلد من شاء بما شاء وما منعوا من الرجوع بعد

العمل فلا یعود الیه الصاد نیل وبل هذا الا کما اذا اختار احد من خصال

کفارة الیمین العتاق فله ان یکفر فی کل یمین بالاطعام فکذا هذا الا

انهم نقلوا اتفاق وقد خفي علي انا قائل فيه فان تحقق الاتفاق وجب
اتباعه والا فلا وجه له فقد بان من هذا انه لا يجب تقليد مجتهد على
التعيين بل له ان ينتقل الى تقليد اي مجتهد الا انه لا بد ان لا يكون
على قصد التلهي فانه حرام في المذاهب كلها وكذا لا يجعل ذلك ذريعة
الى استباحة مال احد ولا عرض احد بحكم القضاء فانه حرام في المذاهب وكذا
للقاضي الانتقال في الحكم من مذهب الى مذهب في زماننا لا يجوز لظهور
الخيانة في القضاة فيأخذون الرشى ويتلفون اموال الناس ودمائهم
فالحق ان الاخذ بكل مذهب صحيح في كل حادثة لعمل النفس لا بقصد التلهي
وهذا رحمة من الله تعالى على امة محمد صلى الله عليه وسلم ولا حجر في اتباع
رخص المذاهب الصحيحة للمجتهدين باختيار الامر السهل عليه ودفعا للحرج لا
على قصد التلهي ولنتوج الكلام بكلام الشيخ الاكبر خليفة الله في
الارضين سره في الفتوحات المكية بحلال الحق لا بجاور عنه قال بعد ولكن
بحمد الله جعل الله فيه اي في تكثر الاحكام لكثرة الاجتهاد رحمة اخرى لنا

لولا

ولو ان الفقهاء حجرت هذه الرحمة على العامة بالتزامهم بمذهب شخص معين
لم يعينه الله ورسوله ولا دل عليه ظاهر الكتاب ولا سنة صحيحة ولا ضعيفة فمنعوا
ان يطلب رخصة في نازلة في مذهب استفتاه اجتهاد عالم آخر وشددوا في
ذلك حتى قالوا ان ذلك يفضي الى التلاعب بالدين وتخيلوا ان ذلك يكون
ذنبا وقد قال صلى الله عليه وسلم ان الله تصدق عليكم فاقبلوا صدقته
في حق اخذ الرخصة فالرخص مما تصدق الله بها على عباده وقد جمعنا
على تقرير حكم المجتهد وعلى تقليد العامي له في ذلك الحكم لانه مستند عن
دليل شرعي عنده كان قياس او غيره قائل به وتلك الرخصة مراعاة
الشافعي مذهبه على ما اقتضاه دليله قرره الشرع فيمنع المفتي منا
المالكي المذهب ان ياخذ برخصة الشافعي الذي اعتبرها الشارع و
انما اضفناها الى الشارع لان الشرع قد قررها ومنع ما يقتضيه الدليل
في الدليل في الاخذ بما لا يقتضيه الدليل الذي لا اصل له وهو رابط
الرجل نفسه بمذهب شخص لا يعدل عنه الى غيره ويحجر عليه ما لم يحجر الشرع

علیه فهذا من اعظم الطوامن واشق التکلیف علی عباد الله فالذی
وسع الشرع بتقریر حکم المجتهدین من هذه الامة حنیفة عوام الفقهاء
واما الائمة مثل ابی حنیفة ومالک والشافعی وابن حنبل فحاشاهم من هذا
فما واحد منهم قط دل التقلید ولا حجر علی احد من احد منهم ولا قال لاحد قلدنی
فیما اتیناک به بل المستول عنهم خلاف هذا و درین مقام حقیقت کلام در
مقام مفید مرام است یعنی آنکه الله تعالی بنی آدم را بدانکه مصلحت ایشان
است در دنیا و آخرت مکلف گردانید پس باحکام شرعی علم بود و اجتهاد
مجتهدین سبب آنست و مردم دو قسم اند یکی مجتهد و مقلد مجتهدین را
بدانچه اجتهاد ایشان بود درست تکلیف داد و عمل بر اجتهاد شخص خود
نماز حمد واجب ساخت و مقلدین را که رتبه اجتهاد نه بخشید عمل بر قول
مجتهدین واجب کرد و مقلدین را مخیر فرمود که هر مجتهد یکه خواهند تقلید
نمایند و این تخییر باقتضای کمال الهی است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اختلاف العلماء رحمة لفظ العلماء محلی باللام است بلا قرینه تخصیص پس مراد

خواهد تقلید نماید و آنچه علما مانع از رجوع گفته اند نیز بلا دلیل است و نقل
اجماع را بر مطلب کرده اند مثل این ملتزم و عامل بیک قول مثل شخصی
است که در خصال کفارهٔ یمین التزام نمود که کفارهٔ هر یمین را بصیام ادا
خواهد کرد و یک دو بار عمل هم بدان نمود پس چنانکه این شخص را میرسد
که کفارهٔ یمین بعد التزام و عمل با عتاق یا اطعام بکند همچنین ملتزم و عامل
رای یک مجتهد را رجوع از آن میرسد پس ثابت شد که تقلید مجتهد
معین واجب نیست بلکه او را است که از تقلید یک مجتهد بتقلید مجتهد
دیگر نقل کند لیکن نه بقصد تلهی که آن در جمیع مذاهب حرام است و
همچنین این نقل را ذریعه استباحت مال یا آبروی کسی نکند بحکم نفس
که این نیز در جمیع مذاهب حرام است و همچنین قاضی را انتقال از مذهب
بمذهب دیگر در حکم درین زمانه جایز نیست بسبب ظهور خیانت در قضاة
که رشوتها خواهند گرفت و اموال و دماء مردم تلف خواهند کرد زیرا که
هرچند انتقال در اصل جایز بود لیکن در جائیکه وسیله حرام گردد حرام

خواهد شد

خواهد بود چنانکه در صورت تلفیق بأن الوسائل حکم المقاصد پس حق آنست

که در هر حادثه برای عمل النفس خود واحد مذهب متعین است بالقصد التلفیق و این

حقیقت است از رحمة الهی برای امت مرحومه و عمل حرج نیست در اتباع

رخص مذاهب مجموعه مخترع نماند که از این کلام ظاهر و هویدا شد که اختراعات

مجتهدین بعد ائمه اربعه که مخالف مذهب یا مجتهدات ایشان خاصه یا اجماعیات

داشته باشد جایز بالاجماع است و رحمة الهی و عمل بر مخترعات مذکوره مخالف

بالاجماع واحد رحمت الهی و منکران سنار اجماع و مبطل رحمت الهی اند

ما و رهابیت مقام دوم آنکه از تخییر در تقلید علی العکس منکر شده تا آنکه متعصبین

پیدا شدند و وسعت رحمت الهی را تنگ ساختند و تقلید را مقید باتباع مذاهب

مخصوصه اربعه داشتند بلکه خود مثل امام اعظم ابوحنیفه و امام مالک و امام

شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله در کتب مقلدین خود با خاص الامر فرموده اند در رحمت

الهی را تنگ ساخته اند و کسی را نگفته اند که قلدنی فیما اتیک حاجات و کارها بلکه

خلاف مذکور از ایشان منقول است در حلیة المحلی شرح منیة المصلی مذکور

ہے فی نہایۃ النہایۃ لابن الشحنۃ اذا صح الحدیث وکان علی خلاف
المذہب عمل بالحدیث ویکون ذلک مذہبہ ولا یخرج مقلدہ عن کونہ
حنفیا بالعمل فقد صح عنہ انہ قال اذا صح الحدیث فہو مذہبی وقد حکی
ذلک ابن عبد البر عن ابی حنیفۃ وغیرہ من الائمۃ انتہی و در تفسیر مظہری
مذکور است روی البیہقی فی المدخل باسناد صحیح الی عبد اللہ بن المبارک قال
سمعت ابا حنیفۃ رحمۃ اللہ تعالی یقول اذا جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فعلی الراس والعین واذا جاء عن اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم نختار من قولہم واذا جاء من التابعین زاحمناہم و ذکر عنہ
روضۃ العلماء قال اترکوا قولی بخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقول الصحابۃ
ونقل انہ قال اذا صح الحدیث فہو مذہبی و در عقد الجید مذکور است
قال الشیخ عبد الوہاب الشعرانی فی الیواقیت والجواہر روی عن ابی حنیفۃ
رضی اللہ تعالی انہ کان یقول لا ینبغی لمن لم یعرف دلیلی ان یفتی بکلامی
وکان رضہ اذا افتی یقول ہذا رای النعمان بن ثابت یعنی نفسہ وہو

احسن

احسن ما قدرنا عليه فمن جاءنا باحسن منه فهو اولى بالصواب وكان
الامام مالك رحمه الله تعالى يقول ما منا احد الا وماخوذ من كلامه ومردود
عليه الا رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى الحاكم والبيهقي عن الشافعي
رحمه الله انه كان يقول اذا صح الحديث فهو مذهبي وفي رواية اذا رأيتم
كلامي يخالف الحديث فاعملوا بالحديث واضربوا بكلامي الحائط وقال
يوما للمزني يا ابراهيم لا تقلدني في كل ما اقول وانظر في ذلك
لنفسك فانه دين وكان رحمه الله عليه يقول لا حجة في قول احد
دون رسول الله وان كثروا ولا في قياس ولا في شيء وما ثم الا طاعة
الله ورسوله بالتسليم وكان الامام احمد رح يقول ليس لاحد مع الله
ورسوله كلام وقال ايضا لرجل لا تقلدني ولا تقلدن مالكا ولا
الاوزاعي ولا النخعي ولا غيرهم وخذ الاحكام من حيث اخذوا
من الكتاب والسنة انتهى ثم نقل عن جماعة عظيمة من علماء المذاهب
انهم كانوا يعملون ويفتون بالمذاهب بغير التزام مذهب معين

من زمن اصحاب المذاهب الى زماننا على وجه يقتضى كلاما ان ذلك امر لم يزل

العلماء عليه قديما وحديثا حتى صار بمنزلة المتفق عليه وصار سبيل

المسلمين الذي لا يصح خلافه انتهى كلام عقد الجيد در عبارات منقوله

نظر كن وانصاف اين بزرگان دين ومقتدايان شرع متين را ملاحظه

نما كه چه قدر در تقليد خود تا احتياط بكار برده اند برخلاف اين مقلدان

متعصب كه حصر تقليد را در ائمه اربعه بے دليل ادعا ميكنند وتقليد

غير ائمه اربعه روا نميدارند خصوصا عجب كه بسبب استحقاق جنهم وجوبا ميدانند

اما محققان از اتباع مذاهب اربعه پس تقليد ساير مجتهدان را مثل تقليد

ائمه اربعه ميدانند وهمين حق است وصواب چنانچه شواهد آن در ما سبق

مكرر گذشت واز انجمله است آنچه در حاشية المنتقى مذكور است وما جوز علماؤنا

تقليد الائمة الاربعة وغيرهم من المجتهدين غير ابي حنيفة والخارجين والظاهر

وانما جاز تقليد المجتهدين غير من ذكر من شانهم لان المذاهب كلها صواب

انتهى مخفى نماند كه درين كلام تصريح است كه ديگر مجتهدين مقدم از ائمه اربعه

با ثنا عز

یا ما عدا تقلید اربعه مثل تقلید رابعه است و تمیز این کلام آنست و دلیل دیگر بر ابطال حصر تقلید

در ائمۂ اربعه و تعیین زمان مستنبط گشت و آن اینست که این حصر حادث

است نسبت بمذاهب اهل تشیع و اهل بدعت پس نفی تقلید در اربعه نفی تقلید

رافضه و خارجیه و غیرهما است از اهل بدعت نه نفی تقلید مذاهب سایر مجتهدین

اهل سنت و جماعت که اینها مثل مذاهب اربعه اند و صحت تقلید اینها چنانچه مکرر

گذشت قال بعضهم و اما الثالث یعنی قوله فیما سبق عن ابن الصلاح انحصار المذاهب

فی الاربعة فلان الاجتهاد وان لم یختم و یحتمل ان یوجد مجتهد آخر یجتهد

علی خلافهم بل قد وقع ذلک و قد وجد المجتهدون قریب مائة او اکثر لکن

قد وقع الاجماع علی ان الاتباع انما یجوز للاربع فلا یجوز الاتباع لابی یوسف

و محمد و زفر و شمس الائمة اذا کان قولهم مخالفا للاربع و کذا لا یجوز الاتباع لمن

حدث مجتهدا مخالفا لهم و لعل منشأه ما قالوا ان الائمة اذا اختلفوا علی اقوال کان

اجماعا علی ان ما عداها باطل و قیل هذا فی حق الصحابة خاصة دون سائر الائمة ای

الصحابة اذا اختلفوا فی شیء علی الحل والحرمة مثلا کان القول الثالث باطلا

وليت شعري ما معنى الاختلاف في الاقوال اهو في زمان واحد بالمشافهة ام مطلقا

فالاختلاف باق الى يوم القيمة فلا ينحصر المذاهب الاربعة وانكان في زمان

واحد فمن المعلوم ان زمان الشافعي واحمد بن حنبل غير زمان ابي حنيفة ومالك

فاذا اختلف ابو حنيفة ومالك ينبغي ان يكون ما قاله الشافعي بعدهما قول الشافعي واحمد بن حنبل

سيما الا ان يقال الاختلاف المعتبر هو الذي في زمان واحد والشافعي وغيره اذا قالوا

قولا انما يقولون اذا جرى به راى ابي يوسف ومحمد مع ابي حنيفة او كان الاختلاف

بين الصحابة فاخذ ابو حنيفة بقول صحابي ومالك والشافعي بقول صحابي آخر والغالب

ان شيئا من المسائل لا يكون فيه اربع اقوال للائمة الاربعة بل يكون فيه قولان

او ثلث وبعض من الائمة يتبع البعض ولا يلزم ان يكون لكل من الائمة

الاربعة قول في كل وهذا الحال في ابي يوسف ومحمد وغيرهما ولعل هذا اي اتحاد

الزمان في غير المسائل القياسية واما المسائل القياسية فالمدار فيها على العلة

فمهما وجدها المجتهد مخالفا للاول او موافقا له يعمل به ويعلم من التواريخ خلاف

ذلك انتهى قوله لكن قد وقع الاجماع على ان الاتباع انما يجوز للاربع

الخ در مقام رد قول ابن صلاح از سلم وشرح آن دريافت شده است كه مراد

از زمانهم

از اجماع درینجا تجویز در مختار چند اشخاص است نه اجماع شرعی که قطعی است
و نیز در یافت شد که حصر جواز تقلید در اربعه هم خلاف اجماع شرعی است
پس حصر حکمیه اجماعی خواهد بود قول و فعل منشاء و ما قالوا ان الامة اذا اختلفوا
الخ هم داخل بعض این منشاء اید و وجه باطل کردن یکی آنکه اینها اختلاف امة
شمول بصحابه است و بعض پس اختلاف ائمه اربعه موجب بطلان قول
خامس که مخالف اینها باشد نخواهد شد دوم آنکه برای اتفاق قول
اتحاد زمان شرط است ثالث بر تقدیر ثانی اختلاف تا روز قیامت باقی است
و حصر در مذاهب اربعه باطل و بر تقدیر اول لازم می آید بطلان مذهب
شافعی و احمد رح در صورتیکه قول این هر دو مخالف دو قول امام اعظم و
امام مالک رح باشد و آنچه برای تصحیح مذهب امام شافعی و امام احمد
توجیهی ذکر کرده که قول این هر دو امام متاخر اگرچه مخالف دو قول هر دو
امام متقدم باشد لیکن موافق مجتهد دیگر یا موافق صحابی باشد پس میگویم
که همین توجیه مصحح اجتهاد خامس و هلم جرا است و مصحح تقلید خامس و غیره است

کما لا یخفی زیرا که جایز است که قول خامس که مخالف اربعه باشد لیکن موافق صحابی
یا مجتهد دیگر باشد زیرا که اجماع مرکب مخصوص صحابه باشد چنانچه قول بعضی است پس مخالفت
مذاهب اربعه مجتهد اجر لا محتاج توجیه و تصحیح هرگز نیست کما لا یخفی الثانی طالب حق را
باید که انصاف نماید که اجتهاد اصل است یا تقلید پس میگوییم که اجتهاد اصل است
و تقلید فرع چند وجه یکی آنکه مجتهد را تقلید جایز نیست بر خلاف مقلد که او را
واجب است یا مندوب که برای تحصیل مرتبه اجتهاد سعی نماید دوم آنکه مقلد را
یک اجر عمل است فقط بخلاف مجتهد که او را چهار اجر است یکی اجر علم دوم
اجر عمل سوم و چهارم اجر اجتهاد در صورت اصابت و در صورت خطا یک اجر
او را حاصل است سوم آنکه تقلید حرام است و حلال نیست مطلقا یعنی
در اعتقادیات و عملیات هیچ کس را چنانکه ظاهر کلام امام حافظ ابو محمد بن
حزم بر این دلالت میدارد و بالعموم هر کس چنانکه بعض محققین در محمل کلام
ابن حزم همین چهار کس قرار داده اند یکی آنکه او را نوعی از مرتبه اجتهاد بوده
باشد اگرچه در یک مسئله بود دوم شخصیکه امر و نهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را

واقع باشند و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و غیرها بر وی هویدا بود سوم مانع از تقلید

یک کس معین از مجتهدین نبوده باشد بلکه هرگاه از مجتهدین شخص خواهد ممکن ست

هر چه گفته باشد صواب نیست و در دل خود قرار داد که هر که تقلید او کند خواهد رست اگر

دلیل بر خلاف آن ظاهر گردد چهارم منع عامه از استفتای حنفی از شافعی و یا عکس

و اقتدای شافعی با امام حنفی و بالعکس جایز نبود پس در حق اینها زیادتی

خیر ملل ابد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روا نیست و باید در حق علما و اولیاء

و حکمای متاخرین چنانکه از محقق جلال الدین دوانی منقول است و همچنین تقلید

متکلمین جایز نیست در عقلیات یعنی در احکام اعتقادیه علمیه ظاهر است

اکثر مجتهدین و جمهور بر آنست که ایمان مقلد نزد ایشان معتبر نیست اگرچه

بترک نظر و استدلال عاصی است و در احکام عملیه فرعیه تقلید جایز است نزد ایشان

تا مجتهد نشود مولانا محمد عبد العظیم المکی الحنفی صاحب غوال الساریه مینویسند ان

التقلید مقید بالضرورة و در جای دیگر مینویسد التقلید انما یسوغ بالضرورة

و هرگاه حال تقلید چنین است پس هر عجیب او نسبت با اجتهاد گذشته است قیاس

نحو اہدیا ما سو در قول سدید مرقوم است اعلم انہ لم یکلف اللہ تعالی واحدا من عبادہ
بان یکون حنفیا او مالکیا او شافعیا او حنبلیا بل اوجب علیہم الایمان بما
بعث بہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والعمل بشریعتہ وبشرحیہ عنہ مختصرا ثم
حافظ ابو محمد بن حزم اندلسی فرمودہ کہ التقلید حرام الخ باشد یعنی
شاید بقول احد ولا یحل لاحد ان یاخذ قول احد غیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
برہان لقولہ تعالی اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونہ اولیاء
وقولہ تعالی واذا قیل لہم اتبعوا ما انزل اللہ قالوا بل نتبع ما الفینا علیہ آباءنا
وقال مادحا لمن لم یقلد فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ
اولئک الذین ہداہم اللہ واولئک ہم اولو الالباب وقال تعالی فان تنازعتم
فی شیء فردوہ الی اللہ والرسول ان کنتم تؤمنون باللہ والیوم الآخر فلم یبح
اللہ تعالی الرد عند التنازع الی احد دون القرآن والسنۃ وحرم بذلک
الرد عند التنازع الی قول قائل لانہ غیر القرآن والسنۃ وقد صح اجماع
الصحابۃ کلہم اولہم عن آخرہم واجماع التابعین اولہم عن آخرہم واجماع

تبع التابعین

التابعين او لم يكن عن احد منهم واجمع تبع التابعين او لم يكن عن احد منهم على الامتناع

المنع من ان يقصد احد الى قول انسان منهم او ممن قبلهم فياخذه كله فليعلم

من اخذ بجميع قول ابي حنيفة او جميع اقوال مالك او جميع اقوال الشافعي او جميع

اقوال احمد ولا يترك قول من اتبع منهم او من غيرهم الى قول غيره ولم

يعتمد على ما جاء في القران والسنة غير صارف ذلك الى قول انسان بعينه انه

قد خالف اجماع الامة كلها اوله عن اخره بيقين لا اشكال فيه وانه لا يجد

لنفسه سلفا ولا اماما في جميع الاعصار المحمودة الثلاثة فقد اتبع غير سبيل

المؤمنين نعوذ بالله من هذه المنزلة وايضا فان هؤلاء الفقهاء كلهم قد نهوا

عن تقليدهم وتقليد غيرهم فقد خالفهم من قلدهم وايضا فما الذي جعل رجلا

من هؤلاء او من غيرهم اولى ان يقلد من عمر بن الخطاب او علي بن ابي طالب

او ابن مسعود او ابن عمر او ابن عباس او عائشة ام المؤمنين رضي الله عنهم فلو ساغ التقليد

لكان كل واحد من هؤلاء احق بان يتبع من غيره انتهى كلام ابن حزم ع د شيخ

شيوخ ما صاحب عقد الجيد يفسر بان ما ذهب اليه ابن حزم انما يتم فيمن له ضرب

من الاجتهاد ولو في مسئلة واحدة ومتى ظهر ظهورا مبينا أن النبي صلى الله عليه
وسلم أمر بكذا ونهى عن كذا وأنه ليس بمنسوخ لما أن تتبع الأحاديث وأقوال
المخالف له ولا قدح له بقياس أو استنباط أو نحوه فحينئذ لا سبيل إلى مخالفة
النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلا نفاق خفي أو حمق جلي وهذا هو الذي أشار إليه
الشيخ عز الدين بن عبد السلام حيث قال ومن العجب العجيب أن الفقهاء المقلدين
يقف أحدهم على ضعف مأخذ إمامه بحيث لا يجد لضعفه مدفعا وهو مع ذلك
يقلده فيه ويترك من شهد الكتاب والسنة والأقيسة الصحيحة لمذهبهم جمودا
على تقليد إمامه بل يتحيل لدفع ظاهر الكتاب والسنة ويتأولهما بالتأويلات
البعيدة الباطلة نضالا عن مقلده وقال لم يزل الناس يسألون من اتفق
من العلماء من غير تقييد بمذهب ولا إنكار على أحد من السائلين إلى أن ظهرت
هذه المذاهب ومتعصبوها من المقلدين فإن أحدهم يتبع إمامه مع بعد مذهبه
عن الأدلة مقلدا له فيما قال كأنه نبي أرسل وهذا نأي عن الحق وبعد عن الصواب
لا يرضى به أحد من أولي الألباب وقال الإمام أبو شامة ينبغي لمن اشتغل

بالفقه

بالفقه أن لا يقتصر على مذهب إمام ويعتقد في كل مسألة صحة ما كان أقرب

إلى دلالة الكتاب والسنة المحكمة وذلك سهل عليه إذا كان أتقن معظم العلوم

المتقدمة وتجنب التعصب والنظر في طرائق الخلاف فإنها مضيعة

للزمان ولصفوه مكدرة فقد صح عن الشافعي أنه نهى عن تقليده

وتقليد غيره قال صاحبه المزني في أول مختصره اختصرت هذا من علم

الشافعي ومن معنى قوله لأقربه على من أراده مع إعلامه نهيه عن تقليده

وتقليد غيره لينظر فيه لدينه ويحتاط لنفسه أي مع إعلامي من أراده أن

نهى الشافعي عن تقليده وتقليد غيره انتهى ومنهم من يكون عاميا ويقلد رجلا

من الفقهاء بعينه وإن ظهر الدليل على خلافه وذلك ما رواه الترمذي عن عدي

بن حاتم أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقرأ اتخذوا

أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله قال إنهم لم يكونوا يعبدونهم ولكنهم

كانوا إذا أحلوا لهم شيئا استحلوه وإذا حرموا عليهم شيئا حرموه وفي

من لا يجوز بأن يستفتي الحنفي مثلا فقيها شافعيا وبالعكس ولا يجوز أن

يقتدي الحنفي بالامام الشافعي مثلا فان هذا قد خالف اجماع القرون الاولى
وما فعل الصحابة والتابعين وليس محله فيمن لا يدين الا بقول النبي صلى الله عليه
وسلم ولا يعتقد حلالا الا ما احله الله ورسوله ولا حراما الا ما حرمه الله
ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله النبي صلى الله عليه وسلم ولا بطريق الجمع
بين المختلفات من كلامه ولا بطريق الاستنباط من كلامه اتبع عالما رشيدا
على انه مصيب فيما يقول ويفتي ظاهرا متبع سنة رسول الله صلى الله عليه
وسلم فان خالف خلاف ما يظنه اقلع من ساعته من غير جدال ولا اصرار فهذا
كيف ينكره احد مع ان الاستفتاء والافتاء لم يزل بين المسلمين من
عهد النبي صلى الله عليه وسلم ولا فرق بين ان يستفتي هذا دائما او يستفتي هذا
حينا بعد ان يكون مجمعا على ما ذكرناه كيف لا ولم نؤمن بفقيه ايا كان انه اوحى الله
اليه الفقه وفرض علينا طاعته وانه معصوم فان اقتدينا بواحد منهم
فذلك لعلمنا انه عالم بكتاب الله وسنة رسوله فلا يخلو قوله اما ان
يكون من صريح الكتاب والسنة او مستنبطا عنهما بنحو من الاستنباط

او عرف

اذ صح عندنا القول من ان الحکم فی حلیة ما سقط الحطب الکلا او الحشیش بحرم مکة

المکرمة قیاس غیر المنصوص علی المنصوص بعلة تقول ثبت ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال کلاما بعث به العامة فالحکم فیه هذا والتعلیل منه

فی هذا العموم فهذا لیس منسوبا الی النبی صلی الله علیه وسلم ولکن فی ظاهر التعلیل

ولولا ذلک ما قلدوه من المجتهد فان بلغنا حدیث من الرسول

المعصوم الذی فرض الله طاعته بسند صالح یدل علی خلاف مذهبه

وترکنا واتبعنا ذلک التخمین فمن اظلم منا وما عذرنا یوم القیامة یوم یقوم

الناس لرب العالمین انتهی کلام صاحب عقد الجید و در حاشیه ملا یوسف

کوسج که مشهور بتتمة الحواشی فی ازالة الغواشی است مذکور است قال

فی حواشی سعد چلپیا الآل ان الشخص من ینسب الی ذلک الشخص فآله صلی الله

علیه وسلم من ینسب الیه اما بحسب النسب او النسبة اما الاول فهم الذین حرمت

علیهم الصدقة فی الشریعة المطهرة وهم بنو هاشم و بنو عبد المطلب عند بعض الائمة

و بنو هاشم فقط عند البعض واما الثانی فهم العلماء لان النسبة بحسب الکمال

الحقيق بمن هو احق بتقليد في الاقوال كما هو متم على الاعمال الفقهية الصورية
مع ما هو على المسائل الفقهية المعنوية يعني تقليد الغير في العلم والمعارف
اقول بسبب تخصيص التقليد بغير الانبياء بخلاف الصديقية الصورية فانه تجويز
فيها والا فهم مقلدون للانبياء عليهم السلام والقول بانه لا تقليد في المكاشفات
والمعارف اقول بحث لانها ليست مما يتعلق بالعمل لا ينفع الا مما
يتعلق به الاعتقاد في الاكثر الا ان يقال انه من هذه الحيثية ليست
من المكاشفات حتى يبقى الكلام في الدال المشير الى الصوري فانه مما يتعلق
به العمل والاعتقاد نعم لا يجوز التقليد لهم بغيرهم من المحجوبين قال
صلى الله عليه واله وسلم اما من يؤل اليه بحسب نسبته بحيواته الجسمانية كالاولاد
النفسية ومن يجيء بعدهم من امارات الصوابية او بحسب نسبته بحيواته
العقلية كالاولاد الروحانية من العلماء الراسخين والحكماء المتالهين
المقتبسين من مشكوة انواره سواء سبقوا زمانا او تأخروا ولا شك
ان نسبته الثانية اقدس الاولى لان الثانية من اقامته اوكد من الاولى

فهو ان يعتمد على قول الغير فيقبل بحسب قوله وهذا لا ينافي صحة الايمان
والتصديق اذا وجب بقوله لكن رسخ بحيث لو ذهب قوله ما البين لبقي
هو على التصديق اذا وجد بقوله فافهم والجرمية بعض الشافعية قالوا
يجوز التقليد فيهما وطائفة قالوا يجب التقليد ويحرم النظر انتهى تا اينجا توضيح
وتفصيل اقوال اربعه بود در تقليد يعني قول ابن حزم وقول صاحب عقد الجيد وقول
محقق دوانی وقول جمهور واكثر علماء رحمهم الله تعالى وچون اين تاملي كه در اينجا
مذكور شد بتصديق خواهی كرد در مسئله موافقت يا مخالفت ائمه اربعه رحمهم الله تعالى
فقط اما در جواز اجتهاد بعد ائمه اربعه يا عدم آن دخلي نيست حالا بيان حقيقت اجتهاد
وشرط واقسام آن دو باره از ما بايد شنيد اگرچه بعضی از آن از مسلم مذكور
شده است در عقد الجيد في بيان احكام الاجتهاد والتقليد مذكور است باب
في باب حقيقة الاجتهاد وشرطه واقسامه حقيقة الاجتهاد على ما يفهم من كلام
العلماء بذل الجهد في ادراك الاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية
الراجعة كلياتها الى اربعة اقسام الكتاب والسنة والاجماع والقياس ويفهم

من هذا

هذا انه لا بد من ان يكون استفراغا في ادراك حكم ما سبق التكلم فيه من العلماء
الى يقين او الى دافعهم في ذلك وخالف ومن ان يكون ذلك باعانة البعض
في التنبيه على صور المسائل والتنبيه على ماخذ الاحكام من الادلة التفصيلية او بغير
اعانته منه والظن فيمن كان موافقا مشيخته في اكثر المسائل لكنه يعرف لكل حكم دليلا
ويطمئن قلبه بذلك الدليل وهو على بصيرة من امره وانه ليس بمجتهد ظن فاسد وكذلك
ما نظن من ان المجتهد لا يوجد في هذه الازمنة اعتمادا على الظن الاول بناء فاسد على
فاسد شرطه انه لا بد ان يعرف من الكتاب والسنة ما يتعلق بالاحكام
مواضع الاجماع وشرائط القياس وكيفية النظر وعلم العربية والناسخ والمنسوخ
وحال الرواة ولا حاجة الى الكلام والفقه قال الغزالي انما يحصل الاجتهاد في زماننا
بممارسة الفقه فهو طريق تحصيل الدراية في هذا الزمان ولم يكن الطريق
في زمن الصحابة ذلك قلت وهذا اشارة الى ان الاجتهاد المطلق المنتسب
لا يتم الا بمعرفة نصوص المجتهد المستقل وكذلك لا بد للمستقل من معرفة كلام من
مضى من الصحابة والتابعين وتبعهم من ابواب الفقه وهذا الذي ذكرنا من شروط

الاجتهاد مبسوطا في كتب الاصول ولا بأس ان نذكر كلام البغوي في هذا الموضع
قال البغوي والمجتهد من جمع خمسة انواع من العلم علم كتاب الله عز وجل وعلم سنة
رسول الله صلى الله عليه وسلم واقاويل علماء السلف من اجماعهم واختلافهم وعلم اللغة
وعلم القياس وهو طريق استنباط الحكم من الكتاب والسنة اذا لم يجده صريحا في نص
كتاب او سنة او اجماع فيجب ان يعلم من علم الكتاب الناسخ والمنسوخ والمجمل والمفسر
والخاص والعام والمحكم والمتشابه والكراهة والتحريم والاباحة والندب والوجوب
ويعرف من السنة هذه الاشياء ويعرف منها الصحيح والضعيف والمسند والمرسل
ويعرف ترتيب السنة على الكتاب وترتيب الكتاب على السنة حتى لو وجد حديثا
لا يوافق ظاهره الكتاب يهتدي الى وجه محمله فان السنة بيان للكتاب ولا يخالفه
وانما يجب معرفة ما ورد منها في احكام الشرع دون ما عداها من القصص
والاخبار والمواعظ وكذلك يجب ان يعرف من علم اللغة ما اتى في كتاب او
سنة في امور الاحكام دون الاحاطة بجميع لغات العرب وينبغي ان يتخرج
فيها بحيث يقف على مرام كلام العرب فيما يدل على المراد من اختلاف المحال

والاحوال

وللاحوال لان الخطاب ورد بلسان العرب فمن لم يعرف لم يقف على مراد الشرع
ويعرف اقاويل الصحابة والتابعين في الاحكام ومعظم فتاوى فقهاء الامة حتى لا يقع
حكمه مخالفا لاقوالهم فيكون فيه خرق الاجماع واذا عرف من كل من هذه الانواع
معظمه فهو حينئذ مجتهد ولا يشترط معرفة جميعها بحيث لا يشذ عنها واذا
لم يعرف نوعا من هذه الانواع فسبيله التقليد وان كان متبحرا في مذهب واحد
من احاد ائمة السلف فلا يجوز له تقلد القضاء ولا الترصد للفتيا واذا جمع
هذه العلوم وكان مجانبا للاهواء والبدع مدرعا بالورع محترزا عن الكبائر
غير مصر على الصغائر جاز له ان يتقلد القضاء ويتصرف في الشرع
بالاجتهاد والفتوى ويجب على من لم يجمع هذه الشرائط تقليده فيما يعن له
من الحوادث انتهى كلام البغوي وقد صرح الرافعي والنووي وغيرهما
ممن لا يحصى كثرة ان المجتهد المطلق الذي هو قسيم على قسمين مستقل
ومنتسب ويظهر من كلامهم ان المستقل يمتاز من غيره بثلث خصال
احدها التصرف في الاصول التي عليها بنى مذهبه وثانيها تتبع الآيات

والروايات والاصول شيئا وانما المخرج الاحكام التي سبق بالجواب فيه واختيار بعض الادلة
المتعارضة على بعض وبيان الراجح من محتملاته والتنبيه لماخذ الاحكام من تلك الادلة
والذي نرى والله اعلم ان ذلك ثلثا علم الشافعي والثلث الكلام في المسائل التي
لم يسبق بالجواب فيها اخذا من تلك الادلة والمنتسب من سلم اصول شيخه
واستعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة والتنبيه للماخذ وهو مع ذلك مستيقن بالاحكام
من قبل ادلتها قادر على استنباط المسائل منها قل ذلك منه او كثر وانما اشترطنا
الامور المذكورة في الاجتهاد المطلق واما الذي هو دونه في المرتبة فهو مجتهد في المذهب
وهو مقلد لامامه فيما ظهر فيه نصه لكنه يعرف قواعد امامه وما بني عليه مذهبه فاذا
وقعت حادثة لم يعرف لامامه فيها نصا اجتهد فيها على مذهبه وخرجها من اقواله
وعلى منواله ودونه في المرتبة مجتهد الفتيا وهو المتبحر في مذهب امامه المتمكن
من ترجيح قول على اخر ووجه من وجوه الاصحاب على اخر والله اعلم انتهى قوله
وكذلك ما يظن من ان المجتهد لا يوجد في هذه الازمنة اعتمادا على الظن الاول
بناء فاسد على فاسد لتصريح بعضهم بانه وغيره ائمة مجتهدين باقية منسوبة

والمراد

و احداث مذاهب مشهوره و رجاى ديگر از عقد الجيد مذكور است فلا نزاع و انما الجهل

آيته لا جميعا و بان يعلم مواقعها دون ما ثبت تحقق ولا يشترط جميعه بل ما يتعلق

به الاحكام ولا يشترط حفظه ظهر القلب الثاني سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما يتعلق بالاحكام لا جميعها و يشترط ان يعرف منها الخاص والعام والمطلق

والمقيد والمجمل والمبين والناسخ والمنسوخ من السنة المتواتر والآحاد

والمرسل والمتصل والمنقطع وحال الرواة جرحا وتعديلا الثالث اقاويل

علماء الصحابة فمن بعدهم اجماعا واختلافا الرابع القياس جليه وخفيه وتمييز

الصحيح من الفاسد الخامس لسان العرب لغة واعرابا ولا يشترط التبحر في هذه

العلوم بل يكفي معرفة جمل منها ولا حاجة ان يتتبع الاحاديث على تفرقها بل

يكفي يكون له اصل الاجماع مصحح يجمع احاديث الاحكام كسنن الترمذي والنسائي

وغيرهما ولا يشترط ضبط جميع مواضع الاجماع والاختلاف بل يكفي ان يعرف

في المسئلة التي يفتي فيها ان قوله لا يخالف الاجماع بان يعلم انه وافق

بعض المتقدمين او يغلب على ظنه انه لم يتكلم الاولون فيها بل تولدت في عصره

وكذا معرفة الناسخ والمنسوخ وكل حديث اجمع السلف على قبوله وتواترت
اهلية رواته فلا حاجة الى البحث عن عدالة رواته وما عدا ذلك يبحث عن عدالة
رواته واجتماع هذه العلوم انما اشترط فى المجتهد المطلق الذى يفتى فى جميع
ابواب الشرع ويجوز ان يكون مجتهدا فى باب دون باب انتهى و در تلويح
مذكور است ثم هذه الشرائط انما هى فى حق المجتهد المطلق الذى يفتى فى جميع
الاحكام واما المجتهد فى حكم دون حكم فعليه معرفة ما يتعلق بذلك الحكم كذا
ذكره الامام الغزالى فان قلت لا بد من معرفة جميع ما يتعلق بذلك الحكم بالاحكام
لئلا يقع اجتهاده فى تلك المسئلة مخالفا النص والاجماع قلت بعد معرفة جميع
ما يتعلق بذلك الحكم لا يتصور الذهول عما يقتضى خلافه لانه من جملة ما يتعلق
بذلك الحكم ولا حاجة الى الباقى مثلا الاجتهاد فى حكم متعلق بالصلوة لا يتوقف
على معرفة جميع ما يتعلق باحكام النكاح انتهى غرض از نقل حقيقة اجتهاد
وما يتعلق به از عقد الجيد واز تلويح آن است كه اجتهاد بعد ائمه اربعه فى الواقع
است واجتهاد مطلق درين زمان گو صعوبتى دارد ليكن اجتهاد جزئى [illegible]

دشوار نيست

دشوار نیست بسا تذه صاحبان تصانیف در علوم دینی را مرتبه اجتهاد
جزئی حاصل است و مخالفت ائمه اربعه مانع اجتهاد نیست زیرا که از ائمه اربعه
فقط نه اجماع وحدانی منعقد میشود نه اجماع مرکب لعدم اتحاد عصر هم و
لعدم کونهم جمیع المجتهدین ولا اکثرهم فی عصر و هیچکس از ثقات مدعی این
نشده که اجتهاد جامع جمیع شرایط و آلات اجتهاد اگر مخالف ائمه اربعه
فقط یعنی مخالف اربعه و موافق کسی دیگر از مجتهدان صحابه و غیرهم باشد
مخالف اجماع است بلکه اجتهاد مخالف مذکور جایز بالاجماع و موافق نصوص
قطعیه مجوزه اجتهاد مخالف و داخل رحمت الهی و انکار این اجتهاد انکار
اجماع و نصوص و رحمت الهی مذکوره چنانکه با دنی تامل واضح میشود پس اگر کسی
مثل مجیب مدعی اجماع باشد بر آنکه اجتهاد مخالف مذکور باطل است لازم می آید
که این اجماع ناسخ باشد و اجماع مجوز اجتهاد مذکور منسوخ و هر دو باطل
است نزد جمهور و نزد محققین در مسلم مذکور است مسئلة الاجماع لا یکون
منسوخا ولا ناسخا عند الجمهور و محققین بودن این مسئله بنظر دلایل اجماع

هر کس که جواب ملاحظه نماید آن را بعضی گمان برده اند که تقلید غیر ائمه اربعه

اجتهاد و مخالف ائمه اربعه جایز نیست بالاجماع ولیکن از مسلم و شرح آن

و دیگر کتب مذکوره است که این محض غلط و مردود است یا اول مجیب غیر

مصیبت [illegible] الامة اذا اختلفت علی اقوال کان اجماعا منهم علی ان ما

عداها باطل فقیر مسکین میگوید که این نقل پر اختلال و ضعیف است یعلم الله

در اینجا چند امور اند سوال و جواب و دلیل جواب یعنی قول [illegible] جمیع علما

[illegible] اجماع دارند و شاهد دلیل یعنی قول [illegible] الامة اذا اختلف

الخ و هر یکی از چهارگانه با متعلق خود مخالفت دارد جواب با سوال مخالف است

زیرا که سوال از مطلق احداث مذهب بود بعد اربعه و در جواب تخصیص

احداث مذهب بصیغه جمع مخالف بعد اربعه است چنانکه سابق گذشت

و دلیل با دعوی یعنی جواب موافق نیست چه جواب ابطال احداث است که

فعل مجتهد باشد و دلیل که بحث رسیده متعلق بمستخرجات و دیگری

که فعل مقلد است میشود چنانکه معلوم گردید و نیز در آخر این جواب ذکر اجماع داشت

میگوید

و عمیدالملک قید بلا دلیل ذکر نموده گفت که اجماع است علما را بر ترتیب عمل
نمودن به مستخرجات دیگری در هر زمانه مگر خلاف ائمه اربعه را رفع اجماع
است پس قید در هر زمانه فاسد از طرف خود ذکر و قید عبث حذف
نموده این موجب زیادت مخالفت است زیرا که مجتهدین در استخراج مطلق
و عمل مذکور در غیر زمانه فاسد باطل و در زمان غیر فاسد جایز و حال
آنکه چون در زمان غیر فاسد استخراج باطل شد عمل به وی نیز جایز نخواهد بود
و از فساد این قید و از کجا خواهد آمد آن الحق ما فهم و شاهد از دلیل
موافق ندارد زیرا که شاهد مبطل مطلق احداث قول جدید است یا مخالف از ائمه
باشد و دلیل مبطل عمل است به مستخرج دیگری مخالف ائمه اربعه بعد ایشان در زمانه
فاسد زعم مجیب تا بین التطبیق ما فهم بحث دوم آنکه شاهد از کتاب محصول امام
فخرالدین رازی منتزع آورده و این کتابی است که در دست اکثری از علما می‌باشد و برای
مهارت مدرسین و تدریس آن هم واقع نیست تا صحت و غلط آن دریافت شود

و از کتب مشهوره و مروجه مثل تلویح و توضیح و مسلم و تحریر ابن همام و غیرها

که در مذهب حنفی مصنف اند و متداول علماء و نزد مجیب هم موجود

این اجماع را ذکر نکرده با وجودیکه مشهور را در امثال این امور دخلی است

چنانکه خود هم برین اطلاع یافته جائیکه انتشار و شهرت مذاهب اربعه را

سبب عدم عمل بمذهب غیر مشهور مخالف اربعه بالاجماع از تحریر بواسطه

اشباه و نظائر نقل نموده غرضش تلبیس و اضلال جهال مسلمانان

است زیرا که در کتب متداوله خلاف مطلب مجیب مصرح است و عبارت

منقول محصول صریح غلط است از ناسخ یا خود مجیب موافق عادت مستمر

خود تحریف و حذف و اسقاط کرده و گرنه امام رازی را در مفهوم

این اجماع اگر مخالفت دیگران می‌بود در کتب یا البته نقل میکرد در مثل

دیگر اختلافات پس مجیب درینجا دو قسم تلبیس نموده است یکی آنکه

درین اجماع اختلاف جمیع معتبر است چنانکه در مسلم اذا اختلف و لم یتجاوز

اهل العصر عن قولین فی مسئلة گفته است پس اگر اختلاف جمیع معتبر باشد

لم یتجاوز

لم یتجاوز اهل العصر عنه قول این صادق نمی آید مگر به حیثیتی که بعد از انقراض مذهب امام شافعی

در حاشیه ... قول امام اعظم و قول امام مالک بوده باشد با قول خواهد گردید لو

موافق کسی دیگر از مجتهدین باشد ولیکن ... پس مجیب اختلاف جمیع ... کرده است

... انکه در حد عدم مخالفین داخل مفهوم این اجماع است چنانکه المتون از عبارت

مسلم معلوم گشت و نیز از وجه زمانه اعتبار ندارد پس تا حال یک فرد هم

از این اجماع متحقق نخواهد بود زیرا که احتمال است که اینده از مجتهدین اختلاف

از متقدمین نماید و مجیب این قید اغماض کرد اگر کسی گوید که هرچند این دو قید

تصریح در کلام مجیب واقع نشده مفهوم میشود اما قید جمیع پس به سبب بود الجمع

محلی باللام در قول ذی الاتفاق اذا اختلفوا اما قید اتحاد عصر پس به سبب آنکه

لفظ اجماع متضمن معنی جمع است و جمع یا در مکان است یا در قول یا در زمان

جمع در مکان بالاتفاق در هیچ اجماع معتبر نیست و جمع در قول صریح در این اجماع

معتبر نیست بلکه اختلاف و عدم جمع در اقوال صریحه در اینجا معتبر است لو جمع

قضا بر قدر مشترک و اتفاق اما بر نفی ما عدا لازم می آید لیکن جمع در قول صحیح

و اتفاق بدون جمع در زمان کافی نیست لهذا بقرینه مقام اجماع مختلفین

یک زمان تعبیر مراد خواهد بود پس بر مفهوم مستفاد بقرینه مقام اکتفا کرده

تصریح بدان نشود مثل بسیاری از مختصرات دلالة در بسیار مواضع مهجور است کافی کتب

الخ اگر این معهد [illegible] توجیه مسموع ممنوع هم و قبول میکردیم اگر قول او بعد

بعد مذکور شد که المراد من الائمة الائمة الاربعة چراکه ائمه اربعه جمیع مجتهدین

عصر خود نبودند که اکثر اینها در زمان ایشان هم یک نیست پس این کلام تصریح است

بدانکه در بین اجماع اختلاف و اتفاق عصر نزد وی معتبر نیست و این مخالف سایر

کتب اصول فقه است و فی نفسه نیز باطل است چنانکه عنقریب دانسته

بحث سیوم آنکه اختلاف حجت نیست صحابه یا بعد ایشان چه تعلیق مثلا

اجماعی نیست بر بطلان ثالث تا ترجیح حجت نیست بلکه نزد بعضی اجماع است

و دلیل این بعض در مقام خود مذکور نزد محققین نیست و این بعض میگویند

که این سکوتی است از قول ثالث پس چراکه قول به بطلان وی خواهد بود

[illegible]

ومیز اختلاف مدلول قول مشار الیه که ظاهر تر سبب اجتهاد است بل تعیین بعد

قول پس این اختلاف بعینه نحو قول ثالث است نه مبطل آن چنانکه در بزدوی

و دیگر کتب متداوله و غیر متداوله مذکور است تا مرتبه حکم کنم که لفظ از ائمه

اربعه اگر این اجماع متحقق هم شود پس مخالفت این اجماع اختلاف در اجتهاد یا

تقلید چرا سبب خروج از جماعت و تفرق و شذوذ و دخول نار و باعث خلع ربقه

اسلام از عنق باشد و چون چنانکه محبت بدان تصریح نموده زیرا که این معنی از

لفظ موجب مستفاد میشود بحث چهارم آنکه بعد از اختلاف بعض اجماع کرده اند

بعضی میگویند که این اجماع مخصوص صحابه است شامل مجتهدین هر عصر را نیست و بعضی

بشمول رفته اند بر این تقدیر شبهه مخالفت زیدیه بالبت عبید خواهد کرد و لا تحقیق

برای بیان بعد اختلاف مذکور کلام بزدوی صریح است و در تحریر و مسلم

نیز بیشتر مسطور است چنانکه بیان آن انشاء الله تعالی در بحث پنجم آنکه محقق شد که

اجماع طاری بعد از اتفاق اشخاص مخصوصین که قایل مذهب بودند و نه اکثر آنها نیز

در کلام مصنفین مستعمل است چنانکه از شرح مسلم در رد قول امام که منکر
تقلید اعیان صحابه شده است و در قول ابن صلاح که مانع تقلید غیر ائمه اربعه است
معلوم میشود پس اگر اجماع مرکب ائمه اربعه یافته شود معنی همین اتفاق خواهد بود
و اجماع همین معنی از حجج اربعه شرعی نیست بلکه حجت شرعی عام نیست مگر نزد
همین مجتهدین و یا نزد مقلدین ایشان بنابرین میگوییم که این اجماع اربعه یعنی
صرف اتفاق ایشان بر بطلان مخالفت مذکوره را موجب و مفید نباشد حجت
ششم آنکه بنابرین نیز میگوییم که اجماع جمیع علمای اسلام بر منع تقلید غیر
مخالف ائمه اربعه را دعا نمودن چنانکه مجیب در قول اول دعا نموده و اینجا دعا
خود بلا اجماع مرکب ائمه اربعه ثابت نمودن چنانکه از کلام منقول در اینجا
ثابت کرده کاری است عجیب و حرکتی است بس غریب زیرا که اجماع و عدم
جمیع علمای اسلام بر بطلان عمل بر مستخرجات مخالف ائمه اربعه تقاضا
میکند که این عمل نزد جمیع باطل باشد نه نزد ائمه اربعه فقط و اجماع مرکب اربعه
میخواهد که این عمل غیر جایز باشد نزد اربعه فقط نه نزد دیگر مجتهدان پس این

قول

قول بشافعیین است و تجویز وقوع ما قضی در نفس الامر کما لا یخفی این را انظار

در معرفت نظر ما ز رقص الجمل میتوان نمود پس در مقابله آتش کریمه افلا ینظرون الی

الابل کیف خلقت که ذکر کرده شد جای دارد بحث هفتم آنکه اهل اسلام باخبار

مخبر صادق صلی الله علیه وسلم هفتاد و سه فرقه اند و در هر فرقه علمای اسلام

اند پس هر فرقه از هفتاد و دو فرقه از علمای اسلام که غیر علمای اهل سنت و جماعت

اند اجماع دارند بر اینکه عمل نمودن بر مستخرجات دیگری که مخالفت صریحه با

مجتهدات اربعه داشته باشد جایز است و بر مستخرجات اربعه جایز نیست

بر خلاف مزعوم مجیب غیر مصیب آری اگر بجای جمیع علمای اسلام جمیع علماء

از اهل حق با علمای اهل سنت میگفت مجیب بنظر مجیب تحقیق وجهی میداشت

در خارج نمودن فرقهای مذکوره از اسلام خارج شدن است از اسلام کما لا

یخفی بحث هشتم جمیع علما صحابه بعض و تابعین که مقدم بر ائمه اربعه بوده از

افراد کامله علمای اسلام بوده اند ائمه اربعه را اندانسته اند بر عدم جواز عمل

مستخرجات مخالف اربعه اربعه چگونه نموده اند و اگر علمائیکه بعد ائمه اربعه بوده اند

مراد درشته میگوییم که اینبار اجمیع علماء اسلام گفتن خرافتی است مثل دیگر
خرافات مجیب آریا که میگفت که جمیع علماء اسلام از اهل سنت و جماعت که
بعد ائمه اربعه بوده اند اجماع دارند الخ مجیب ظاهر به حسب واقع صحت میداشت
منایت آن بود که این هر دو صحبت در قول اول مذکور میشد لیکن چونکه درین
قول اعاده قول اول کرده اینبار در سلک مباحث التعلق این قول منسلک
نمود پس تنافی در قول مجیب بوجه اتم درینجا ثابت شد و بحث ثالث هم آنکه قول دیگر
جمیع علماء اسلام اجماع دارند بر یک امر بر تقدیر تسلیم اجماع وحدانی است مسکی
مجیب را لازم بود که بر نقل اجماع وحدانی اکتفا می نمود لیکن چون مجیب تمیز درمیان اجماع
نیست برای ثبوت اجماع وحدانی اجماع مرکب الله مخصوص بصحابه بغیر میدانند و دوم
محصول نقل نمود بحث چهارم آنکه قائلین اجماع مرکب دو فریق اند یکی آنکه اجماع
مرکب مخصوص بصحابه بغیر میدانند دوم آنکه از مجتهدین هر عصر بی تخصیص صحابه انعقاد
این اجماع اعتقاد میکنند پس ازین دو فریق اجماع مرکب در آن منعقد است که اجماع
مرکب مخصوص با ائمه اربعه نیست و حال آنکه در زعم مجیب این اجماع مخصوص

اربعه

از وجه سوم است بیانش آنکه اولا دعوی اجماع جمیع علماء اسلام خود ثابت نماید بجای

اثبات دعوی تعریف مطلق اجماع مرکب که محصول نقل کرده الاتفاق اذا اختلفوا

على اقوال كان اجماعا منهم على ان ما عداها باطل این ظاهر است و دیگر صاحب

محصول قول فریق دوم که مجوز اجماع در همه صورت است اختیار کرده چنانکه دیگران

نیز که این فریق غیر فریق جمهور است و فریق اول بعض حنفیه بوده اند از جای

دیگر نقل کرده که مراد از امت ائمه اربعه اند پس حاصل آن باشد که از اختلاف مطلق

امت بر اقوال اجماع بر بطلان ما عداها نیست بلکه از اختلاف ائمه اربعه بر اقوال

اجماع منعقد میشود بر بطلان ما عداها چنانکه تفهیم ائمه مراد از امت بر اذا اختلفت

دلالت هم بر بعضی میدارد فلیتعهم الی ابتناء بحث السابق فتلک عشرة كاملة

اکنون عبارات کتب معتبره نقل میکنم تا آنچه که ذکر کرده ام به ثبوت رسد و هیچکس

گمان بد کافی در مسایل معتمده علم اصول به عبارت فارسی حواله قلم کردیم باقی

نماند قال الامام البزدوی رحمه الله فی باب الاجماع وعلى هذا الاصل يخرج ايضا الحكم اذا

اختلفوا اعنی اصحاب النبی عليه السلام كان اجماعا على ان ما خرج عن اقوالهم باطل

وكان عصر على ذلك ايضا ومن الناس من قال هذا سكوت الصحابة بل اختلافهم
يسوغ الاجتهاد من غير تعيين ولكنا نقول ان الاجماع من المسلمين حجة
لا يعدوها الحق والصواب بتعين فاذا اختلفوا على اقوال فقد اجمعوا على حصر
الاقوال في الحادثة ولا يجوز ان يظن بهم الجهل فلم يبق الا ما قلنا وكذلك اذا
اختلف العلماء في كل عصر على اقوال فعلى هذا عند بعض من يختار وقد قيل
ان هذا يخالف الاول انما ذلك للصحابة انتهى قال المحقق ابن الهمام في
التحرير اذا اجمع على قولين في مسئلة لم يجز احداث ثالث عند الاكثر
وخصه بعض الحنفية بالصحابة ومختار الآمدي ان رفع مجمعا عليه كرد المشتراة
بكرا [illegible] بعيب قبل الوطء قيل لا وقيل مع الارش فالقول مجانا و
مقاسمة الجد وحجبه الاخوة فالقول بحرمانه وعدة الحامل المتوفى عنها زوجها
بالوضع او بابعد الاجلين فالقول بالاشهر فقط بخلاف الفسخ بالعيوب
وزوجة وابوين او زوج وام ثلث الكل او ثلث ما بقي يجوز التفصيل
في العيوب وبين الزوج والزوجة وطائفة يجوز مطلقا الآمدي لم يخالف مجمعا

وهو المانع بل دافع كما لا يخفى وكون عدم التفصيل مجمعا ممنوع بل هو

القول هو الاشيع القول فيما حدث اذا كان عدم القول قولا بالعدم ولما كان

التفصيل كان صح العلم بخطائه لانه عن دليل فان اطلعوا عليه وتركوه او لم

يطلعوه حتى تقرر اجماعهم على خلافه لزم خطاؤهم اذ لو كان صوابا لخطأ

والثاني ممتنع فليس صوابا والمانع لم يحصر فالتحالف ممنوع انا نعلم ان المطلق

مبنى التفصيل يتضمن الحادثة ولما قولهم يلزم تخطئة كل فريق فلزم

تخطيئهم قد منع ان الممتنع تخطئة الكل فيما اتفقوا عليه لا تخطئة كل

في غيرما اخطاءما الاحرية المجوز مطلقا اختلافهم وقبل تسويغ ما يؤدي

اليه الاجتهاد فلا يكون مانعا اجيب يشترط عدم حدوث اجماع مانع

كانوا اختلفوا ثم اجمعوا ثم قالوا لو لم يجز لانكر ذلك وقع ولم ينكر قال الصحابة

للام ثلث ما بقي منهما وابن عباس ثلث الكل وحدث ابن سيرين بالفرق ووجه

ان في مسألة الزوج كابن عباس والزوجة كالصحابة وعكس تابعي آخر

ولم ينكر والا نقل اجاب المفصل انه من قسم الجائز ومطلق المنع منع

انتفاء الانكار و لزوم النقل لو انكر و الشهرة لو نقل انتهى و همچنين
است در مسلم و ديگر كتب اصول پس از جميع ما سبق بكمال وضوح ظاهر گشت
كه اجماع مذكور اولا از ائمه اربعه فقط متصور نيست بسبب بودن ايشان
قليل با اكثر مجتهدين عصر خود و بسبب نبودن وحدت عصر ايشان و ثانيا اگر تسليم كنيم
اگر واقع هم باشد پس در حجيت اين اجماع اختلاف است نزد بعضى حجت
است و نزد بعضى حجت نيست پس مخالفت اين اجماع جايز است نزد اين بعض
كه اين اجماع صحابه هم باشد باز تابعين اين اجماع فيما بينهم مخالف شده اند
بعضى ميگويند كه اين اجماع مختص بصحابه است نزد ديگر مجتهدين منعقد نميشود
پس بنابرين ميگويند ميگوييم كه اتفاق ائمه اربعه فقط بسبب اينكه اجماع برتقليد
ما عدا انها مانع اجتهاد مجتهد ديگر است و در ما عدا اجماع مانع تقليد مقلد نيست
مجتهد اجتهاد اين ما عدا اينها فهم عجيب غريب ميگويد بعد از ان در
جاى ديگر ذكر نموده والمراد من الائمة الائمة الاربعة يعنى چونكه ائمه اربعه در كدام
مسئله اجتهاديه اختلاف نموده اند و حكم يكى خلاف حكم ديگرى ظاهر باشد و مجتهد

الى ان

مدینه نیستند پس امام مالک هم با ایشان یا نه متفق نشده چگونه از خود با انعقاد
اجماع خواهد گفت وجه پنجم امام احمد در یک قول ظاهر میگوید که بودن
مجتهدین صحابه شرط اجماع است و هیچکس نیز از ائمه اربعه خصوصا از خود امام احمد از صحابه
نیستند پس چگونه از ائمه اربعه انعقاد اجماع خواهد گفت وجه ششم ائمه امام
احمد از صحابه نیستند پس چگونه از ائمه اربعه انعقاد اجماع میدانند پس از ائمه اربعه
هم چگونه انعقاد اجماع روا خواهند داشت وجه هفتم اکثر در انعقاد اجماع
اختلاف مجتهدین است بر اقوال بعضی میگویند که عترت از صحابه منعقد
میشود و بعضی میگویند از خلفاء راشدین اربعه رضی و بعضی میگویند از حضرت
شیخین رضی و بعضی میگویند از صحابه اهل بیت و بعضی میگویند از حضرت
اهل مدینه و بعضی میگویند که برابر یا اجماع اکثر مجتهدین عصر تا تمام شده اند
و بعضی میگویند که بدون تمام مجتهدین عصر شرط اجماع است و همین است مذهب
جمهور پس میگویم که اختلاف علما بر اقوال مذکوره اجماع است بر انکه از ائمه اربعه
منعقد اجماع منعقد نتواند شد و این همه مذاهب اقوال در تحریر و مسلم مذکور اند

صاحب محصول نیز در مقام اجماع مراد از امه را بعد کرده فقیر میگوید این افترائیست

عظیم است بر امام حاشا وکلا اگر امام اینچنین میگفت چونکه مخالف مذهب جمیع است

مصنفین کتب اصول در بحث اجماع بود البته نقل میکردند بلکه ردی می نمودند حاکم

حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة میگویند که این متواتر المعنی است و اینها صاحب استحسان

نمودند و امام رازی صاحب محصول استبعاد کرده پس در ثبت اجماع در مسلم و شرح زین

مفصل قول امام رازی نقل کرده اند رد نموده اند پس مراد از امه جمیع مجتهدین

میگیرند در مقامیکه رای را در آن مدخل باشد بقاعده که گاهی از اطلاق

لفظ فرد کامل مفهوم آن میگیرند و فرد کامل امه مجتهدین اند در معنی قیاس

حیث یه حجة الاسلام در تعریف فرموده الاتفاق امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم

علی امر دینیه و سبکی در مختصر همین ایراد کرده که انه لا یتصور الا اتفاق من بقی

لم یعلم حید و انه لا یطرد ان لم یکن فیه مجتهد پس جواب دادند و قید بقعان

نابل د اتفاق المجتهدین فی عصر لانه المتبادر الی الفهم فی هذا المقام کما فی

قوله علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام لا تجتمع امتی علی الضلالة و انما اختار

هذا

مراد گرفتن کمال بی ادبی است امثال عجب اجمعین جمیع اصحاب میکنند کثرت کلمه
تخرج من افواههم و در جواب ایشان گفته قول والامة اذا اختلفت على قولین والمراد
من الامة الائمة الاربعة صریح است در اینکه انعقاد اجماع مرکب از ائمه اربعه
در وقت اختلاف ایشان بر اقوال است بر اینکه قول مخالف باطل است و عمل
بر آن ناجایز و در وی بعض چونکه ائمه اربعه الخ صریح دلالت میکند که این انعقاد
اجماع موقوف است بر آمدن و گذشتن عهد ایشان و بر استخراج نمودن او
حکمیکه با یکی از احکام مستخرجه ایشان موافق باشد چنانچه بعد ایشان هم حکم
تخصیص مکلوب پس در عهد ایشان اجماع منعقد گردید که این حکم باطل
است و عمل بر آن ناجایز پس بنا بر تفسیر مخالف عصر خود گردیدند
صحیح نیست زیرا که انعقاد اجماع در زمان مجتهدین میباشد بعد رحلت که
انقراض عصر مجتهدین برای انعقاد اجماع شرط کرده اند غیر محققین اند
معهذا بعد انقراض على الفور منعقد میشد اقرب آنکه بعد آمدن مستخرج دیگر
مخالف ایشان کو چهار صد سال رسید چنانکه از ملاحظه این [illegible]

قد مضى شرح خالف الاجماع المنعقد على عدم العمل بمذهب مخالف للاربعة

لانضباط مذاهبهم وانتشارها وكثرة اتباعهم انتهى وعبارت شرح تحرير اينست

تكملة نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام من تقليد اعيان

الصحابة بل من بعدهم الذين سبروا ووضعوا ودونوا وعلى ما ذكر بعض

المتاخرين منع تقليد غير الاربعة لانضباط مذاهبهم وتقييد مسائلهم وتخصيص عمومها

ولم يدر مثله في غيرهم الان لانقراض اتباعهم وهو صحيح انتهى وعبارت

شرح تحرير اينست اقول نقل امام الحرمين اجماع المحققين على منع العوام

من تقليد اعيان الصحابة بل يجب تقليد من بعدهم الذين سبروا المسائل ووضعوا

كلا في بابه ودونوا وعلى هذا ما ذكره بعض المتاخرين هو ابن الصلاح منع تقليد

غير الائمة ابي حنيفة والشافعي ومالك واحمد بعد ونحوه اي جوازهم وان كان غيرهم الا

الاكرام مجتهد الشيا واما في الدين لان مذاهبهم مضبوطة ومسائلهم مقيدة

وعمومها مخصص ولم يدر مثله في غيرهم الا لكن لانقراض اتباع مذاهب الاخر

قال المصنف هو صحيح اعلم انك قد علمت ان التكليف من الشارع ليس الا العمل

اتفاق او عقاد کہ عمل بمذاہب مجتہدین دیگر واقع نشد لہذا اجماع در اتفاق

بر وجوب عمل بمذاہب ائمہ اربعہ واقع گردید پس این اجماع فعلا اتفاق خواہد بود

از ینکہ مذاہب دیگر مدون در کتب نمی مانند مطالعہ کتب و درس و تدریس

آنہا کردہ و از اتباع این منقرض باشند از اتباع و بیت و شنیدہ و تجربہ

عمل براین مذاہب دیگر ہم باقی ماند و این کلام منع عمل بمذہب حادث نیست

متمسک چہ جائیکہ منع احداث این مذاہب نباید و اگر مراد از انعقاد اجماع بر عدم

عمل عدم جواز عمل بر مذاہب منقرضہ باشد تا ہم مبطل احداث مذاہب ائمہ اربعہ

و عمل بر آن نمی تواند شد بلکہ مبطل مذاہب منقرضہ ہم نمی تواند شد زیرا کہ اما م

الحرمین تقلید اعیان صحابہ بجواز منع میکند مع ہذا احکام بہ بطلان مذاہب صحابہ بنفہ

نمی تواند کرد زیرا کہ این مستلزم خروج از اسلام است حاصل کلام آنکہ عدم

عمل یا عدم جواز عمل بر مذاہب منقرضہ بجہت انقراض آنہاست نہ بجہت بطلان

آنہا تا آنکہ اگر بعض مسایل آنہا مستقر باشد عمل بر آنہا جایز بلکہ واقع چنانچہ

در تحلیف شہود دانستی فصدق قولنا العمل بتلک المذاہب لیس بطلان ولیس

معلوم شد که علماء متبحرین که به مرتبه اجتهاد نرسیده باشند از تحکم خارج اند

[illegible] علما از کتب مذاهب اربعه انتخاب مسایل مذاهب صحابه نمی نمایند

[illegible] اهل الله نمی توانند کرد پس ایشان را عمل بر آن جایز نبود این سخن

از منع خارج اند و فی الحمیدیة العامی منسوب الی العامة و هم الجهال کذا

فی بعض الکتب پس معنی هذا معنی قوله منع تقلید غیر الاربعة منع العوام من تقلید

غیر الاربعة و الاثار الدین برا قبل صحیح نمی توانند فافهم چه بعد [illegible] اکثر

چون در عبارت تحریر منع تقلید صحابی است و منع اجتهاد و احداث اقوال

نیست و همچنین تصریح است باینکه مقصود ائمه ما نیست چنانکه قول [illegible] انقراض

اتباعهم [illegible] و دلالت [illegible] الاشباه کلام تحریر را مجمل

و مختصر نقل کرده که لفظ تعلیل و لفظ انقراض در آن مذکور نیست و عوض تعلیب

محض [illegible] و تعلیل بود لهذا با وجود ظاهر بودن تحریر نزد محشی عبارة الاشباه

متضمن نقل تحریر و آن هم مقطوع الصدر ذکر کرده شاهد آورده بر اینکه احداث

مذهب جدید و عمل بر آن باطل است بالاجماع و همچنین [illegible] بنیاد [illegible]

اما ثبت

واما مت وخورش فهمی واوستادی مجیب براہل اسلام ظاہر میکرد وجزاہ

اللہ تعالی عنہم کا فعلہ وسابق از سلسلہ تشریح ان گذشتہ کہ مراد از اجماع

محققین مختار بعض است و اتفاق چند اشخاص نہ اجماع شرعی کہ حجۃ شرعی

است و مخالفت ان غیر جایز و نیز دران مذکور شدہ کہ این اجماع و اتفاق

محققین در مقابلہ اجماع است پس باطل خواہد بود واز مجاد ثابت شد کہ

محققین در خصوص منع این تقلید غیر محققین اند پس مقلدین این غیر

محققین را درین مسالہ چہ باید گفت ونیز دران گذشتہ کہ بتوسیع و تفصیل

وغیرہا را در تقلید دخل نیست بلکہ مقلد اگر فہم مراد صحابی کرد فہما دکرند

از مجتہد دیگر خواہد رسید ونیز دران گذشت کہ ائمہ اربعہ و دیگر مجتہدان

در نیل جہد باہم برابر اند و انکار این معنی مکابرہ صریحہ است و کمال سوء ادب

پس در تقلید ہم باہم برابر خواہند بود پس حق انست کہ منع از تقلید غیر

اربعہ ہر کسی کہ کردہ بسبب عدم تقارب مذاہب دیگر است کہ روایات

انہا محفوظ نماندند تا انکہ اگر روایتہ صحیح محفوظ یافتہ میشود عمل بر ان

جایز نیست چنانکه در تحلیف شهود که بای تزکیه بر مذهب ابن ابی لیلی
بی خلاف اربعه متاخرین فتوی داده اند خدشه رابعه آنکه با وجود
مواخذات دیگر بر منقول از ابن صلاح بی تمکه مذکور شده وارد میشود که
غرض او اگر از افتراض اتباع دیگر مذاهب این است که فردی واحدی
از اینها بتمام ادیم الارض و در جهان باقی نیست پس لزوم طلب و سعی
این علم خواهم کرد و عدم علم علم بعدم نیست و نه مستلزم آن و اگر
مقصود از قلت است پس این امر اضافی است و مانع از عمل نیست
چه اتباع مذاهب اربعه نیز باهم نسبت بیکدیگر قلیل و کثیر اند خدشه خامسه
آنکه مجیب در نقل عبارت اشباه موافق قاعده مستمره خود کید دیگر
بکار برده و به خواهی دیگر اهل اسلام نا خوانده ما و کلم علمای بعمل آورده
که صدر عبارت آن حذف کرده چنانچه از نقل ما آن عبارت دریافته
خواهید تفصیل از یا احتمال آنکه با وجود قدح بر قول امام الحرمین و ابن صلاح
بعضی بتاویل رفته اند و میگویند که مراد منع از عمل بر مذهب دیگر

ملحوظ است کو بر کسی دیگر که مخالف اربعه باشد این قضا موافق اقصد بین
مثل فوات اجماع باشد نه عین آن ابن در تشبیه بلیغ حمل کردیم و احتمال
دارد که ضمیر مذکور راجع با جمعین باشد یعنی مخالفت اربعه عین مخالفت
اجماع یک جماعت است بر این تقدیر کود بر اجماع خلاف غیر اجماعه باشد
است خواهد بود بلکه این اجماع اجماع حقیقی شرعی نیست بلا معنی
مختار و اتفاق یک جماعت است چنانکه تحقیق ان از شرح مسلم کرده و مرجع
ضمیر باشد تقدیر مذکور در بیان نیست لیکن کلام در نیست پس مراد از
عمل در قول و بیان الاجماع انعقد علی عدم العمل عدم القضا است نه اطلاق
دعوی با دلیل متحقق شود و گرنه دار د خواهد شد که دلیل مقتضی
عموم نفی است یعنی نفی نفاذ قضا و نفی عمل نفس خود هر دو تخصیص نفی
نفاذ قضا چرا کرده شد و هر گاه همین عبارت اشباه معلوم دریافت کردید
که صدر عبارت اشباه مستاصل و هیچ کس مراد مجیب است زیرا که مطلب
اشباه آن است که مخالف اربعه در قضا جایز نیست و در عمل نفس خود

ومعاصرین این دعوی کرده و چنین بوده اند نه بعد ایشان پس عدم انضباط

و عدم انتشار و انقراض اتباع تواند بود که از نظر متقدمین و معاصرین و مجتهدین

قایل این قول باشد یعنی ما قول عدم انضباط و عدم انتشار و انقراض اتباع

حال آن مجتهد این قایل را معلوم شود که بسبب وجوه مندرج این قول حکم عدم

جواز عمل بمذهب او میکرد پس تقریب تام نیست خود شاید که اجماع

در قوت و ضعف سه مرتبه دارد مرتبه اولی مرتبه آیه قرآن و حدیث متواتر

است مرتبه ثانیه مرتبه حدیث مشهور است مرتبه ثالثه مرتبه خبر آحاد است

چنانکه فخر الاسلام علی بن محمد بزدوی رح میگوید ثم هو علی مراتب فالاجماع الصحابة

مثل الآیة والخبر المتواتر واجماع من بعدهم بمنزلة المشهور من الحدیث

واذا صار الاجماع مجتهدا فی السلف کان کالصحیح من الآحاد والنسخ

فی ذلک جایز بمثله حتی اذا ثبت حکم باجماع عصر یجوز ان یجتمع اهل ذلک

علی خلافه فینسخ به الاول ویجوز ذلک وان لم یتصل بالیقین من اهل

عندنا علی ما مر و یستوی فی ذلک ان یکون فی عصرین او عصر واحد اعنی به

مذکور شد پس قول واحد در عصر اول مانع از اجماع بر قول مخالف خود
در عصر ثانی بطریق اولی خواهد بود لیکن ما بطریق تنزل از قبیل اختلاف در عصر
اول گردانیده میگوییم که اجماع بر عدم عمل بر مذهب دیگر در فصول مذکوره
باطل و متعذر بتحقیق مقابل تنزل و متعذر آنکه چون وجود رسد می چون امام محمد
صاحب مذهب با مقلدین نبود و امام حجة الاسلام از شافعیه امام الحرمین
از حنفیه قایل بامتناع این اجماع باشند تردد محققین ایضا پس حصر تقلید
در اربعه باطل باشد و لهذا محققین مصنفین این مسئله را رد میکنند
بطریق اول پس می باید که زده فواید گو اگرچه در کلام بعضی از محققین
این مسئله واقع است عکس این محقق و در این مسئله صاحب الاشباه مسئله
انعقاد اجماع بر عدم عمل بر دیگر مذاهب از تحریر نقل کرده صاحب تحریر
قول امام و قول بعض المتاخرین یعنی ابن صلاح نقل کرده قول ابن صلاح
را صحیح گفت پس صاحب مسلم هیچ اکثر نزارد نمود لیکن بر دو قول
امام و قول ابن صلاح اکتفا کرد زیرا که این دو قول اصل اند بر دایما

در تحریر و الاشباه هم صورت می بندد اگرچه در کلام بعضی از محققین

در این مسئله واقع است لیکن این محقق در این مسئله محقق نیست بجهت

خلاف آنچه از بعضی مقلدان او متحقق بعبارات معلومه دانستن تشرع

من عند نفسه است نمود با بعد این شد بر الفساد و من عبارات اعلام العلما

هرگاه در مسئله قول بجمع عمل باین تفصیل واقع است لیکن آنچه متوقف

مقدر بر متوقع است که در هر کتاب که این مسئله را خواهد دید

بسهولت وقوع آن خواهد کرد لهذا چند جا در کتب دیگر که دیده ایم

تطویل از ذکر نکردیم و بر دوان جداگانه پرداختیم

عبدالوهاب شعرانی مالکی در کتاب خود که مسمی است میزان الشریعة

ذکر نموده وانه لا یعمل احد بعد الائمة الاربعة الی وفاتهم بالمطلق و

الا استدلال فان ذلک مقام لم یدعه احد بعدهم الا محمد بن جریر الطبری

ولم یسلموا له ذلک کما مر جمیع من ادعی الاجتهاد المطلق

بعدهم انما مراده المطلق المنتسب بحیث لا یخرج عن قواعد امامه

کابن القاسم وعیسی مع مالک ومحمد وابی یوسف مع ابی حنیفة وکا
المزنی والربیع مع الشافعی اذ لیس فی قوة احد بعد الائمة الاربعة ان
ینشئ الاحکام ویستخرجها من الکتاب والسنة ابدا ومن ادعی ذلک
فقلنا له استخرج لنا شیئا لم یسبق لاحد من الائمة استخراجه فانه یعجز
نقل این کلام دلالت میکند بر علو و تبحری عجیب
از مسئله اصول بلکه از مذهب حنفی با وجودیکه اب بروقت اهل دل
ریخته و شریعت خود ایشانه منصب اقتدا مذهب حنفی گرفته عرا باشند
که منجمله اشراط ساعت است رسیدن مناصب نااهلان تفصیل این
اجمال آنکه این کلام دلالت میکند بر وجود چیز یکی علو مرتبه ائمه اربعه و سمو
و رفعت مکانت ایشان و این خنکی چشم و سرور قلوب ماست و مطابق
اعتقاد و رسوخ ارادت ماکه این هر چهار ائمه دین از اولیاء کرام معدود
اند و مقتدای شریعت و طریقت اند و دیگر افضلیت ایشان نسبت
بهمه متاخرین و مفضولیت همه متاخرین نسبت ایشان و این

بر تقلید تسلیم

بر تقدیر تسلیم التیسیر والایضاح من جوع مجیب چه سود می‌بخشد هیچ
مفید است و نه مقتضا زیرا که تقلید مفضول با وجود افضل جایز است نزد اکثر
خصوصا نزد حنفیه در منظر تحقیق نیز در مسلم و شرح آن مذکور است
مسئلة یجوز تقلید المفضول من اهل الاجتهاد مع وجود الافضل بینهم
فی العلم عند الاکثر و روی عن الامام احمد و کثیر من الفقهاء المنع بل یجب علی
المقلد النظر فی الارجح ای فی ان ایهم الارجح فیحصل الارجح ثم یجب اتباعه
لنا اولا عموم قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بلا فصل بین المفضول
والافضل و ثانیا انا نعلم بالقطع فی عهد الصحابة بافتاء کل صحابی مفضول من غیر نکیر
هذا اجماعا منهم علی الجواز و عرف ذلک بالتواتر والتجربة والنکیر
ثم قبل هذا الاجماع الصحابة کان مذهب الخصم فان الصحابة فی
ارجح و بر تقدیر تنزل اگر تقلید مفضول باوجود افضل نزد اکثر محققین جایز بلکه نزد
افضل و غیر محققین روا باشد میگوییم که عجیب دعوی اجماع بر عدم عمل
بر قول دیگری بعد ائمه اربعه کرده افضلیت ائمه اربعه از متأخرین نقل

والشیعة قالوا انه ای الاجماع محال درمسلم فالعلم به محال ولو سلم فالنقل

الینا محال بعد ازان در اثبات استحاله نقل میگوید ولنا ان النقل فلان

الاحاد لا یفید العلم والتواتر عن الکل فی کل طبقة ممتنع عادة ومن ههنا

قال احمد من ادعی الاجماع علی امر فهو کاذب پس صاحب مسلم در جواب

تمسک بقول امام احمد ع گفته دقول احمد محمول علی انفراد الاطلاع ناقلا او محمول

علی حدثه الاول ودر شرح گفته فان کثرة العلماء والتفرق فی البلاد البعید

الو یمنع من ان ینقل اتفاقهم انتهی پس صاحب مسلم امتناع حدوث

اجماع در عصر امام احمد و ما بعد او مسلم داشت بحیثیت تفرق علما در بلاد

و عدم تیقن نقل اتفاق ایشان همین جهت از ینجا بطلان دعوی اجماع

بعد ائمه اربعه بر عدم عمل مذهب مخالف ائمه اربعه وبدان حادث شدن

باشد چنانکه مجیب ومقتدایان او دعوی آن ظاهر نموده اگر پیش یک سال

بیشتر از نوشتن پیچ تدبیر دنیاداران مجیب ایمان منی اهل اسلام صاحب

همراه بعض امرای نصاری برای فیصله مقدمه ریاست را از مرادآباد رفته بود

وچند

و چند فیصلات بعمل آورد فیصله‌جات ان همه فیصلات مطابق آئین انگریزی

روانه صدر شده و اینجا مقدمات فیصله کرده مجیب مطرود و مردود شده

و تشنیعات شنیعه علاوه علاوه بران نصیب مجیب گردیده چنانچه بار دیگر

که مجیب مرادآباد داشت او را دیگر اعتباری متعلقه محکمه بدست مجیب نمانده

محض دیگر سوالات این سوال هم کرده که شما را معلوم است که فیصلات

شما در صدر مقبول شده یا نه مجیب جواب داد که مرا معلوم نیست

پس باوجود کثرت و درازی مقدمات پیش با اتقان و هشیاری محسن

مجیب روبروی شان او در صدد مرادآباد در شهر روزها مقدمات فیصل

شده او حال علما بعد ورود فیصلات خود مجیب معلوم است حال علما

مشرق و مغرب و جنوب و شمال در این مدت دراز چگونه معلوم

کرده میتواند که از ایشان عظیم لیکن بتواتر مشهور است که مجیب حال مردود

شدن فیصلات خود معلوم شده بود بطور مقدمات مسئول عنها حلف

دروغ خورده نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا این ماجرا

در تمام اوده و دیگر بلاد قرب و جوار مشهور است و کاتب الحروف هم

قرطاس رنگاری عجیب امرار نصاری بچشم خود معاینه کرده و زبانی

ثقات مرادآباد هم بگوش خود شنیده هر کس را که درین شک و ریبی

بوده باشد از ساکنان مرادآباد تحقیق نماید باقی ماند درینجا یک بات

دیگر عجیب و آن این است که صاحب میزان الشریعه نفی مساوات ائمه اربعه

از کشف قصد داراد کرده که ائمه برابر بوده‌اند و یا مقدم از زد و موخر از

ائمه اربعه زیرا که احوال زمانه مستقبل بجز اخبار شارع لا اینجا مفقود

است معلوم نمیشود پس عجب همان عبارت میزان الشریعه را برای نفی

مساوات ائمه اربعه از مناظرین بارها رسانه فائده خود نقل کرده و نظر

این ازان است که شخصی از مقلدان این بگوید که حضرت امام مهدی تا حال

پیدا شده اند یا ظاهر نشده اند یا حضرت عیسی علیه السلام خبر داده اند که نبوت

و رسالت ختم شده پس جاهلی برای نفی ختم نبوت و رسالت درین زمانه

همان کلام معجز نظام را سند آورده بگوید که حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند

که نبوت

و استدلال رد میکنند یا بی بینه تقلید یا از علماء دنیا و شرار الناس
خواهد بود یا عامی جاهل بر تقدیر اول یعنی کرد کسی که هم از علماء شریعت باشد
پس حاصل روشن این است که آن قول خلاف قطعیات بی دلیل صحیح و نا بینا بر آن
قوی و حجت شرعی خطا است پس این را اگر اخراج از شریعت هم نام می
بست پس میگویم که این عین علم و نداشت بر نیکه او از علماء مصنفین
است و شاهد عدل بر علم او است تمام کتب علما مصنفین از رجال
بلکه اجماع علما هر قرن با این قسم رد قول علماء شریعت منعقد علم بدان
ضروری و منکر این اجماع و منکر علم ضروری اگر کسی بدید که شما علم ثبوت اجماع
در این زمانه منعقد نیست و اثبات ادعا خود نتوانیم گفت که چون در قرون
سابقه کرد وجود علم اجماع در اینها بلا شبه بود اجماع قطعی و در هر قرن
با این قسم رد اقوال علما منعقد است و علم بدان ضروری است پس اهل
قرون آتیه را موافقت آن چاره نیست الا که اجماع موافق آن
کو سکوتی باشد خواهند کرد از این جهت ما دعوی این اجماع نمودیم بعلاوه

مختلف و متقدم و اتقی ایشان امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی است و بعد از آن
امام مالک ابن انس است و بعد از آن محمد بن ادریس شافعی است و چهارم ایشان
امام احمد حنبل است و این چهار تن از امامان دین و مقتدایان ملت اند ضبط و ربط
احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر
و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کرده نهایت بذل جهود درین باب فرموده استنباط
احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و نصوص سنت نموده اند و غیر ایشان جمیع
را جز تابع بودن ایشان چاره و سبیلی نیست و مشایخ طریقت و بزرگان
اهل هم برین مذاهب بوده اند ... سابق گذشت که گفت الامام
مالک رح نقول ما من احد الا و ماخوذ من کلامه و مردود علیه الا رسول الله
صلی الله علیه وسلم لس کلام این فقیر با علمای عصر است و خیار ایشان از قبیل
مناظره و ملاحظه با استاد است که با وجود ملاحظه تعظیم ایشان موافق
امر است همچنانکه جرح و تعدیل بخاطر می آید بزبان بقلم می رود و مثل مشهور است
که مریدی که چون و چرا کند و شاگردی که چون و چرا نکند هر دو را باید فرستاد

جنابه

بنابر علیه میگویم از کلام شیخ عبد الحق دهلوی باکه عجیب در ینجا نقل کرده چند
مواخذات میدارد یکی آنکه بعضے فرموده اند که مجتهدان بسیار بودند و آنچه
قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعت چهار مذهب مشهور است
میگویم و مراد از عدم بقاء مذاهب دیگر اهل سنت عدم بقاء قولی از اقوال
مجتهدان دیگر و حکمی از احکام مستنبطه ایشان است پس این خود صحیح نیست
چرا که اقوال و احکام دیگر مجتهدین در اصول و فروع در کتب مصنفه علما
حالا موجود و لا تحصی باقی است تفسیر مسمی باکلیل که تفسیر مختصر چند اجزا است
مؤلفه این شیخ جلال الدین سیوطی نقل تمسکات مجتهدین بآیات قرآنی در استنباط
احکام از کلام ربانی در آن تفسیر التزام کرده است هر کس را که میل اطلاع
نماید که چه قدر مذاهب و اقوال مدارک ذکر نموده است و همچنین است دیگر کتب مبانکه
بر علماء مخفی نیست و نیز حدوث مجتهد نو ممکن پس عدم بقاء مذهب مستقل معین
بالکلیه نیز موجب حصر مذکور نیست و اگر مراد آن است که تمام و کمال هیچ مذهب
از مذاهب دیگر مثل مذاهب اربعه باقی نمانده پس این مسلم است لیکن نفی تقلید دیگر

مجتهدان نیکنند زیرا که معرفت تمام مذهب مقلد خود بعینه خود در اسم مفضول
شرط تقلید نیست معرفت همان علم جزئی که تقلید دران میکند شرط است پس
عدم بقاء مذاهب دیگر بالمعنی موجب حصر تقلید در ائمه اربعه نمی تواند شد واگر معصر
که این امامان ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق
میان آنها نموده تفسیر و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کرده میگوییم که این امور کلها
بعض اگر داخل شروط اجتهاد اند پس چون اجتهاد دیگر امامان مسلم داشتند
لا محاله تسلیم این امور نیز در آنها لازم آید پس تخصیص ائمه اربعه باین امور وجهی
ندارد و اگر منجمله شروط اجتهاد نیست پس ثابت حصر تقلید در ائمه اربعه نتواند
زیرا که نفس اجتهاد مع عدم الفسق مصحح و مجوز تقلید است و این مصحح در دیگر ائمه
نیز موجود باقی ماند اینکه این امور را ائمه اربعه بمرتبه اتم رسانیده اند نسبت بدیگران
پس میگوییم که بعد تسلیم دلالت بر افضلیت ایشان و مفضولیت دیگر خواهد کرد لیکن
اینهم موجب حصر تقلید در آنها نمی شود زیرا که سابق معلوم شد که تقلید مفضول
با وجود فاضل جائز باجماع صحابه بعمل شده و اکثر فرود غایته نقل مجهود در شان فرود

ایشان سلم

الخ میگویم که دیگر مجتهدان نیز غایة نزول مجهود در این باب فرموده اند
و انکار آن ملا محب الله و سواد دست چنانکه از شرح مسلم منقول شد در
رعایت و احتیاط در همه محتمل و از مذهب دیگر اتباع نمودن عظیم الحیل است خارج
از اجتهاد غیر لازم آن و آنکه فرموده که غیر ایشان را از تابع بودن ایشان چاره
و سبیل نیست میگویم که غیر ایشان شامل است مقلد و مجتهد را خواه مجتهد
باجتهاد کلی باشد خواه جزوی و لیکن قول بعدم وجوب در مجتهد راست نمی
آید زیرا که عمل بمظنون خود او را واجب است و بمظنون غیر او را الیس اولی
از تابع نمودن ایشان جایز نیست و در مقلد نیز ممنوع چه مذهب محققین
است که تقلید غیر مجتهد در هر زمانه جایز است و حصر در اربعه باطل چنانکه
گذشت و آنکه فرموده اند که مشایخ طریقت در زمان آن ائمه نیز بر این بوده
اند که اگر است مسلم و کلیه ممنوع و هذا از موجب حصر مذکور نمی توانند شد
کما لا یخفی [illegible] شیخ عبدالحق محدث ممدوح در شرح سفر السعادة در
جای دیگر این عبارة ذکر نموده که بجمیع مذاهب حنفیه محب چون تابع هوا است

سلوک طریق ورع و احتیاط داشته باشد هم از مذهب واحد که اختیار

نموده است و هم آن روایتی که دلیلش احسن و اقوی باشد و رعایت مذهب [illegible]

اتم و اعم و احتیاط در آن اکثر و اوجه بود اختیار کند و براه رخصت و مسامحه

و حیله اندوزی نرود و همین است طریقه متاخرین و شک نیست که این طریقه

محکم و مضبوط است [illegible] که آنچه فرموده اند که مذاهب حقه در طریق

وصول بمقصود در ابواب نجات [illegible] دیگر آنست که مقصود از این ابطال دون

ما سوای مطلقا [illegible] بلکه [illegible] بر قول خود ثابت است زیرا که

همه مجتهدین برحق اند یا حق در همه دایر و احتمال خطا و صواب در هم موجود

چنانچه در هم کتب اصول و عقاید بلکه اکثر کتب فقه مذکور است و تحقیق این

گذشت دیگر مقصود آنست که آنچه از مذاهب منحصر [illegible] چهار اند

پس میگوییم که تمام و کمال از دیگر مذاهب حقه ثابت است [illegible] از دیگر

مذاهب حقه هم ثابت است و عمل بر آن ثابت جایز چنانکه تحقیق این نیز گذشت

و نیز مذهب حادث مجتهد متاخر از اربعه را این قول هر یک مغیر مزاحمت

که عمل مستخرج اولاً جایز است و بر مستخرج دیگر کلاً حرام منادی فعل

ایشان بلکه ائمه اربعه و دیگر مجتهدین از صحابه و تابعین وغیرهم تقلید

مجتهدین دیگر سوای ائمه اربعه [illegible] وغیره جایز میداشتند تا آنکه این

حکم اجماعی گردید چنانکه از کتب معتبره مسئله تقلید ائمه اربعه نقل صحیح آن

گذشته است ابن صلاح منع تقلید مذاهب گذشته دیگر کرده حکم

تقلید ائمه اربعه نموده و مجیب باوجود فقدان مرتبه اجتهاد از قول ابن صلاح

تعدی کرده راه عکس پیموده منع تقلید مجتهدان ائمه نموده حتی احکام

دیگر بعد ائمه اربعه مخالف صریح اسناد رئیس زمانه فاسد استخراج کرده

حکم مستخرج اول آنکه احداث مذهب دیگر بعد ائمه اربعه خلاف مطلب

آن اکابر موجب خرق اجماع اهل حل و عقد یعنی حرام حکم دوم آنکه عمل

نمودن بر مستخرجات دیگری بعد ائمه اربعه که مخالف صریح با مجتهدات

ایشان داشته باشد ناجایز یعنی حرام حکم سیوم آنکه مستخرجات نموده

را احکام شرعیه قرار دادن یعنی دانستن و اعتقاد کردن

در زمان

و بزبان احکام شرعیه گفتن حرام است چنانکه در صدر جواب ذکر کرده

و درینجا تقیید در زمانه فاسده و بازی بازی کردن بشرایع احکام صحیح

مجیبست خاصه خلاف مذاهب ائمه اربعه زیرا که عالمان متقدمین و متاخرین

نقول یا نسخها نکرده اند چنانکه ابن صلاح و بعد از او گفته اند که عمل

کردن بمذهب غیر سوای ائمه اربعه جایز نیست مستقلا اگر بوقوع

آمده جایز نیست و اینهم بسبب باقی نماندن ان مذاهب و اجماع

عاملین انها اصلا در زعم ایشان و مسائل بعد گذشت که احداث مذهب

جدید بعد ائمه اربعه مخالف مذاهب ایشان قاعده نه مخالف جمیع مجتهدین

سابق مرتفع الآثار و شرایط اجتهاد را جامع است نص کتاب

و سنت کرست و بحث اجتهاد انچه در کتب اصول مذکور اند و اجماع

نیز و همچنین عمل بر مذهب مستحدث جایز نیست بکتاب و سنت

و اجماع فاسئلوا اهل الذکر در کتاب الله مذکور است و این شامل

هر مجتهد را و اختلاف امتی رحمة که عام است هر مجتهد را و سنت صحیحه

واقع است و اجماع صحابه شد و تابعین و تبع تابعین هم بر حجیت اجتهاد جامع شرایط
منعقد شد متحقق پس محرم احداث و عمل بران دین شیعه مراسم کتاب و سنت
و رافع اجماع امت و شاذ و خارج ازان پس درینجا قیاس اقترانی
از شکل اول بدیهی الانتاج چنین تالیف یافته که مجیب در استخراج احکام
مذهبیه رافع اجماع و خارج و شاذ ازان است و هر رافع اجماع و خارج و شاذ
ازان داخل در وعیدات احادیث مذکوره مشکوة المصابیح است و نتیجه اش
خود ظاهر است باز هم میگوییم که هر قول محدث بعد ائمه اربعه مخالف صریح ایشان
فقها ست در حجیت خلاف اجماع و بطلان آن از تحقیق ثابت شد که اقوال
مجیب نیز محدث بعد ائمه اربعه خلاف صریح اقوال ایشان است پس قول وی
از افراد موضوع خود خواهد بود و معلوم علیه بخلاف اجماع و بطلانش
مبطل نفس خود خواهد شد بر تقدیر حقیت فلیفهم باز درینجا کلام
بطور عمل سدوق می نمایم و میگوییم که اقوال علمای ربانی را که مجیب برای نفیست
و بیان اینها گفته خود حجت بسته منزوات دیگری بعد ائمه اربعه مخالف صریح

با مجتهدانست

یا مجتهدات ایشان در حادث مذهب دیگر بعد ائمه اربعه خلاف مذاهب این اکابر

قرار داده اند از عمل نمودن بر آن اقوال بعض نفس خود و نفوس اتباع خود کرده و از

احکام شرعیه انها را لفاسخ کرده و این بعینه عمل است بر مستخرجات ثلثه مذکوره خود

لا یظهر بالتامل الصادق و الیعقل الصادق و چونکه بر مستخرجات ثلثه مذکوره

مجیب صادق است که اینها مستخرجات دیگر است بعد ائمه اربعه مخالف صریح

با مجتهدات ایشان چنانکه سابق گذشت و مجیب اتباع او در هر زمانه عامل

عمل اند هم بر این مستخرجات مذکوره نموده اند چنانکه اکنون مذکور شد پس در اینجا

قیاس اقترانی بدین منطوق منعقد میکرد که مجیب و اتباع او عامل اند بر مستخرجات دیگر

بعد ائمه اربعه مخالف صریح مجتهدات ایشان و هر زمانه عامل هستند و هر عامل

بر مستخرجات دیگر بالکل رافع اجماع و خارج و شاذ از جماعت است و هر

رافع اجماع و خارج و شاذ از جماعت داخل وعیدات احادیث

مشکوة المصابیح است پس نتیجه آنکه هر دو مقدمه اولی را

ما ثابت کرده ایم و مقدمه ثانیه مسلم نزدیک مجیب و مقدمه ثالثه در

در مشکوٰة المصابیح مذکور است عن ابن عمر رضه قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم ید الله علی الجماعة ومن شذ شذ فی النار و نیز دران مذکور است

و عنه رضه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم

فانه من شذ شذ فی النار و نیز دران مذکور است عن ابی ذر قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام

عن عنقه انتهی لیس مطابق مگر احادیث مذکوره محققین بر اجماع حقیقی

که از کل و جمیع حاصل میشود حمل کرده اند و بعضی دیگر به اجماع اکثری که اند

بایشان از کل تخلف باشند نیز در لفظ احادیث مذکوره نموده اند

ائمه اربعه داخل وعید احادیث مذکوره بالاتفاق ثابت از کسی نمیدید که مراد

مجیب اینجا است که چون مذاهب سوای اربعه مندرس شده و اتباع اینها از روی

زمین منعدم گردید پس تمام وقت مطلق که عبارت از اهل سنت و جماعت

است چنانکه از اقوال مردودی مفهوم میشود منحصر در اتباع همین چهار مذاهب شد

در عمل بر تمام احکام شرعی مختص باعمال متعین مذاهب اربعه گشت پس اجماع

قول

قول و فعلی بر قدر مشترک میان اربعه منعقد گردیده و هرگاه اجماع بر اربعه یافت ثابت

زیرا که اگر اجماع مذکور حق و صواب نباشد لازم می‌آید اتفاق امت بر باطل و ضلالت و این

ممنوع است بحدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة ما بعدی مثلاً یعنی در اوقات ائمه

اربعه و دیگر مجتهدین نیز بودند حق منحصر در اربعه نبود بلکه در هم دایر بود از آنکه

سوای اربعه دیگر نیز اهل حق بودند حق در مذاهب اربعه منحصر شد بعد از آن اگر بر کسی

درین حادثه شود و ضلالت اجماع مذکور بر قول و فعل و عمل آن علما اجماع فعلی

حاصل شده و همین است مراد مجیب و در همه است نگوییم که مجیب نقل اجماع

در فصول کرده اما از بیان تقریر میکند که عدم بقاء قول از اقوال دیگر

را در عمل و ماسوای این اقوال را باطل ممنوع است از اثبات آن ما نشسته

و مسئله تقلید شخص واحد است در کتب اصول و فقه اقوال غیر اربعه

نقل کرده صحیح میکنند و در بعض مواضع مرجح و منصور هم می‌نمایند چنانکه

ما درین محقق شد نیست که همه افراد اهل سنت به سبیل استغراق حقیقی

سوای علام الغیوب جل شانه دریافته و طریق عمل آنها را دیده تا حکم کند

که همه تابعان اسماء اربعه اند مثلا حضرت خضر علیه السلام که در وجود ایشان بعد از رحلت
پیغمبر شکی نیست نزد محققین مجتهد مطلق نیست بلکه تابع ائمه اربع
و اهل سنت جماعت و اتباع او دیگری مراد نخواهد کرد اگر مسلم و لیکن جماعت
اکثر مراد اهل را موجب وعید نیست علی التحقیق زیرا که مراد از جماعت سواد اعظم
که در حدیث اتبعوا است کل و جمیع مراد نیست فی المسلم و شرحه المکتوب
باجماع الاکثر قالوا ولا یراد معه الجماعة فمن شذ شذ فی النار قلنا محمول
الاجماع ای علی اجماع الکل بناء علی انه مع المخالفة بعد الموافقة الا انه
ای بشذ من اشذ البقر و نزد شیخ بعد ما کان اهلها پس لازم آید
که اینست شاذ قبل شذ و داخل جماعت باشد و درین وقت جماعت
عبارت از کل و جمیع خواهد بود فقیر میگوید که همچنین است من فارق الجماعة
لان المفارقة بعد الجمع والموافقة فافهم و نیز میگویم که اکثریت مستلزم حقیت
و اقلیت مستلزم بطلان نیست و اگر نه لازم می آید که مخالفان معاویه
بعد باشند دیگران که اصحاب امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و هیچکس از

جواد قلم مودت رقم در مضمار تحقیق جولان نماید دیده فرحان کلک

محبت سلک بر مرکز حق گردد از آنجا که شیوه مرضیه علمای کرام اذعان

حق و تسلیم صواب است صدور خواهند داشت و چونکه احتمال سهو و خطا

باشتراک بشریت در هر دو جانب متحقق باید نظر بخصوصیت شخص از طرف

راجح و غالب بسیار که آثار اقلام خلاف مذکور و قابل ملام دانند بدعوای

بند بضاعت مودت ایما کاریده شده بر مواضع زلل و خلل تنبیه کرده

نمائیش راه صواب اعانت فرمایند قال الله تعالی تعاونوا علی البر والتقوی

ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان میفرمایند جواب از سوال اول اینکه

اجتهاد مستقل بعد مجتهدین اربعه قبل ظهور مهدی و عیسی علیهما السلام

اگرچه جایز است بجواز عقلی اما جایز الوقوع والتیسیر نیست و احداث

مذهب خامس درین زمان باعث موجب تشتت و تفرق اعمال است

اقول و بالله التوفیق و لولاه لوقع العبد الضعیف فی البیر العمیق که

کدام کس دعوی اجتهاد مستقل نموده که قاضی صاحب با صولت سوال دوم

این قدر خود را

عیسی بن مریم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اجرای احکام شرعی بالهام حق
خواهند فرمود پس مجیب ثانی مرتکب از اول وهله بلا ضرورت و بغیر داعی
مذهب عدم تحقیق اختیار نموده اگر مجرد بیان قول اجتهاد مختار باشد پس
لازم بود که این قول را مع دلیل وی ذکر میفرمودند معلوم میشد که ذکر حضرت
عیسی بن مریم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با وجود عدم ضرورت داعی این دیگر
که در سؤال تعرض از ذکر آن واقع نیست چنانکه گذشت محض برای بیان قول
حق است در اجتهاد و الهام چنانچه بیان شد و اگر بعد اعتراف بجواز عقلی نفی جواز
وقوعی و جواز سمعی فرموده اند مخفی مباد که کلام در احکام شرعی است پس
اعراض از موضع جواز شرعی همچنانکه سخت ناملایم مقام است معهذا اصل
الامر و مدار کار در تحقیق جواز وقوعی و شیوعی و عدم آن بر تحقیق عدل
و شرایط وجود و عدم تحقیق این است بلکه بر جواز وقوعی و شیوعی عقلی
وجود است و عدم جواز مذکور بسبب حکم بر عدم جواز مذکور عقلی وجود آن سبب
انقراض ذوات متبرکه ائمه اربعه معصومین تا منتهای ابتداء ظهور حضرت امام

عجیب تر آنچه گفته که احکام شرعی بجمیع ادله شرعی ثابت نمی‌شوند و خواهند
بعدم جواز اجتهاد از احکام شرعیه است باقی در موضع خود معلوم خواهد
گردید است الحق که حاصل کلام ملک این است که اینجا چهار امر است یکی جواز اجتهاد
مستقل دوم جواز شروع آن سیوم نفس الوقوع چهارم خود شروع
بعد از وقوع نفی هر دو اول بلکه سیوم هم اجتهاد مسلم وقوع و باقی و اخذ علما
بر آن است و نفی امر چهارم تا زمان حال مسلم و علم نفی یا ثبوت آن
در زمان مستقبل مخصوص بجناب علام الغیوب و حضرت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
و اما امر سیوم پس تردد نیست بلکه تحقق آن واجب و ضروری است بلکه وجود
و عدم آن در هر زمانه و قطع نظر از آن تا قیامت و نزد جمهور
هر چند تحقق آن ضروری است لیکن نفی آن هم ضروری نیست بلکه وجود و عدم
آن در هر زمانه ممکن و جایز چنانکه گذشت و تردد در قول مجیب که مسئله
دانسته نقل کرده است شیخ الجلیل اعاده کرده خواهد شد انشاء الله تعالی
اکثر فرموده اند که احداث مذهب خامس در زمان ما سبب موجب شنیعت

دلقول

و تفرق اعمال است مخفی نماند که اینجا سه احتمال دیگر باقی است یکی تفرق نسبت

بنظر بمطلق امت مرحومه که کل آن بعد از قبول مذهب خاص بتمام اعمال کل اهل سنت بکار

اقسام نسبت متفرق بودند چون مذهب خاص حادث شد جمیع اقسام

متفرق گشتند دیگری بنظر بشخص واحد از آن دو نیز دو احتمال دارد یکی آنکه

سابقا این شخص عمل بر خلاف یکی از مذاهب اربعه می نمود و احتمال دوم آنکه ابتدا

گذاشته بر یکی از ثلثه باقیه عمل نماید حالا احتمال دیگر پیدا گردید حالا اگر بخواهد

بر یک خاص هم عمل تواند کرد پس معلوم شد که درین هر سه قسم تفرق اعمال لازم

نه واجب است و زیاده نسبت به تفرق لازم زیاده عدد اجتهاد

است مثلا چون دو مذهب شدند عمل بر یکی دو مذهب واقع شد

و تفرق و نسبت از اول مرتبه واقع گردید و علی هذا القیاس مذاهب ثلثه

و در اربعه و خامسه و هلم جرا درین هر سه قسم نسبت و تفرق جاری و واقع

در قرون ثلثه و ازمنه صالحه شد و بلکه از آن نشست مبارک در قرون

ثلثه مجتهد قریب صد بلکه زیاده بودند و مقلدین امت بر قول هر کس

کہ پیروان سنت عمل میکردند و ہیچکس از مجتہدان آنوقت بر ہیچکس از عاملین انکار

نمیکردند تا آنکہ اجماع بر جواز این تفرق و تشتت واقع شدہ منعقد گردید بلکہ

این تفرق و تشتت مصداق رحمت الٰہی است چنانکہ تفصیل این اجمال در تحقیق

آن از کتب معتبرہ اصول در رد جواب مجیب اول سابق مذکور گردید حاصل آنکہ

ہر چند احداث مذہب خامس موجب تشتت و تفرق و موجب ابطال در شرع

باطل نیست بلکہ قول ببطلان آن در شرع باطل است از روی کتب معتبرہ

اصول فقہ چنانکہ گذشت باقی ماند درینجا کلام از قید درین زمانہ فاسد پس میگوئیم کہ

در زمان صالح تعصب نبود ہر کس بر قول ہر مجتہد عمل میکرد و در حدیث السنہ در زمان فاسد

تعصب واقع شدہ دایرہ عمل تنگ گردید تا آنکہ حنفی را از عمل بمذہب

شافعی و بالعکس منع میکنند چہ جائیکہ طالب حق را بگذارند کہ عمل بر مذہب

جدیدہ بکند پس احداث مذہب جدید در زمان فاسد انقدر موجب تفرق نیست

چنانکہ در زمان صالح بود بنا برین تحقیق قید درین زمان فاسد نا ملایم حکم

است موجب تشتت و تفرق کما لا یخفی کہ حدیث احداث مذہب خامس گرد

دلیل

ذیل جواب ایجاد ذکر کرده اند در سوال منقطع است مذکور نیست پس ذکرش
غایب عود معهذا بودنش موجب سبب دلالت بر استحاله عقلی ای نمیکند
بلکه بر امکان عقلی آن دال است وجه دیگر خاتمه جواب ذکر کرده بوجهت
تصریح است بتعدد استحاله عقلی آن باید دانست که مذهب اجتهاد مستقل
اربعه در حضرت عیسی بن مریم علی نبینا وعلیهما السلام و حضرت امام مهدی
سلام جایز میدارد و احداث مذهب در حق هر دو حضرت مذکورین هم ممکن
می گوید بجهت تصریح قصورش نسبت باستنباط معتقدین جمیع سادات کرام
را دیگر این امر مسلم است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که
ما بوده دلیلی بر این مذکور نیست پس این دعوی بلا دلیل است و آنچه از
معاد حضرت خواهد آورد که راهی از این زمانه اختیار کرده همراه دیگر فقه
موجب ان ربطی کارخانه عمل است مراد از آن عمل بمذهب شافعی است
مثلا بعد عمل بمذهب حنفی مثلا نه احداث مذهب خامس کما لا یخفی
سیقر ما یخبر قال فی اصول الاعمال من مذهب بعد التقلید بها الی مذهب آخر
فاکثر العلماء علی انه لا یجوز بشهوة النفس واتباع الهوی وتتبع الرخص الا

اذا رجح عنده مجتهد الاخر في اعتقاده او رأى الفضل والاحتياط والورع اكثر
في مذهبه اذا ابتلي بواقعة صعبة وحرج عظيم لا يجد المخلص منها الا
بالعمل بمذهب آخر وعليه حجة الاسلام قدس سره فقير حقير [illegible] كه
چون کلام از عدم جواز اجتهاد مستقل واحداث مذهب بود پس مسئله
انتقال از مذهبی بمذهبی ذکر نمودن بموقع است هر چند تحقیق این
مسئله بیشتر گذشته است و حاصل کلام مذکور اینست که بسبب هوی نفس
اتباع هوی و تتبع رخص انتقال جایز نیست مگر وقتیکه ترجیح حقیقه مستقل
الیه ظاهر در اعتقاد وی یا افضل و احتیاط و زیاده ورع در آن متصور
باشد یا مخلص از واقعه صعب و حرج عظیم درین مستقل الیه باید پس
درین صور چهار گانه است و اگر هیچ یکی ازین چهار وجه متحقق نباشد انتقال
نزد اکثر علما جایز نیست فقیر میگوید که برای انتقال از مذهبی بمذهبی وجه
دیگر نیست سوای آنچه مذکور شد و آن این است که چون حقیت جمیع
مذاهب دایر است و از طرف شارع بحکم ثابت و اختلاف علمای
رحمت والتزام مذهب معین بدون الزام شرع غیر مبطل بحکم شارع

چنانکه در خصال کفارهٔ یمین دانسته شد پس بعمل در هر یک مذهب بی ترجیح

بلا مرجح است لهذا مکلف بر یک مذهب عمل میکند و گاهی بر مذهب طریق

میرود و گاهی از طریق دوم و این لازم نیست که طریق اول را بر مذهب

دیگر بنظیر شرع و احکام شرع خصال کفارهٔ است و در عبادات طرق متعدد

وصول بمنزلهٔ مقصود که گاهی بیک طریق میرود و گاهی از طریق دوم و این

لازم نیست که طریق اول را که فی سلوک بود همیشه همان طریق رفته باشد

از پس اگر همیشه عمل بر یک باشد باید که ترجیح وجوب انتقال بمذاهب دیگر

هم اعتقاد کنند پس این را تحرر میگویند و بآنکه حق متعین یا ادی الیه

رأی المجتهد در همه مجتهدین است و متعین حکمی معین که موجب درجه

است و سبب اصابه او است لسان در شرع یکی است و دائر در آن

هست پس مکلف میخواهد که شرف فضل عمل بر آن حکم معین حاصل

نماید و این متصور نیست بدون عمل بر همه مذاهب و اقوال مجتهدین

پس بنظر اینمعنی نیز انتقال از مذهبی بمذهبی جایز باشد او را حال

2579

تتبع رخص سابق گذشته ملاحظه باید فرمود خصوصاً کلام شیخ اکبر بنظر انصاف
باید نمود که با دین ما بر سر است کلام معجز نظام لیس بتیسیر الاعصار
و اهمال امر اجتهاد نباید داد و تری اتباع هوی و شهوت نفس جایز است
که موجب زوال دین مصوب شده است قال الله تعالی قد افلح من زکیها و قد
خاب من دسیها باقی ماند اینکه اضافه اکثر بسوی علما دلالت میکند بر اینکه
انتقال مذکور بشهوت نفس و تتبع رخص و اتباع هوی بعض علما مقابل
این اکثر علما جایز میدارند الا وقت رجحان حقیقت مجتهد آخر در اعتقاد
این معلل لا نسلم ما قال که در این اوقات این انتقال را این بعض جایز
نمیدارند و هذا کما تری حیث انکه واما طریق التاخرین فالتخصیص والتعیین
بمذهب واحد و هو الاقرب ای الی رفع الانتشار فی امور الدین والاختیار
من المذاهب ما یشاء نفس [illegible] [illegible] که این هم بطور کلام سابق داخل
در مقصود که آن جواب سوال اول است ندارد و هذا حاصل ان بقرینه
تقابل دین حسب اگر چه که در مذهب بجز امام خود حقیقت در اعتقاد مقلد

راجح

تا حرج مطعون کردند و با عمل بمذهب خود موجب حرج عظیم و سبب وقوع

در واقعه صعبه باشد و عمل بمذهب غیر موجب نجات از واقعه صعبه و سبب دفع

حرج عظیم بود و با وجود مذهب غیر زیادت فضل و احتیاط و ورع در مذهب

خود مقصود نیست و قلت احتیاط و ورع را نمی‌بینند تا هم محمود بر مذهب امام خود

این مقلد را لازم است و عمل بر مذهب دیگر رد و در مذهب خود بطلان حاضر

نیست مخفی نماند که از اعجب طرائق است که در دین و دانسته عمل بر باطل و بر نامعقول

و قلیل الاحتیاط و قلیل الورع لازم باشد و عمل بر خلاف آنچه حق در آن

فاضل و کثیر الاحتیاط و کثیر الورع روا نباشد و نیز ابتلا بواقعه صعبه و حرج عظیم

نماید در دفع این واقعه و حرج عظیم بسبب عمل بر مذهب دیگر نماید و حال آنکه

حرج در دین مرفوع است در کتب احکام و اختلاف علما را اعلام رحمت

الهی مندرج نموده باشد [illegible] من هذا التعصب و تضییق الرحمة الواسعة من

الرب الرحیم و حال انتشار امور دینی در قول سابق مفهوم گشت

بل منع بعضهم عن التقلید بغیر الائمه لانضباط مذاهبهم و تنقیح مسائلهم

نظر مسکین بگوید که این قول هم در مقصود مذکور مداخلت نیست معهذا

حال تعطیل رئیا بعض بما لا مزید علیه مذکور گشت فلیراجع

بل عین احداث اجتهاد آخر فی هذا الزمان سد الابواب المبطلین واقع

الدعین و معارضه اجتهادات المجتهدین بقصد حسب ستم و هدم ارکان

الدین که این کلام را قطع نظر از صحت و فساد آن در مقصود دخل

است پس اکتفا بر همین مناسب بود و تنبیه نماید که این عبارت مشعر

است بآنکه مراد جمهور احداث اجتهاد آخر در این زمانه جایز است و

ممنوع لی فقد نما حاکمه حیث لا ینکر باز بگوییم که این زمانه که ابا و

ظهور بدع و مصدع است عالم را اظهار علم خود واجب است بنص فلیظهر العالم

علمه الخ و کمال اظهار در احداث اجتهاد است و نیز احداث اجتهاد جایز

است که در این زمانه واجب گردد لوجهیکه در کتب اصول مذکور است و نیز

سابق ذکر شد پس منع این بعض ممنوع و ناروا است و معلوم شد سد ابواب

المبطلین این سد الابواب المحققین است بر دست ابواب مبطلین

مسدود

مسدود باشند بلکه میگوییم که چون جمهور وجود علماء معتبر باب اجتهاد
در هر زمانه جامع الآلات و شرایط آن را جایز میدارند بمطلق جواز
که وجوب را هم شامل بدلایل که صحیح قطعی چنانکه در کتب اصول مذکورست
منع بیکس مجتهد از اهل الاسلام و از امثال سد ابواب مطلقین نمی توانند شد
بلکه میگوییم که اکثر مذاهب مطلقین در قرون است مرحومه بقرون ثالثین و رابعه
مجتهدین سابقین وقوع یافته چنانچه بر ماهر تواریخ مخفی نیست لهذا امام
اعظم در فقه اکبر ضبط عقاید اهل حق فرموده اند و همین قسم دیگر مجتهدین
و علماء متبحرین عقاید و اعمال حقه ضبط کرده اند و عقاید و اعمال باطله را رد ساخته
اند پس سد ابواب مطلقین را در اعصار متاخرین از علت منع اجتهاد میشد
اجتهادات این بزرگواران صورت وقوع نمیگرفت در قول وی یا و سواد ذهن
اجتهادات المجتهدین هم معکوس در باطل است پس باب اجتهاد مسدود
نباید ساخت بلکه مفتوح باید کرد زیرا که معارضه یک قسم مناظره است
و مناظرات مجتهدین باهم مشهور در کتب اصول و فقه مذکور این امر

صلاحیت دلیل منع احداث اجتهاد نیست باز میگویم که احداث اجتهاد

درین زمانه احتمال دارد که موجب رفع فساد این زمانه بشود چنانکه در

عهد حضرت امام مهدی علیه السلام خواهد شد و کلام نص شارع رافع این خود

احتمال است اگر تیز درکست بعرض بیان رساند و قول وی بقصد

ناسهم و هدم ارکان الدین میگویم که این خود نیست فاسد است صوم و صلوة

و تلاوة قرآن بلکه خود بقول ایشان قول بهمین نسبت ممنوع است و لیکن

کسیکه او واجب رعایت دینی است لیس نیست باسر ارکان دین ود

کرده اجتهاد نماید چرا ممنوع و ناروا خواهد بود [illegible] و نقل امام الحرمین

[illegible] اتفاق المحققین علی منع العوام من تقلید اعیان الصحابة [illegible]

[illegible] که جواب این منقول از مسلم و صحه و شرح آن مفصل گذشته است

رجوع باید کرد [illegible] و طریق التوریع العمل بروایة مختارة فوته من

مذهبه التی دلیلها اقوی الی ان لیضطر الی قول غیر امامه لان الضرورات

تبیح المحظورات انتهی مختصر [illegible] که راه طریق توریع

عمل است

علی الخصوص روایۃ قویہ دلیل آن اقوی باشد پس تقلید مذہب باطل باشد

زیراکہ جائز است که این حکم روایۃ در صورت خاص در مذہب خود یافتہ

نشود بلکہ در مذہب دیگر موجود باشد پس طریق تخریج بلا اضطرار در انجا

علی مذہب دیگر است چنانچہ در نقل مذہب اکثر علما از صدر اسعد هم اصول

امر ضا ذکر کرده و ذکر همین قدر را اضطرار نامید که در مذہب خود روایۃ

قویہ یافتہ نیست و این را در شرح عقد ده میگوید چرا که در شرح عبارت از کتب

مذہب خاص نیست پس قول وی لان الضرورات تبیح المحظورات علامہ

شیخ ... گفت نقاد حدیث نبوی الخ درینجا تمام عبارت نقل نمایم

کرده ... این منقول لفظ بلفظ مع جواب اسان سابق مذکور شده

ان غایۃ مدار در مرجعیت باید کرد قال شیخ المحدثین الامام سیوطی فی رسالہ

الرد علی من اخلد الی الارض ان التحقیق فی ذلک ان المجتهد المطلق اعم

من المجتهد المستقل وغیر المجتهد المقید فان المستقل هو الذی استقل

بقواعد لنفسہ وبنی علیہا الفقہ خارجا عن القواعد المقررۃ وهذا شیٔ

فقد صرح بل لو ادعى انسان اليوم امتنع عليه لم يجز نعم على غيره آه

... قول وی و بهذا اشتهر فقد من المجتهد مخفی نماند که محققین

این را قبول نداشتند و رد کرده اند و حکم بالغیب قرار داده اند چنانچه

از شرح مسلم و تحریر در یافت شد پس قابل اعتبار نیست و قول وی امتنع

علیه لم یجز پوشیده نماند که برای عدم جواز و امتناع دلیل شرعی درکار است

و ظاهر است که کتاب الله و سنت و اجماع درین حکم ثابت نیست و من ادعى

فعليه البيان و چگونه باشد و حال آنکه حنابله در هر زمانه وجود مجتهد مستقل

برخلاف زعم و فهمید مجتهد واجب میگویند چنانکه گذشت و می آید پس

اگر دلیل شرعی مذکور میشود حنابله این را مذهب خود قرار میدادند

و جمهور در رد مذهب حنابله ذکر میکردند و نیز بحث در حق حضرت عیسی ابن

مریم علی نبینا و علیهما السلام و حضرت مهدی اجتهاد مستقل تجویز

میکردند و استتار اجتهاد هر دو حضرت مذکور فی ادله ثلثه مذکوره بنا بر

فاسد نیز فاسد است زیرا که خود وجود ادله مذکوره نیست پس استثنا

ابن کی

از کجا خواهد بود و همچنین تخصیص بعض حل دری اللوم فایده نمیدارد کما لا یخفی و

دلیل رابع لا اجتهاد است ائمه محقق نیست و بر تقدیر تحقق کفایت نمیکند

زیرا که منع اجتهاد مستقل که بدلایل شرعی جایز است با اجتهاد مقید مجتهد

و ائمه غیر مستقل ثابت نمی‌توانند شد کما لا یخفی و قید عدم استقلال از آن

کردیم که منع اجتهاد مستقل از ائمه اربعه و دیگر مجتهدین مستقل منقول

نیست مگر ادعای فعلیة البیان [illegible] قال ابن البرهان فی کتابه اصول

المذاهب و قد اشتد الا ان منقول عن السلف لا یجوز ان یحدث فی الاعصار

خلاف فیها انتهی بعبارته [illegible] که این تحکم محض است و دعوی

بلا دلیل زیرا که مخالفت از اصول و قواعد منقوله از سلف مخالفت اجماع

وحدانا است و این هیچ جایز نیست لیکن آنچه در قواعد و اصول متفق علیها

منحصر است نه در مختلف فیها پس مخالفت این مختلف فیها چرا روا

نباشد و با مخالفت اجماع مرکب است چنانچه در قواعد مختلف فیها و این

نزد کسانیکه اجماع مرکب مخصوص بصحابه میدانند جایز خواهد بود بلاشبه

ونیز کسیکه نیز مخالفت دارد با عدم جواز احداث الملاک بسبب اثبات
که مقدمین همه قواعد اصولیه را که در نفس الامر ممکن الوجود بود دیدند استیعاب
کردند پس هیچ قاعده اصلی باقی نیست در مانده که مجتهد متاخر آن را احداث
کند چنانکه در خاتمه جواب نقلا در این نیز ذکر کرده پس میگوییم که این ادعای
محض است و تحکم غیب از کجا معلوم شد که هیچ قاعده باقی نیست همه مستوعب
شدند مجتهد سابق و ما پس قواعد و اصول بلکه قوانین بزرگ سی که از ان
مرتبه میکنند تا آنکه در نظر او هیچ اصل و قاعده صحیحه باقی نمیماند که به از این نیز
احاطه میکرد و در دور می شود پس مجتهد متاخر می آید و قواعد و اصول را که از
مجتهد اول متروک شده اند استدراک می نماید و برای خود قرار میدهد
کما قیل بعد فرض تعیین عدد صد مسئله کم ترک الاول للاخر قریب صد مجتهد
بلکه زیاده گذشته اند چنانکه گذشت پس میگوییم بعد فرض تعیین عدد
صد مسئله که مورد نهم مجتهد هم قواعد مستوعب نشده بودند بر فاده صدم
آمد استیعاب هم گشت پس از صد دیگر جا ماند برای او هیچ اصلا
و قاعده

و قاعده باقی ماند است این تقریر را بنا دلیل عقلی و شرعی که امام عاقل قبول نخواهد کرد و با آنکه

تقدیر تسلیم میگویم که قول این برهان بر تقدیر صحت بعضی احداث مذهب دلالت

میکند در هر زمانه متاخر نه تخصیص و در زمانه ما سبب عجب است احداث مذهب خامس

بقید و در زمانه ما سبب مقید کردن چنانکه عجیب تقیید کرده نموده است و نیز منقوض

است بنقض اجمالی با حداث حضرت امام مهدی علیه و علی آبائه الکرام افضل

التحیة والسلام و قال الامام محی الدین النووی فی روضة الطالبین الناس کا

لمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس حیاری

انتهی که در زیادت های تتمه بلفظ المجمعین آورده است بنوعی

بیان عدم علم مجتهدی و اینکه اول تحقیق است نه نافی و اثبات است بعدم صحت

قول امام غزالی حجة الاسلام و قول قفال رافعی که قطع حکم بنفی مجتهد در

زمانه خود نموده اند و لیکن این قول امام نووی با جواب مجیب مطابق نیست لما

لا یخفی پس ذکر کردن لاطائل تحت است و قال المحقق صاحب ابن الهمام الحنفی

حاشیة السلم تحت قوله یجوز خلو الزمان عن المجتهد خلافا للحنابلة و النزاع

فيما قيل اشتراط الساعة وفي المجتهد مطلقا سواء كان مجتهدا في المذهب او مجتهد
في المذهب مجتهد المطلق لخلو الزمان عن المجتهد المطلق قطعا كما صرح به الامام
الغزالي والقفال والرافعي تحرير محل النزاع بدو احتمال مى تواند
احتمال اول آنكه حنابله ميگويند كه وجود مجتهد مطلقا في المذهب باشد يا مجتهد
يعنى اين مجتهد مستقل كه از مجتهد مطلق هم ميگويند در هر زمانه ضرورست
و خلو زمانه از همه اقسام مجتهد جايز نيست در شرع و جمهور ميگويند
كه خلو از همه اقسام هم جايزست اما جواز خلو زمانه از مجتهد مطلق پس متفق
عليه است ميان حنابله و جمهور احتمال دوم آنكه حنابله ميگويند كه مجتهد مطلق
كه از مجتهد مستقل هم گويند وجود آن تخصيص در هر زمانه ضرورست و خلو زمانه
از مجتهد مطلق يعنى مستقل جايز نيست از روى شرع گو وجود مجتهد في
المذهب بوده باشد كه اين كافي نيست و جمهور ميگويند كه وجود مجتهد
مستقل در هر زمانه ضرور نيست و خلو هر زمانه از آن جايز الاكتفا بالمجتهد في
المذهب او المجتهد في المخصص بحسب احتمال اول مذهب حنابله و

جمهور

و وجوه ترجیح احتمال ثانی است بچند وجه یکی آنکه هیچ نسخ متون در نظر آمده باین

عبارت اند و لصاحب فیما قبل اشتراط الاعلمیة و فی المجتهد المطلق بلفظ المطلق

معرف باللام و صور در صفحه المجتهد باین عبارت و فی المجتهد مطلقا بلفظ

منون مصدر و شک نیست که مجتهد مطلق نزد حنفیه مرادف مجتهد

مستقل نیست چنانکه عنقریب ذکر خواهد کرد وجه دوم آنکه شارح بعد

قول ماتن و فی المجتهد المطلق بل هو المراد اذا اطلق ذکر کرده و بر ماهر فن

مخفی نیست که این عبارت در مقام اراده فرد کامل ذکر میکنند و فرد کامل

مجتهد مجتهد مطلق است اعنی مجتهد مستقل یعنی آنچه در کلام مصنفین واقع

است که یجوز الزمان عن المجتهد شرعا مراد از ان مجتهد مطلق است زیراکه

همین مراد است و بقتضای اطلاق و عدم تقیید وجه سیوم آنکه اگر عبارت متن

و فی المجتهد مطلقا بودی و در نسخ حاشیه زیر وی می نوشت که سواء کان

مجتهدا فی المذاهب او مجتهدا بالمذهب و هو المطلق الی آخره شارح

که مستقل ذکر حواشی و تعلیقات ماتن است این حاشیه را در شرح خود

ذکر میکرد و لا اقل انکه خلاف آن نمی آورد وجه چهارم انکه حنابله بر مذهب خود
استدلال کرده اند اجتهاد فرض کفایه است در هر عصر زیرا که حوادث غیر اند و
تقلید مجتهدین اموات کافی نیست بجهت انکه حکم حوادث آتیه بیان نکرده اند
پس اگر عصری از مجتهد خالی گردد اجتماع است بر باطل و ضلالت لازم می آید
وان باطل است بالشرع پس از طرف جمهور جواب دلیل مذکور برین طور داده
اند که ملازمه ممنوع است زیرا که خلو از مجتهد مطلق مستلزم اجتماع بر باطل
نیست چه جایز است انکه در هر عصر مجتهد فی المذهب یا مجتهد فی البعض
یافته شود و حکم حادثه استنباط کند کذا فی شرح المسلم پس میگوییم که درین
جواب تصریح است که مذهب حنابله عدم جواز خلو زمانه است از مجتهد
مطلق نشر عا و مذهب جمهور جواز مذکور است بنا بر اکتفا بر دیگران اقسام
مجتهد سوای مستقل چه در صورت احتمال اول که مجیب اختیار کرده این
جواب از طرف جمهور است نمی آید بجهت انکه بر آن احتمال اثبات و
تسلیم مذهب حنابله و نفی مذهب جمهور درین جواب وجه چهارم انکه خلاف الزمان

سیوطی در شرح تنبیه چنانکه در رد جواب صاحب [illegible] بیست و چهارم فصل
خواهیم کرد ان شاء الله تعالی تصریح نموده که وجود مجتهد مطلق منتسب در هر زمانه
تا اشراط الساعة ممکن خود است و اکثر اکابر شافعیه هم چنین میگویند پس ما
میگوییم که در مسئله خلو یا نه از مجتهد حنابله یکطرف اند و جمهور یکطرف یا
سوای حنابله از اکابر شافعیه هم داخل طرف جمهور اند میگویند که وجود مجتهد
مطلق منتسب در هر زمانه ضرور است و مجتهد مفید کافی نیست و شارح مسلم
تصریح نموده از طرف جمهور حنابله را جواب داده که وجود مجتهد فی المذاهب
یا مجتهد فی البعض هم کفایت میکند پس از هر دو کلام ظاهر شد که مذهب حنابله
وجود مجتهدی است که غیر از سه قسم مذکور باشد و کفایت هم کند و آن نیست
مگر مجتهد مستقل پس حاصل نزاع بر آمد که حنابله وجود مستقل در هر زمانه لازم گویند
و جمهور منکر این لزوم اند اما اکابر شافعیه با وجود انکار از لزوم وجود مجتهد مستقل
وجود مطلق منتسب ضرور میگویند و دیگران از این لزوم هم انکار دارند
که هر دو قسم مطلق مستقل و منتسب ضرور نیست بلکه احتمال مجتهد فی
المذاهب مجتهد فی البعض هم برای دفع اثم از جمیع امت کافی است

ازینجا صاف و صریح دریافته شد که آنچه مجیب رساله تمام شده مذکور محقق
محب الله البهاری نموده منحصر خطا است بلکه این حاشیه از رسالهٔ دیگر است
دیگر بسنجند از اختتام آن لفظ صحبت موسوم پس بحث در دوم افتاده داشت
که این از نصف است و عجب تر آنکه ملا خلیفه شرح نکرده تحریر نموده و آنچه
در این حاشیه مذکور است کلموا ان یکون عدم المجتهد المطلق قطعا کما صرح به الامام
انقراض الاجتهاد والرافعی از شرح مسلم و بحر رجال عدم تسلیم این قول صحیح
مطابق آن مذکور شد مخفی مباد که این کلام بعد تسلیم صحت مثبت جواب
مجیب نیست [illegible] و فی الخلاصه لیس احد من اهل الاجتهاد فی زماننا انتهی
نقل میکنید که اینهم اخبار بالغیب است مع هذا دلالت بران نمیکند که تا زمان
حضرت امام مهدی رضا اجتهاد مستقل واقع نشود و احداث مذهب خامس روا
نباشد [illegible] و شیخ العارفین حضرت مخدوم شیخ سعد قدس سره در مجمع
السلوک شرح رساله مکیه میفرماید که رهبر و دستگیر قطب العالم شیخ مینا در آن
برکاتهم فیما پرسیدم که علماء مجتهد نیز در تابعین بسیار بوده اند چهار مجتهد را

که مجتهد

که صاحب مذهب میگویند موجب حجیت خود کرده تمسک نموده اند بحدیثی که بروایت
کرده شده است باسناد صحیح از ابن عباس که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیاید وقتی که فرمان [illegible] در میان زمین در میان خیمه نصب کرده شده از
از چهار ریسمان [illegible] پس چهار را چهار مرد نگاه میدارند فرمود آن خیمه دین اسلام
است و چهار مرد که در وی ایشان چهار مرد اند که بعد من ظاهر شوند صاحب مذهب
باشند انتهی [illegible] لیکن اول این روایت از کتب صحاح باثبات رسانند بعد
در معرکه علماء در محل مناظره ذکر کنند و قرائن که بعض مجتهدین در تابعین [illegible]
ایچ دلالت میکند که هر چهار مجتهد از تابعین اند و حال آنکه امام شافعی و امام احمد
قطعا از تابعین نیستند در باقی کلام است [illegible] این کلام هم مطابق جواب
سوال اول که مجیب ادعا کرده حجیت کما لا یخفی پس درستی نظر مقصود
ما حاصل کرده است [illegible] و یکی از علماء متبحرین ماسبق دعوی اجتهاد مستقل
نموده و مذهبی احداث نفرموده که این هم حکم بالغیب است هرگاه این
معنی از مثل امام حجة الاسلام [illegible] از [illegible] محققین مسلم

و منقول شد حاصله از شرح مسلم و تحریر موضح بیوست از سوال مجیب که معتبر
و منبر را خواهد شد فقیر میگوید اگر باشد شیوع منافیه نبود نیز میگویند که انعقاد
مسلم است لیکن شیوع امر دیگر است و جواز الشیوع دیگر و نفی او لازم نفی ثانی
نیست و ادعای مجیب نفی ثانی است و قدر مسلم نفی اول پس این کلام هم مثل دیگر
بیفایده باید دانست چون شنیده شد که بعض شافعیه مثل شیخ تاج الدین سبکی
و ابن عبد السلام و ابن دقیق العید و امام سیوطی و قاضی حسین وغیره
دعوی اجتهاد کردند مراد ایشان ازان اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد در فن مذهب
است و همچنین در حنفیه بسیار بوده اند و حاشا که مراد ایشان اجتهاد
مستقل باشد و بسبب تغایر اصطلاح حنفیه و شافعیه که نزد حنفیه
مطلق مراد مستقل و نزد شافعیه مراد اجتهاد فی المذهب است اشتباه
واقع شد فقیر میگوید که شاید این کلام از جناب مجیب وقتی صادر
شده که قلب ایشان بمهمات دنیا اشتغال داشت زیرا که این مشعر
است که جناب ایشان را که از اطلاع از مصطلحات علما اصول نیست

بلکه

بلکه آنچه فیما بعد نقل کرده اند از الم نسیانی واقع شده و با مطلب آن سبب

تعلق خاطر بمهمات دیگر ازین جناب الشان نه رسید تفصیل این اجمال آنکه مجتهد

مطلق نزد حنفیه بمعنی مجتهد مستقل است نزد شافعیه عام مطلق است از مستقل

و اینقدر در عبارت منقول مجیب هم مصرح است جائیکه نقل کرده فبین المستقل

والمطلق عموم و خصوص مطلقا فکل مستقل مطلق و لیس کل مطلق مستقل پس مطلق

را دو قسم است مطلق مستقل و مطلق منتسب چنانکه از عقد الجید سابق نقل کرده

ایم باین عبارت وقد صرح الرافعی والنووی وغیرهما مما لا یحصی کثرة ان المجتهد

المطلق الذی هو تفسیره علی قسمین مستقل و منتسب و مجتهد فی المذهب از هر دو قسم

مباین و بیرون است در مرتبه چنانچه از عقد الجید سابق منکشف شده است و باز اعاده

خواهیم کرد ان شاء الله تعالی بنا برین قول مجیب که اجتهاد مطلق نزد شافعیه مرادف اجتهاد

فی المذهب است و قول وی قبل ازین مراد الشاه از اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد

فی المذهب است غلط صریح است و خطاء فاحش زیراکه اکنون معلوم شده که

مطلق عین مستقل است یا عام از ان در صدق و حمل پس چگونه عین اجتهاد

فی المذہب باشد کہ مباین از مستقل و مطلق است یا عام و خاص و مجیب در حاشیہ
دعوی نمودہ باین مسلم مجتہد فی المذہب را قسیم و عدیل مجتہد بالمذہب یعنی مطلق ذکر
کردہ است و در اینجا از آن ہم عدول کردہ بیان گفت کہ مطلق اینجا بمعنی مستقل است
موافق اصطلاح صاحب مسلم یعنی اصطلاح حنفی و مجیب اکا مجتہد فی المذہب
و مجتہد مطلق را مال شدہ است مطابق اصطلاح شامل زیرا کہ دفع خواہد کرد کہ
اصطلاح شامل ہم مطلق ہر دو قسم خود کہ مستقل و منتسب است مباین مجتہد
فی المذہب است زیرا کہ طبقات مجتہدین باصطلاح شافعیہ باین ترتیب است
کہ مطلق دو قسم است مستقل و منتسب مستقل در اعلی و ادنی مرتبہ واقع در
مرتبہ دوم و دون مستقل منتسب است و در مرتبہ سوم و دون منتسب مجتہد
فی المذہب او را مخرج ہم گویند و در مرتبہ چہارم و دون مجتہد فی المذہب مجتہد الفتیا
است و او را متبحر فی المذہب ہم گویند در عقد الجید احکام و التقلید مذکور است و قد
صرح الرافعی و النووی و غیرہما ما لا یحصی کثرۃ ان المجتہد المطلق علی قسمین مستقل

ومنتسب

ويظهر من كلامهم ان المستقل يمتاز من غيره بثلاث خصال احدها
التصرف في الاصول التي عليها مدار مجتهداته وثانيها تتبع الايات و
الاحاديث والاثار بمعرفة الاحكام التي سبق بالجواب فيه واختيار بعض
الادلة المتعارضة على بعض وبيان الراجح من محتملاته والتنبيه لماخذ الاحكام
من تلك الادلة والذي ترى ان ذلك ثلثا علم الشافعي والثالثة الكلام
في المسائل التي لم يسبق بالجواب فيها اخذا من تلك الادلة والمنتسب من سلم
اصول مستجره واستعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة والتنبه لماخذ وهو مع ذلك
مستيقن بالاحكام من قبل ادلتها قادر على استنباط المسائل منها قل ذلك
منه او كثر وانما يشترط الامور المذكورة في المجتهد المطلق واما الذي هو
دونه في المرتبة فهو مجتهد في المذهب وهو مقلد لامامه فيما ظهر فيه نصه
لكن يعرف قواعد امامه وما بنى عليه مذهبه فاذا وقعت حادثة لم يعرف
لامامه فيها نصا اجتهد فيها على مذهبه وخرجها من اقواله وعلى منواله
ودونه في المرتبة مجتهد الفتيا وهو المتبحر في مذهب امامه التمكن من ترجيح

علی قول الاخر ووجه من وجوه الاصحاب علی آخر والله اعلم ازین عبارت
صاف وصریح معلوم شد که مجتهد فی المذهب مباین ودون مجتهد مطلق است
یعنی متباین بر هر دو قسم روایت وهم دون مرتبه ایشان وبعد ازان مذکور است که
اختلف الناس فی الاخذ بهذه المذاهب علی اربعة منازل ولکل قوم
حد لا یجوز ان یتعداه احدها مرتبة المجتهد المطلق المنتسب الی صاحب
مذهب من تلک المذاهب وثانیها مرتبة المخرج وهو المجتهد فی المذهب
وثالثها مرتبة المتبحر فی المذهب الذی حفظ المذهب والقتدر وهو یفتی
بما اتفق حفظه من مذهب اصحابه ورابعها المقلد الصرف الذی
یستفتی العلماء انتهی ودرین رساله خلاصه صفات مجتهد مستقل که بدان
صفات مستقل از دیگران ممتاز میشود بیان کرده اند همچنین اوصاف
مجتهد مستقل که بدان ممیزه مختصه از مراتب مجتهدین از ما بعد ممتاز
میشود ذکر کرده اند من اراد الاطلاع علیها فلیراجع الی تلک الرسالة
وهم درین رساله مذکور است که کبار علماء شافعیه مرتبه اجتهاد مطلق نیست

واقع اند حاصل صحیح ایشان ہم در این رسالہ مذکور است پس از اینجا معلوم شد

کہ آنچہ دعوی اجتہاد مطلق علاوہ کتابہای خود نمودہ اند با وجود تبعیت امام شافعی

مراد ایشان از اجتہاد مطلق اجتہاد مطلق منتسب است قطعا و یقینا

نہ اجتہاد فی المذہب زیرا کہ مطلق بمعنی اجتہاد فی المذہب نیامدہ

مستقل ہم مراد شدن ایشان نمی تواند بجہت تصریح ایشان بہ تبعیت خود مر

امام شافعی را پس معنی منتسب متعین شد و کلام مقتدا الجمیع ہم معتمد

ہمین معنی است علیہ فہم مستقیم قال السیوطی فی الرسالۃ المذکورۃ اما

اما المجتہد المطلق غیر المستقل فہو الذی وجد فیہ شروط الاجتہاد و ہذا

مطلق منتسب لا مستقل ولا مقید ہذا تحریر الفرق بینہما فبین المستقل

والمطلق عموم وخصوص مطلقا فکل مستقل مطلق ولیس کل مطلق مستقلا

فقیر ادیب قال السیوطی غرض مجیب از نقل این کلام حبیب آنکہ غرض از این

کہ مطلق مراد اجتہاد فی المذہب است پس شود این کلام دال است مراد مصحح

است زیرا که المراد از مطلق منتسب گرفته اند مطلق امام مطلق را مستقل

گفته اند و اجتهاد فی المذهب همان مستقل است آری از بعض علماء قائل

عدم معلوم شده آن این است که اجتهاد مستقل بعد ائمه اربعه قبل حضرت مهدی

عم چنانکه جایز است بجواز عقلی جایز است بجواز وقوعی مشهوری علی زعم

عجیب زیرا که در این عبارت تصریح است که مجتهد مطلق منتسب بشروط

اجتهاد لیکن مجتهد مستقل بدان شروط متصف است منتسب است و فرق

همین قدر است که قواعد برای نفس خود ذکر نکرده بلکه طریق امامی از ائمه

مذاهب در اجتهاد مسلوک نموده از این جهت منتسب میرسد و مستقل

نگردید و اگر قواعد برای نفس خود ذکر میکرد و در اجتهاد متبع دیگری

نگردد همین قواعد مذکوره خود بکار میبرد مستقل میگردید و منتسب بکسی

از ائمه نمیشد پس میگوییم که همه آن شروط اجتهاد مستقل در وی جمع است

ذکر قواعد برای نفس خود در قدرت و قوت او است چنانکه در قدرت

و قوه مستقل بود فرق بقوه قریبه و فعلیت است زیرا که استحقاق

استقلال

استقلال اجتهاد در وی همیشه سر را محقق شده و اینها درست

هم موجود اند و نیز قول او هم لم یذکر شیئاست ببودن ذکر قواعد

مذکوره در قوه منتسبه کونه لم یستطیع بجای لم یذکر لیس سلوک طریق

معتدبه خود در اجتهاد نیز او را بقوه در رسیده است از فعل و در پی لازم

آمد لهذا اجتهاد مستقل نیز او را جایز الوقوع و التبیع است مگر واقع و شایع

از و نشده فافهم [illegible] وقال فی موضع آخر منها المجتهد الذی مستقل

هو منقسم الی ثلثة اقسام الاول المطلق هو الذی لم اتاه لکنه سلک

طریقه فی الاجتهاد والثانی المنتسب هو الذی یسمی المخرج والثالث مجتهد

الفتیا واما جار الغلط لاهل عصرنا فهم نزاع فی المطلق المستقل

لیس کذلک بما عرفته والذی ادعیناه هو الاجتهاد المطلق لا الاستقلال

ونحن تابعون للامام الشافعی و سالکون طریقه فی الاجتهاد امتثالا

لامره ومعدودون من اصحابه وکیف یظن ان اجتهادنا مقید والمجتهد

المقید انما ینقص عن المطلق باخلاله بالحدیث والعربیة الا علی وجه الارض من شیء فیهما

الى معرفتها اعلم الحديث والعربية يعني الا ان يكون الحفظ الا قطعيا علميا

الصفات هو لا يلزم اقتصر وخولهم في عبارتي فقير ميگويد كه در قول وي الاول

المطلق قسيم نيست بلكه قيد قسم است ومفهوم قسم ثانيه المجتهد الغير

المستقل المطلق است زيراكه مقسم در اقسام معتبر است ونيز مطلق سبب

عموم ان از مستقل چنانكه گذشت اگرچه فرد وي است از غير مستقل زيراكه نقيض

اخص اعم است از نقيض اعم پس نقيض اعم وخود اعم هردو فرد مي باشد از

نقيض اخص چنانكه حيوان ولا حيوان هردو فرد اند از لا انسان لان

الحيوان الذي هو فرس مثلا لا انسان وكذا اللاحيوان الذي هو حجر لا

انسان ولكن مجتهد مطلق بما هو مطلق كه شامل هردو فرد خود را

باشد وانجا افراد مي تواند شد وگرنه لازم مي آيد كه مطلق مستقل مصداق

وفرد مجتهد غير مستقل مصداق وفرد مجتهد مستقل باشد ليس بالضرورة

مراد از ان مطلق مطلق منتسب است ونيز مجتهد مقيد ومجتهد مرجح

ماست چنانكه درهمين قول ذكر كردت كه انما في المقصد هو الذي يسمى

مجتهد

مجتهد التخریج و مجتهد التخریج و مجتهد فی المذهب یکی است چنانکه از

عقد الجید مذکور شد که تا بهار مرتبه التخریج و هو المجتهد فی المذهب

پس اجتهاد مقید و اجتهاد فی المذهب یکی باشد و امام سیوطی هم در رسیه

قول گفته اند که و الذی ادعیها هو الاجتهاد المطلق لا الاستقلال نیز

درین قول گفته اند که شیشه طیر ان اجتهاد مقید المجتهد المعتبر انما

ینقص من المطلق و باخلاله بالحدیث و العربیة الخ پس حاصل مردم آنکه

یا مجتهد مطلق منتسب مجتهد مقید من مجتهد فی المذهب و غیره

درینجا ثابت میشد که آنچه صاحب سابق گفته که امام سیوطی و غیره دعوی

اجتهاد کردند مراد ایشان ازان اجتهاد مطلق یعنی اجتهاد فی المذهب

است و آنکه نزد حنفیه مطلق مرادف مستقل نزد شافعیه مرادف

اجتهاد فی المذهب است محض خطا و ناصواب است و منظر تصریح امام

سیوطی هم که مذکور شد از قبیل مثل سایر است که دروغ گو هم برروی تو

لهذا چون در فتاوی ابن صلاح بر اجتهاد صاحب التنبیه و ابن صباغ و امام

الحرمین والامام غزالی رحمہما اللہ تعالی اطلاق اجتہاد فی المذہب واقع شدہ

سیوطی در شرح تنبیہ اول بود گفت وصرح غیر واحد من الائمہ

بانہ یعنی صاحب التنبیہ وابن الصباغ والامام الحرمین والغزالی بلغوا رتبہ

الاجتہاد المطلق وما وقع فی فتاوی ابن الصلاح من انہم بلغوا رتبہ

الاجتہاد فی المذہب دون المطلق فمراده انہم کانت لہم درجۃ الاجتہاد

المنتسب دون المستقل یعنی لفظ فی المذہب بمعنی حقیقی خود باقی

مراد ازان معنی کہ ان لازم معنی حقیقی است یعنی نفی استقلال اجتہاد شاید گفت

کہ مجتہد الترجیح و مخرج باہم متباین اند و تخطیہ مذکورہ برتقدیر اتحاد

است زیرا کہ میگوییم کہ ہر دو یکی اند ورنہ لازم می آید کہ عدد مرتبہ مسلسل در دین

ان چہار مرتبہ باشد نہ در شافعیہ یکی منتسب دوم مجتہد فی المذہب

و مخرج سیوم مجتہد الترجیح و مقید چہارم مجتہد الفتاوی حال

آنکہ از ہمین قول مذکور امام سیوطی رح و در عقد الجید عدد مرتبہ مستقل

تصریح سہ مرتبہ واقع شدہ بلکہ در عقد الجید مذکور است کہ عدد

این مرتبہ

این مرتبه مقلد صرف است انتهی وقال فی موضع آخر منها قال ابن المنیر
اتباع الائمة الذین جازوا اشتراط الاجتهاد مجتهدون ملتزمون ان
لا یحدثوا مذهبا آخر اما کونهم مجتهدین فلان الاوصاف قائمة بهم واما
کونهم ملتزمین ان لا یحدثوا مذهبا فلان احداث مذهب بحیث یکون له مستقلا
لفروعه اصول وقواعد مباینة لسائر قواعد المتقدمین متعذر لاستیعاب
المتقدمین سائر الاسالیب انتهی عبارته ومقصود او آنکه اتباع ائمه با وجود
تحقق شروط اجتهاد که احداث مذهب نکرده اند بلکه التزام عدم احداث
نموده اند سببش آن است که چون خود را تابع ساختند واین سبب کمال
احتیاط وعدم اعتماد کلی بر اذهان وجودت رای خود باشد لهذا احداث
مذهب نکردند بلکه التزام عدم احداث نمودند که تابع من حیث هو
تابع ومحدث من حیث هو محدث باهم تنافی دارند ولفظ التزام
عدم احداث که فعل اختیاری است دلالت میکند که احداث وعدم
آن هر دو در اختیار ایشان بود ولیکن ایشان عدم آن اختیار کردند

ولازم گرفته‌اند که ابن بابویه فقیه الامامیه علی ما نقلوا از وجوه که
متقدمین استخراج قواعد نموده‌اند که هیچ قاعده دیگر را مخالف تا حال
احداث آن نتوان کرد یعنی ممنوع چنانکه در رد قول ابن برهان مذکور
و ثنایه علوم پدید ما فیها با الحاق احکام رسند ممنوع است با آنکه احداث منحصر
نیست در تقریر قواعد مشابه با سایر قواعد متقدمین بلکه جایز است
که از متقدمین یا مرد قاعده مثلا ابن متاخر محدث بتحقیق نه بتقلید گرفته
دارد و در صدد دیگر بران زیادت کرده احداث مذهب خود نماید
و در حوادث تازه گذشته و آینده احکام موافق و مخالف استنباط نماید
چنانچه ائمه اربعه هم دیگر [illegible] مسئله دوم آنکه اطاعت و اتباع
این چنین مذاهب نو احداث موجب دخول مصداق خواهی کرد
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مشهود بانی [illegible]
که معنی کریمه این است که هر که بطلبد و بجوید دینی را که مغایر اسلام
باشد هرگز قبول نخواهد شد زیرا یعنی او قصد و اختیار اسلام ترک

کند

کند و غیر اسلام دینی را اختیار نماید لهذا اکر همه درشان مرتدین از اسلام نازل

شده چنانکه در تفاسیر مسطورست پس ترا بانکه قول سایل از جمین خواهد

مواحداث اشارا می قول است شد مگر لیس معانکه مذکورست در مسئله اولی

درارکان احداث مذهب خامس میداما اربعه مذکورست پس عنوان باشد

که عمل بمذهب حادث جدا بما اربعه موجب خروج از اسلام است

پس قبول نخواهد شد هم چنان این مسئله دوم وجواب در جواب این مرجع مسئله

اولی وجواب در جواب این آیت و سابق مفصل مذکور شد در نیز بلاد

دین دیانتی و بدخواهی سایل و محبت حق اهل اسلام و جهال دریافت شده

ولیکن چون در اکثر طبایع ساهله می باشد پس از رجوع بکلام سابق سستی خواهند

نمود بنابرین ذکر کلام مختصر در نیجا در انتقاد تا غیرت اهل اسلام را مستعفی و بد

خواه را مصرفی سود بست باز دست و بد پس میکوییم که چون تائید رب العزت

جل شانه فرقه احمدیه کثرهم الله تعالی سواد هم بامر معروف و نهی منکر کمر همت

چست بستند و بدلیل و برهان بلکه بسیف و سنان خلایق را از معاصی کبایر

و صفا بود از شبهات سیئه و ضلاله و از شرک خفی و جلی پاک می نمایند

سایل و مجیب را نفاق باطنی در جوش آمد پس حمله بر مبشرین اسلام بر انگیختند

و چند سوالات شنیعه از نفس خود تراشیده نسبت آنها جای صراحة

و جای کنایة بآن فرقه حقانی نمودند و جوابات آنها که اکثر در حق نگشودند

نیز کرده اند تا عوام را تنفری از آن فرقه حاصل شود و امر بالمعروف و نهی منکر

از ایشان نپذیرا میکنند و بیشتر در معاصی و بدعات و شرک مبتلا مانند

و تکثیر سواد منافقان روز بروز ترقی پذیرد و لطف سایل و مجیب هرگز

نمی رسد خاک بر سر این واعظ متهم بودا که گوئی در حق آن است که امری

از امور مذکوره که در حقیقت شنیع و مذموم است بجز این فرقه هرگز هرگز

منسوب نیست و آنچه در واقع بایشان منسوب است در حقیقت مذموم و شنیع

نیست که سایل و مجیب از فهم حق بالنصیب بکجی و نا راستی تقریر و تحریر آن

کرده باشند چنانکه در بعض جوابات در جواب مجیب غیر مصیب مفهوم

شده معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر سایل و مجیب را خیرخواهی اسلام

مقصود

مقصود مولوی باید که اولا یعنی احداث مذهب بیان میکرد و ز عهده ثابت

میکرد و بعد که فلان کس ضمن عقاید یا قواعد اصول و فروع یا ترک احداث کرده

و این که مذکور شد خلاف کتاب و سنت و اجماع امت است و بعد ثبوت آن یا

مدعی اسلام و از اهل قبله است و هیچ بنای اسلام که شهادتین و صلوة و صوم

و حج و زکوة است ادا میکند و یا قصدا تارک اسلام و هیچ بنای اسلام است

و از اهل قبله نیست و حکم اول چنین است و حکم دوم چنان لیکن چون مقصود

بد خواهی و بد فهمی دین بود چنین نکرد و ازین میگویم الا آنکه بظاهر و منشاء در

ازین عبارت که احداث مذهب خامس بعد ائمه اربعه صحیح نیست مفهوم

و مستفاد میشود این است که محدث اگرچه از اهل اسلام بلکه از اهل سنت

و جماعه کرام است در بعضی وجوه که مذهبش مطابق شریعت است خلافش صحیح نیست

که حدوثش بعد ائمه اربعه است نزد سائل یا حدوثش مع مخالفت ائمه اربعه

است نزد مجیب زیرا که مخالفت آن مخالفت اجماع است و اگر خلاف مفهوم

و مستفاد مذکور مطلب سائل و مجیب باشد و از فساد مذهب حادث

سوال ثانی و حدوث بعد ائمه اربعه و مخالفت اینها که مستلزم مخالفت
اجماع است بزعم بردہ و مراد برده باشد پس باید که اولا بیان این مطلب نمایند
تا در صحت و سقم آن نظر کنیم بعد ازین تتمیه میگوییم که در ما سبق مفصل و مدلل
مذکور شده که حدوث بعد ائمه اربعه و مخالفت اینها مخالف اجماع شرعی نیست زیرا که
از ائمه اربعه و مخالفت اینها مخالف اجماع شرعی نیست زیرا که از ائمه اربعه
فقط قسم از اجماع شرعی منعقد نمیشود بعدم اتحاد عصر ایشان و بعدم کون ایشان
جمیع مجتهدین عصر ایشان بلکه مخالفت ائمه اربعه فقط جامع شرائط اجتهاد را در
اجتهاد و عامل بمذهب مجتهد دیگر را در عمل جائز است با جماع اصحاب و تابعین
بلکه اجماع جمیع مجتهدین دین رحمهم الله تعالی اجمعین پس اتباع و اطاعت ب
مذاهب نو احداث را موجب دخول مصداق فحوای کریمه و من یبتغ غیر
الاسلام الخ بگفتن از اندیشه قوی دخول گردیده است در مصداق فحوای آن کریمه
کلا لا تحقیق این است جواب مسئله دوم که مذکور شد حالا معلوم است عجیب از ادراک
حق بی نصیب باید شنید [illegible] جواب مذاهب نو احداث

که مردمان

که مردمان اصحاب الاغراض در بعض زمانه فاسد خلاف اجماع اختراع نموده اند را

در اطراف و نواحی رواج میدهند و وسیله تحصیل دنیا و دون و تجارت منافع بدر

از دون انگاشته داخل مصداق کریمه فما ربحت تجارتهم گردیده اند و خلاف

و اتباع اینها تحت کریمه مذکوره اشتباه ندارد چه افراد اینها از لغو اجلی آ

کلام عجیب از فهم حق بالعیب تصحیح است با یکدیگر

و اتباع همچنین مذاهب که موجب دخول تحت کریمه و من یتبع الآیه است

در زعم فاسد از سبب مخالفت اجلی در مین مخالفت اجماع راه دخول بد

مصداق کریمه فما ربحت تجارتهم که از شان منافقین وارد است گردانیده

و چند وجه و مقتضای کل اناء یترشح بما فیه و المرء یقیس علی نفسه

با قتضای المسلم مرآة المسلم از طرف خود اختراع کرده ضمن مضمون سوال

در ضمن جواب گردیکی آنکه محدث این مذاهب مردم اصحاب الاغراض

اند و دوم آنکه در زمانه فاسد احداث کرده اند سیوم آنکه سبب وسیله تحصیل

دنیا دون کرده اند مخفی نماند که جواب مخالفت اجماع اکنون مجلا و سابق

مخصوص خواهم شد که مخالفت با ربیعه مخالفت اجماع شرعی نیست بسبب
نبودن عصر ربیعه عصر واحد و بسبب نبودن ربیعه جمیع مجتهدین عصر خود و بر تقدیر
تسلیم خواهد بود دلیلی در بر مخالفت مخالفت اجماع مجتهدین اهل سنت و جماعت خواهد
بود مگر بر مخالفت اجماع مذکور موجب دخول مخالفین در کریمه و من یبتغ غیر الاسلام
دینا الایة و دیگر [illegible] ثابت نیست تا لازم آید که دین ایشان غیر
دین اسلام باشد و ایشان در زمره مرتدین در آیند باتفاق ایشان متحقق
گردد و دخول ایشان در منافقین کرده زیرا که [illegible] و در فرقه اهل قبله از اکثر جماعات
مجتهدین اهل سنت مخالفت [illegible] اهل قبله را تکفیر کردن خلاف قاعده اهل حق
است [illegible] شرح عقاید جلالی در مسئله رویت مسطور است و المعتمد فیه ان اجماع
الامة قبل حدوث المبتدعین على وقوع الرویة [illegible] تسلیم کبود و على کون
الایة محمولة على الظاهر منها انتهى و هذا منکرین رویت را و قائلین
را مثل معتزله کافر و مرتدین و منافقین نمیگویند و دین ایشان را
غیر دین اسلام نمیدانند بلکه تصریح مینمایند که ایشان از فرق اسلام میشمارند

ز بستدعی

مذکور است و جواب ازین سوال هرچند از ما سبق ظاهر گشته است لیکن اینجا
اینقدر باز گفته میشود که علم کتاب و سنت بقدر مذکور از بعض شرایط اجتهاد
است پس همین مراد ادعاء آن صحیح نیست که زمانه خالی بوده باشد مثل زمانه
تابعین از مجتهدی که تمام شرایط اجتهاد مستقل داشته باشد در هر زمانه
ادعاء آن صحیح نشود که زمانه فاسد باشد بلکه زمانه فاسد احق باد علما
اجتهاد مستقل است بیانه شروط چنانکه در عبارت بیان معنی حدیث
اذا ظهر الفتن الخ وارد است وازینجا اظهار قید زمانه باشد واضح شد
بلکه ادعاء مذکور گاهی واجب میشود در وقت احتیاج چنانکه از مسلم
مذکور شد این بر تقدیر مذهب جمهور است واما بر مذهب حنابله که یکی
از چهار مذاهب ائمه اربعه است ادعاء آن از بنا زمانه خاسم ضرور است
زیرا که حنابله بوجوب وجود مجتهد مستقل و در هر زمانه قایل اند و قول یکی
مذهبی مخالف مذاهب اربعه در بعض جزئیات اختراع نمودن صحیح و مسلم
داشته شود یا نی میگوییم که درینجا دو امر است یکی آنکه در بعض جزئیات مذهبی

ایجاد کردن است دوم آنکه در ایجاد مذهب خود در بعض جزئیات مخالفت

ائمه اربعه نمودن پس اول مسئله تجزی اجتهاد میکردند و در بعض دیگر

تقلید و بعضی از صحابه دیگر که رتبه اجتهاد مستقل پیدا نکردند اکتفا میکردند

تا آنکه اجماع برین تجزی واقع گشت در مسلم مذکور است مسئله اختلف فی تجزی

الاجتهاد ومبنی علیه اجتهاد العرضی فی الفرائض فقط فالاکثر قالوا نعم ومنهم

الغزالی وابن الهمام وبعد الاکثر وقیل لا وتوقف ابن الحاجب لنا لکان القول

ترک علمهم عن دلیل الی التقلید خلاف المعقول کیف وقد ثبت قال

صلی الله علیه وسلم دع ما یریبک الی ما لا یریبک وان افتاک المفتون و شک

خلاصه آنکه جامع شرائط اجتهاد جزئی را میرسد که در بعض جزئیات مذهب

خود جداگانه قرار دهد و این صحیح است و مسلم امر دوم که آن مخالفت ائمه اربعه

است درین حکم جزئی پس میگویم که موافقت ائمه اربعه یا عدم مخالفت

ایشان هرگاه در اجتهاد کلی و جزئی شرط نیست پس مخالفت ائمه اربعه

هیچ مضر نیست آری مخالفت اجماع حقیقی مانع اجتهاد کلی و جزئی است

ثانی جایز است که ازین تبعیت مخالفت اربعه واقع شود چنانکه در تحلیف
شهود پس ابراء و ثبوت مذهبی مخالف مذاهب اربعه در بعض
جزئیات ثابت گشت و قول شیخ یا یارب مکرر امثال که از تابعین بمرتبه
اجتهاد رسیده اند و موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتهاد می نموده
باشند مقتضا تصریح است بآنکه بعد ائمه اربعه نه بر بطلان ان کما لا یخفی
اجتهاد مخالف ائمه اربعه هم جایز است و لفظ مبارک یا رب که قائم مقام
لفظ مبارک اللهم است اشاره بتعلق مرتبه اجتهاد بعد ائمه اربعه نه بر بطلان
آن کما لا یخفی در دین عبارت شیخ کتی و استیصال فهمیده جناب قاضی صاحب
و عجب از فهم حق بی نصیب ثابت گشت سبحان الله بسبب عداوت
حضرت امیر المومنین ثانیت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله اجمعین
حضرت سید احمد صاحب متعنا الله تعالی بطول بقائه و یسر بابرکات لقائه
و اتباع آنجناب چه بلا بر اهل علم نازل گشته که فهمیده از ایشان
مسلوب گشت بماناکه این انتقام الهی است خود عبارت فارسی نقل

میکنم

میکنند و مطلب این پی نمی برند و مضر خود و مفید خصم خود عبارات نقل
نمی نمایند و لم نعلم ما قیل رساله بعنایات حق و خاصان حق که مالک تاشیه
سیه کرده ورق   تفصیل این اجمال آنکه درینجا سوال از صحت و تسلیم
این دو امر واقع است یکی از ادعا نمودن اجتهاد مستقل درین زمانه فاسده
دوم مذهبی مخالف مذاهب اربعه و در بعضی جزئیات اختراع نمودن لیکن
سایل در مدعی اجتهاد مستقل و مخترع مذهب مذکور علم کتاب و سنت
از کتب مشهوره تفسیر و حدیث کلا یا بعضا نشده ذکر کرده و قید زمانه فاسده
نیز معتبر داشته پس ظاهر جواب سوال در صحت و تسلیم امر اول درینجا انحصار
فرموده اند شاید بلحاظ در جواب مسئله اول ذکر کرده اند اکتفا نموده باشند
تاهم مناسب بود که حواله بران میفرمودند و در جواب امر دوم فرموده اند که
ابداع مذهبی مخالف مذاهب اربعه در بعضی جزئیات اصلا صحیح نیست
مخفی نماند که درینجا چهار صورت منحصر است یکی در وجود علم مذکور کتاب و سنت
و عدم آن دوم بودن زمانه فاسده و عدم آن سیوم وجود دیگر شرایط اجتهاد

سوای علم کتاب و سنت و عدم آن چهارم جواز تجزی اجتهاد و عدم
آن پس میگوییم که درینجا تعمیمات مراد می توانند شد خصوصا هر دو تعمیم
اخیر که آن بلا شبهه مراد است پس حاصل بر آید که ابداع مذهبی مخالف مذاهب
اربعه در بعضی جزئیات اصلا صحیح نیست خواه این زمانه فاسد بوده باشد
یا نی و خواه دیگر شرایط اجتهاد سوای علم بکتاب و سنت یافته باشد یا نی
زیرا که سائل درینجا قید زمانه فاسد ذکر کرده و قاضی صاحب در جواب مسئله
اولی فرموده اند که احداث مذهب خامس درین زمانه فاسد موجب تشتت
و تفرق اعمال است و نیز غرض سائل و مجیب اعتراض بر علماء ربانی است که
درین زمانه فاسد واقع اند پس بملاحظه این وجوه تعمیم دوم البته مراد بوده باشد
و همچنین تعمیم سیوم زیرا که قاضی صاحب در جواب مسئله اولی نقل کرده اند
بل منع بعضهم عن التقلید لغیر الائمة الاربعة لانضباط مذاهبهم و تنقیح
مسائلهم بل نهی عن احداث اجتهاد آخر فی هذا الزمن بعد الاوائل
لمبطلین الهوی و این نقل را شاهد گردانیده و قبول نموده اند خلاصه آنکه

مدار عدم

ولا بد عدم صحت تابع مذهب شدند که در بعض جا از مخالفت اربعه داشتند

گویند لیکن اجتهاد نبوده باشند و این زمانه فاسد قائل نباشند پس میگویم

که از عبارت شیخ رح که نقل کرده خلاف مطلب مجیب حاضر دریافت شد

که هیچ حیثیت مدعای ما نبوده باشد و آنکه میگویند الصوفی لا مذهب له بیانش

معنی این است که او را در دین مذهبی نیست و تابع مذهب اربعه نه و هر چه بخاطر

خویش دارد و دلش بران حکم کند همان بران عمل کند حاشا بلکه توضیحش

غایتش که مقصود ازان است که وی در بعض مواضع از مذاهب آنچه دران ورع

و احتیاط بیشتر باید اختیار کند هر مذهب که باشد و آنکه مذهب اهل حدیث

رود که هر چه در حدیث صحیح یابد بران عمل کند محققان گویند که نیز این علی

الاطلاق صحیح نبود تحقیق آن است که هم از روایات مذهب خود که ائمه

اختیار کرده وجه اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که اقوی بود

یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگرچه ظاهر روایت و مشهور از آن

مذهب نبود و الا تفرق مذهب مورد وهم موجب تفرق اعمال ظاهر گردد

دانستن اینجا سرایت به تفرق و عدم ضبط احوال باطن کنند و فرموده اند که قبله
توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت ما سوای بر خود حکم ملزم
تحقیق راسخ کرد و چه لغت تفرق اصل موجب تشعب نشستن عزم بود
پس ضبط نفس با صل مرجوع الیه فقهاً و اصولا و تصوفاً لازم بود که اد کره
بعض المحققین من الصوفیه انتهی بعبارته ... که درین کلام
بحث است بچند وجه اول آنکه معنی الصوفی لا مذهب له آن کرده اند مذهب معین
نمی باشد یعنی بار یک مسئله از یکی مذهب عمل میکند بار دیگر بر مسئله مذهب دیگر
عمل مینماید بلکه گاهی یک مذهب اختیار میکند بعد از آن دانسته بمذهب دیگر
انتقال میکند پس صوفی را مذهب معین نشد بعضی از متاخرین این طریق سوال
گفته اند و لو سلم ان متبعة المجتهد لازمة للمقلد فای ضرورة فی التزام
مذهبا واحدا بعینه و فی اخری علی اخر کما هو مذهب الصوفیه و بعد از یک ورق
بطریق جواب گفتند و اما الکلام فی الاولیاء و یجوز له ان یعمل فی مسئلة
علی مذهب و فی اخری علی مخارج عن الملحی و لعلهم للاح لهم من الاسرار

تا لا یلوح

بحث دوم آنکه جایز ست که روایت اوحد روایات مذهب خود نسبت بروایت غیر مذهب خود غیر اوحد باشد پس انیجا ترک مذهب خود اوحد است برخلاف آنکه از محققان نقل کرده و نیز جایز ست که روایت مذهب خود که موافق ظاهر یک حدیث صحیح ست مخالف ظاهر دیگر احادیث اصح بوده باشد و روایت مذهب دیگر موافق ظاهر این احادیث اصح باشد پس ترک روایت مذهب خود و اخذ روایت مذهب دیگر اولی است بحث سیوم آنکه بعد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم اجمعین ایمه در دو سه قرن شریعت همراهی اکثر اصحابه و تابعین مسعود بودند پس یکی از دو امر لازم آید یا آنکه بعد دو سه قرن موجب سعت و سعت اعمال گشته‌اند یا تشتت و تشعب ممنوع ست و موجب تفرق باطل بی جیند ما یعلم وقال الامام جلال الدین المحلی فی شرح جمع الجوامع الاصح انه یجب علی العامی وغیره من یبلغ رتبة الاجتهاد التزام مذهب معین من مذاهب المجتهدین یعتقده ارجح من غیره او مساویا له وان کان فی نفس الامر مرجوحا

على المختار المتقدم ثم في المساوي ينبغي السعي في اعتقاده

ارجح ليبني اختياره على غيره ثم في صورة عجزه عن اقوال احدها

لا يجوز لانه التزمه وان لم يجب التزامه وثانيها يجوز والتزام ما لا

يلزم غير ملزم وثالثها لا يجوز في بعض المسائل الاصح انه يمتنع تتبع

الرخص في المذاهب بان ياخذ من كل منها ما هو الاهون فيما يقع

من المسائل عن وابي اسحاق انه يفسق بذلك انتهى [illegible] مستقيم

که مثلا اگر عالمی بمرتبه اجتهاد رسیده باشد و نزد او مذهب مجتهدی غیر

مجتهدین اربعه در بعض جزئیات ارجح معلوم شد پس بمقتضای قول

محلی ره او همین مذهب را که ارجح است نزد او التزام خواهد کرد پس

اختراع مذهبی مخالف مذاهب اربعه در بعض جزئیات علی رغم سائل

و مجیب از عبارت منقوله مجیب ثابت شد صحیح و مسلم گشت اگر

کسی گوید که مراد از مجتهدین در قول محلی ره او همین مذهب را که ارجح است

نزد او التزام خواهد کرد پس اختراع مذهبی مخالف نشد بلکه تقلید غیر اختراعی

و دیگر نیست میگوییم که اراده مجتهدین اربعه صحیح نیست زیرا که المجتهدین
جمیع محلی بلام است و این از صیغ عموم است و قطع نظر از ین اگر شخصی
مذهب اربعه را مساوی دانست و مذهب مجتهد دیگر راجح
دانست پس درینجا بر تقدیر اراده ایمه اربعه باید که او عمل بمرجوح کند
و با ترک عمل نماید و هر دو باطل است پس تعمیم مجتهدین لازم آمد و نیز
چون تقلید مذهب مخالف اربعه صحیح شد پس ابداع آن فعل مجتهد است
بطریق اول جایز خواهد بود زیرا که تقلید مجتهد بر مجتهد حرام است و این
مسئله مشهور است پس اختراع هم خلاف مذاهب اربعه ثابت شد
اگر کسی گوید که مراد مسایل و مذهبان است که مخترع مذهب مخالف مذاهب
اربعه در بعض جزئیات مجتهد باشد و عامی صرف هم بود پس این را
منع گفته اند میگوییم پس حاصل این باشد که اجتهاد غیر جامع شرایط اجتهاد
صحیح و مسلم نیست و لیکن این مراد هم صحیح نیست زیرا که اجتهاد غیر جامع شرایط
مطلقا صحیح نیست خواه در بعض جزئیات باشد خواه در کلیات و خواه

مخالف ائمه اربعه باشد یا موافق ایشان پس هر دو فرقه تقاضا میکنند
که این مراد باشد و نیز لازم می‌آید که اجتهاد هر جامع شرایط که مخالف
دیگر مجتهدین سوای اربعه باشد و بار دیگر نه مخالفت داشته باشند
موافقت بسبب آنکه قول ایشان بعد مغفور شدن ثابت نبود جایز باشد
و ما بتحریر علیه بعض در مسئلهٔ خروج از مذاهب که بیشتر قول در آن ذکر
کرده اند یا از تحریر مرد و سبع ان در حدود و اطلاع الحجیب غیر مصیب مفصل
ذکر کرده ایم که کدام کس در کدام جزئیات مذهبی مخالف مذاهب اربعه
اختراع کرده پس باید که آن جزء بیان کند و این مذهب نو در مذاهب
ائمه اربعه هم اولا بیان سازند و بعد مخالفت مذهب مخترع با مذاهب
اربعه باثبات رسانند و بدون آن هوسی است از هوسات ایشان و صرف
بد خواهی مومنان و اقوال ایشان در تابع شیطان [illegible] مسئله سوم
آنکه اختراع بعضی احکام جزئیه خلاف قواعد ائمه اربعه داخل ساختن انها
را در دین اسلام در این زمانه فاسد قابل تسلیم است یا نی

میگوید که این مسئله سیوم موافق مسئله دوم اهل مدارس است سوالی که
مجیب غیر مصیب در نقل سوال مخالف قواعد مطالعه بجای مخالفت غیر
ائمه اربعه اخذ کرده لیس الخ جواب آن شنفتی که ما هم در جواب این ملاحظه
باید کرد و چنانکه از قاضی صاحب مطالبه بیان مذاهب اربعه بدین ماده جزئی
نمودیم از مجیب غیر مصیب مطالبه قواعد ائمه اربعه بحکیم بعد سطا الخ باید
مخالفت در این بر تقدیری است که سائل و مجیب ادعای وقوع این صورت کرده
اند زیرا که غرض ایشان طعن بر علماء حنفیه است و بر تقدیر آنکه صورتی را
فرض کرده سوال و جواب بدان متوجه گشته هر دو مطالبه ساقط است مجیب
غیر مصیب میگوید جواب اختراع اینچنین احکام جزئیه اصحاب را از عوارض قابل
تسلیم نیست غیر مسلم میگوید که جواب عنقریب در رد جواب
مسئله دوم اهل مدارس که قاضی صاحب بیان پرداخته بودند و نیز در رد
جواب مسئله دوم که مجیب غیر مصیب باوقت جامع کرده متصل گذشت
در اعاده آن تطویل بلا طائل و النسته اعراض از آن نمودیم خلاصه آنکه

جواب

جواب مجیب از فهم حق بی نصیب غلط و بیجا و قابل تسلیم نیست مجیب

بی نصیب [illegible] ازاله و اخراج آنها از احکام دینیه بر اهل اسلام واجب

و لازم که تا عمل بر حدیث نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام من رأی منکرا

فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه از الحدیث بحصول آمد [illegible]

[illegible] و اینجانب بر نامه عقیدت شیعه و بنا دکه چون جواب مجیب

از فهم حق بی نصیب غلط و خلاف شرع و منکرات و از آنجمله

احکام مشروع و السنه لیس ازاله و اخراج آن از احکام دین بر

اهل اسلام واجب و لازم تا عمل بر حدیث شریف مذکور بحصول آمد

و اینجانب بتوفیق ایزدی عمل بر حدیث مبارک کرده بلسان

بیان و بنان قلم ابراز تغیر داده و در بارگاه حضرت امیر المومنین متعنا الله

تعالی و سایر المسلمین بطول بقایه و نشر آثار برکات تقاریر برای

استیصال اهل شرک و نفاق و تقبیح کنی منکرات اهل بغی و شقاق

و دبابه کمر خواهند بست ارباب توفیق تغیر آن بید هم خواهند فرمود

ازین ماده تولی بحب پیغمبر حبیب میگوید و تنزل بر حدیثی که در صحیح مسلم مروی

گشته مستحق میکرد عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه

الله تعالی قبلی الا کان له فی امته حواریون واصحاب یاخذون بسنته ویقتدون

بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون

ما لا یؤمرون فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن

ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل

مسکین میگوید که از طالبین آخرت و مرشدین بالغیب انصاف رغبت

مصداق مطلوب است مصداق حواریین کسانی هستند که در راه خدا تعالی

و رضاجویی حق عز و علا جان و مال و آبروی خود صرف کنند و جلای

وارثان و خلایق مفارقت اقران و مباعدت اوطان اختیار نموده

و روز و شب در امر معروف و نهی منکر اوقات عزیز خود صرف نمایند و

بجنس ... معتقد و امیر ملک شاه و وزیر زبان حق ترجمان باشند

مذاهب مکاید ... تحقیق ملک شاه و قدوه

خود مصداق لا یخافون فی الله لومة لائم گشته اولا خود را از دنیا
سلوک و مومنین اخوان خود را از لوث منکرات شرک و بدعت پاک
و منقّا کرده بحلیهٔ سنت سنیه و زیور آداب شرعیه آراسته و متجلی ساخته و
بمقتضای همت علیا خداداد بر قدر مذکور اکتفا نکرده با وجود قلت خود
و کثرت اعدای دینیه بجهاد سیف و سنان با کفار و منافقان پرداخته
بسیاری از ایشان شربت شهادت چشیده بر دار دنیا دار آخرت
اختیار کردند چنانکه حق تعالی در شان اسلاف و مقتدایان ایشان میفرماید
منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و یا مصداق حواریین احکام سابقه
گر شب و روز در تحصیل دنیای دون و انهماک باسباب مشروع و ملهیه
بحیلهای حرام بوقلمون عمر خود ضایع میکنند برای تحصیل دنیای حرام منصب
قضا و افتا بارشوت میگیرند و برای ابقای منصب بعمال سلاطین دنیا
رشوتها میدهند و برای استرضای اعونة و ظلمه حق را ناحق و ناحق را حق حکم
شرعی قرار میدهند و بی اخذ رشوتها هیچ فیصله نمیکنند و اهل ناحق

و طرفه آنکه از یکی اخذ و جبر کرده حکمنامه نوشته داده چون طرف ثانی برآن
مزید کرده او را نیز حکمنامه داده بهر دو حکمنامه در دست گرفته میکردند هیچ یکی
بمطلب خود نمیرسد و چون از معتقدین تذکره تعدد حکمنامه آید میگویند
حاکم علاحده هستند در هر حکمنامه دقیقه می نهند که اگر بخواهند رد کرده
دیگر بنویسند و کاغذات جعلی ساخته بیکی از متخاصمین میدهند و باین
عمل اجرتش میگیرند و باسناد جعلی اراضی املاک در قبضه خود می آرند
و بتخویف و ترهیب نام شریعت بهر کسی استغاثه کنانیده
در محکمه شرع ترا طلبیده بر تو حکمنامه نوشته خصم ترا خواهم داد و ترا
محبوس خواهم نمود و همچنین میکنند ایذای معقول از خلایق تحصیل
میکنند و احد المتخاصمین را که حق بجانب او باشد بسبب از ظلم و
اعونت سلطان بلای کنانیده او را غالب ساخته و صاحب حق را مغلوب
کرده دامن طمع پر از زر مینمایند ملخص که نوشته و اپست در کسی در رشته
[illegible] الاموال حرام ناشی دیده است این است معاملات این ابا عباد

پس کار

که مذهب شما مذهب صوفیه مالکی است میگویند که علم هست مگر برای تحصیل
دنیا و کلاه اسباب دنیا است بالجمله مناقب ایشان تا کجا بیان کنم هر کسی
که قصه وزیر با پادشاه جهود در مثنوی معنوی دیده و خوانده باشد ان
وزیر را نامیه کمترین ایشان باید گفت معهذا خود را از حواریین
این امت مرحومه قرار داده مصداق من جاهد بلسانه فهو مؤمن میشود
مردم می نمایند پس از علماء حضرت می پرسیم که فرقه اولی مستحق
باین همه هست یا امثال این مردم از پنج ذره بیقدر کمترین خلایق
تا لائق امیدوار از خالق خود جل شانه است که بتحریر این طور در جمله
من جاهدهم بلسانه داخل گردد بمنه و کرمه سائلی میگوید مسله چهارم ائمه
همه کس از اتباع ائمه اربعه عمل کردن بر حدیثیکه حکم مضمون ان خلاف
احناف و امام وی یا ائمه دیگر هم باشد جائز است یا نه تقریر مسکین
که مثلا اگر شخصی گفت که اهل فارس را باید که عمل بقران و حدیث درین
زمانه نکنند بلکه بترجمه فارسی قران و حدیث عمل نمایند و همچنین اهل هند

حال آنکه عمل بر ترجمه عین عمل بر قرآن مجید و حدیث شریف است پس مراد شخص

آنست که قرآن مجید و حدیث شریف را فهمیده بر آنها عمل نماید و این فهمید

بترجمه حاصل است و بی فهمید کامل بر آنها عمل نباید نمود پس کسی را که فهم قرآن

شریف و حدیث شریف بی ترجمه میسر است و فهمیدن هر دو بکمال دست بهم داد او را

احتیاج بترجمه نیست پس نفی عمل همچنین کس هر دو مراد شخص نافی عمل نیست

همچنین اگر شخصی بگوید که عمل بر حدیث صحیح کسی را در این زمانه جایز نیست بلکه

ما را پس عمل بر قول مجتهد باید کرد مطلبش این تواند بود که مجتهد مراد

حدیث خوب فهمیده قول خود قرار داده است پس عمل بر قول مجتهد عین

عمل بر مراد حدیث صحیح است و اگر قول مجتهد را ترک کرده شود

ناشناخته موافق فهم خود هر وجه که باشد عمل بر حدیث کرد محتمل که بر مراد

حدیث عمل نکرده باشد پس کسی را که فهم کامل مراد حدیث شریف حاصل

شود و بسبب قرار دادن حدیث بر محدثین کامل و علما ضبط شرح حدیث در کتب

فقه که از آن بحث از پیش حدیث کرده اند و بسبب بحث از رجال حدیث

پس ثقه یافته شده و ناسخ این حدیث هم یافته نشد بالجمله فهم کامل
او را حاصل شد پس این چنین شخص را اختیار است خواه ملاحظه حدیث کرده عمل کند
خواه قول مجتهد که موافق حدیث است دیده بران عمل نماید که حاصل هر دو
یکی است لیکن در صورت عمل بر قول مجتهد لازم است که این قول را حاکی
از حدیث بفهمد نه قول مجتهد من حیث انه قول مجتهد لیکن نزاع در محل
دیگر است و آن این است که حدیثی یافتیم غیر منسوخ سالم از معارضه و مراد
آن بوجه احسن فهمیدیم بوجهی که گذشته در مقابله حدیث قول مجتهد
امام ما است فقط یا قول بعض ائمه دیگر هم مخالف صریح آن حدیث در معنی
دیگر حدیثی هم نیست که قول مجتهد موافق صریح آن دیگر حدیث باشد زیرا که
قول مجتهد محض قیاسی اجتهادی است مخالفت قول مذکور با حدیث در اول
بسبب آن است که مجتهد را آن حدیث نرسیده بود و یا صحت آن بسبب
مطعونیت بعض رجال حدیث نزد او ثابت نشده بود و من بعد دیگر
ائمه حدیث بطریق دیگر صحت آنرا باثبات رسانیدند پس در این صورت

ارا بعمل

اما عمل بر حدیث مذکور که معنی و مراد ازان نفهمیده ایم بفهم و قول مجتهد
امام خود ترک کنیم و یا حکم معکوس است و نزاع در عمل مذکور بجهت آن قرار
داریم که سائل مانع عمل بر حدیث صرف دو چیز ذکر کرده یکی شنیعت
قاصد عمل یکی را از ائمه اربعه دوم بودن حکم حدیث خلاف اجتهاد امام
پس در قول سائل ائمه دیگر هم باشد دو احتمال دارد یکی جمیع ائمه دیگر لیکن
این صورت اجماع است و خارج از ما نحن فیه دوم بعض ائمه دیگر و همین مراد
است پس ما میگوئیم که مذهب ما قول مجتهد ترک نموده عمل بر حدیث نمودن
است بچند وجوه و مذهب بر و مجیب معکوس است وجه اول آنکه
حق تعالی میفرماید ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهٰکم عنه فانتهوا و حدیث
متضمن احکام شرعی از اینا ر د نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم خالی
نمیباشد وجه دوم آنکه از امام اعظم و امام شافعی رح منقول است که
اگر قول ما خلاف حدیث بیاید قول ما را بر دیوار بزنند و ترک کنند
و بر حدیث عمل نمایند که این عین مذهب ماست چنانکه در رد جواب اول

مجیب بموجب مذهب گشت پس قول مجتهد که مخالف حدیث است در حکم قول منسوخ
و مرجوع عنه خواهد بود در قول مرجوع الیه همین حدیث است و همچنان قول
مرجوع عنه یعنی منسوخ که از شخص مجتهد یا از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده
عمل بر آن جایز نیست بر قول مرجوع عنه که از مجتهد باشد چگونه عمل بر آن جایز
خواهد بود و قریب این از امام مالک و امام احمد منقول است و در عقد الجید
مذکور است قال الشیخ عبد الوهاب الشعراوی فی الیواقیت والجواهر روی
عن ابی حنیفة انه کان یقول لا ینبغی لمن لم یعرف دلیلی ان یفتی بکلامی
وکان رضی الله عنه اذا افتی یقول هذا رای النعمان بن ثابت یعنی نفسه
وهو احسن ما قدرنا علیه فمن جاء باحسن فهو اولی بالصواب وکان الامام
مالک یقول ما من احد الا وما ماخوذ من کلامه مردود علیه الا رسول الله صلی الله
علیه وسلم وروی الحاکم والبیهقی عن الشافعی انه کان یقول اذا صح الحدیث
فهو مذهبی وفی روایة اذا رایتم کلامی یخالف الحدیث فاعملوا بالحدیث
واضربوا بکلامی الحائط وقال یوما للمزنی یا ابراهیم لا تقلدنی فی کل ما اقول

وانظر

وانظر فی ذلک لتفسک فانہ دین وکان یقول لا حجۃ فی قول احد دون

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وان کثروا ولا فی قیاس ولا فی شئی وما ثم الا طاعۃ

اللہ ورسولہ بالتسلیم وکان الامام احمد یقول لیس لاحد مع اللہ ورسولہ

کلام وقال ایضا لا تقلدنی ولا تقلدن مالکا ولا الاوزاعی ولا النخعی

ولا غیرہم وخذ الاحکام من حیث اخذوا من الکتاب والسنۃ انتہی در

تفسیر مظہری زیر قول حق تعالی ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون اللہ مذکور است

ومن ہہنا یظہر انہ اذا صح عند احد حدیث مرفوع من النبی صلی اللہ علیہ وسلم

رای عن المعارضہ ولم یظہر لہ ناسخ وکان فتوی ابی حنیفہ مثلا خلافہ

وقد ذہب علی وفق الحدیث احد من الائمہ الاربعہ یجب علیہ اتباع الحدیث

اثبت ولا یمنعہ الجمود علی مذہبہ من ذلک کیلا یلزم اتخاذ بعضنا

بعضا اربابا من دون اللہ روی البیہقی فی المدخل باسناد صحیح الی عبد اللہ

بن المبارک قال سمعت ابا حنیفہ یقول اذا جاء من التابعین رای النبی صلی اللہ

علیہ وسلم فعلی الراس والعین واذا جاء عن اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم نختار

من قولهم واما اجابه منا التابعين رحمنا هم وذکر عن روضة العلماء قال
اترکوا قولی بخبر الرسول صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة ونقل انه قال اذا
صح الحدیث فهو مذهبی انتهی الخ فرموده اند وقد ذهب علی وفق الحدیث
احد من الائمة الاربعة ع هرچند این قید را اثبات ساخته اند در خیال خود
ولیکن در حقیقت این قید صحیح نیست الخ در مقام رد انعقاد اجماع از
ائمه اربعه ذکر کردیم مراجعت بدان باید کرد تا نفی این قید ظاهر گردد
پس میگوییم که از عبد الحمید تفسیر مظهری معلوم شد که ائمه مذکورین
که در صورت مخالفت قول خودها با حدیث صحیح مذکور از اتباع قول خودها
اتباع خودها منع کرده اند پس بر اتباع ائمه ایشان ترک قول امام خود لازم گشت
علی زعم هر مجیب والا اتباع اتباع نخواهد ماند فافهم وجه سیوم آنکه در الصا
ابی بیان سبب الاختلاف مذکور است ومنها ان بعض الاحادیث الصحیحة لم تبلغ
علماء التابعین ممن وسد الیهم الفتوی فاجتهدوا بآرائهم واتبعوا العمومات
او اقتدوا بمن مضی من الصحابة فافتوا حسب ذلک ثم ظهرت بعد ذلک فی

الطبقة

في الطبقة الثالثة فلم يعملوا بها ظنا منهم انها تخالف عمل اهل مدينتهم وسنتهم

التي لا اختلاف لهم فيها وذلك قادح في الحديث وعلة مسقطة له او لم تظهر

في الثالثة وانما ظهر بعد ذلك عندما امعن اهل الحديث في جمع طرق الحديث ورحلوا

الى اقطار الارض وبحثوا عن حملة العلم فكثير من الاحاديث لا يرويه من الصحابة

الا رجل واحد او رجلان ولا يرويه عنه او عنهما الا رجل او رجلان وهلم جرا فخفي

على اهل الفقه وظهر في عصر الحفاظ الجامعين لطرق الحديث وكثير من الاحاديث

رواه اهل البصرة مثلا وسائر الاقطار في غفلة منه فبين الشافعي ان العلماء

من الصحابة والتابعين لم يزل شانهم انهم يطلبون الحديث في المسألة فاذا لم

يجدوا تمسكوا بنوع آخر من الاستدلال ثم اذا ظهر عليهم الحديث بعد رجعوا

من اجتهادهم الى الحديث فاذا كان الامر على ذلك لا يكون عدم تمسكهم

بالحديث قدحا فيه اللهم الا اذا بينوا العلة القادحة مثاله حديث القلتين

فانه حديث صحيح روي بطرق كثيرة معظمها ترجع الى الوليد بن كثير

عن محمد بن جعفر بن زبير او محمد بن عباد بن جعفر عن عبد الله بن عبد الله

عن ابن عمر ثم انشعبت الطرق بعد ذلک وہذا ان وان کان من الثقات
لکنهم لیسوا ممن وسد الیهم الفتوی وعول الناس علیهم فلم یظهر الحدیث
فی عصر سعید بن المسیب ولا فی عصر الزهری ولم یمش علیه المالکیة ولا الحنفیة
فلم یعملوا به وعمل به الشافعی وکحدیث خیار المجلس فانه حدیث صحیح روی
بطرق کثیرة وعمل بها ابن عمر وابو هریرة من الصحابة ولم یظهر علی الفقهاء
السبعة ومعاصریهم فلم یکونوا یقولون به فرأی مالک وابو حنیفة هذه علة
قادحة فی الحدیث وعمل به الشافعی ومنها ان اقوال الصحابة جمعت فی
عصر الشافعی فتکثرت واختلفت وتشعبت ورأی کثیرا منها یخالف الحدیث الصحیح
حیث لم یبلغهم ورأی السلف لم یزالوا یرجعون فی مثل ذلک الی الحدیث
فترک التمسک باقوالهم ما لم یتفقوا وقال هم رجال ونحن رجال انتهی ازینجا
امام شافعی را واضح گشت که عادت مستمره علمای صحابه و تابعین چنان بود که در هر مسئله
حجت وجودی حدیث می نمودند و چون نمی یافتند بنوع اخر استدلال
می نمودند باز چون حدیث شریف برایشان ظاهر میشد و اجتهاد ایشان مخالف

این حدیث برمی آمد از اجتهاد خود بحدیث رجوع میکردند و لازم این کلام

اجماع صحابه و تابعین بر رجوع بحدیث از اجتهاد و قول مجتهد در صورت

مخالفت قول مجتهد بحدیث مستنبط میگردد و لا اقل این است که این رجوع

موجب اجماع صحابه و تابعین است و از مردین عادت مستمره لهذا ائمه دین اعظمین

بر نهج و صیت کرده اند که هرگاه قول ما خلاف حدیث باشد قول ما را گذاشته بر حدیث

عمل نمایند که مضمون حدیث در صورت مذهب ما است لیس بالا وجود ظهور معنی

حدیث صحیح و دریافت مخالفت قول ایشان و نیافتن حدیث صحیح موافق

مجتهد ترک رجوع بقول مجتهد واجب میداند و عمل بر حدیث صحیح نمیکنند

این است مگر حق جلی است و باتفاق حق چنانکه از عقد الجید در مقام مر

که قول ابن حزم مذکور شد و نیز در آن مذکور است اعلم انه کان من العلماء فی

عصر سعید بن المسیب و ابراهیم والزهری و فی عصر مالک و سفیان و بعد ذلک

قوم یکرهون الخوض بالرای و یهابون الفتیا والاستنباط الا لضرورة لا یجدون

منها بدا و کان اکبر همهم روایت حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از ینجا ثابت شد

که استنباط و قیاس امر ضروری است و ضرورة مقدر بقدرها است و قدر ضرورت
این است که کتاب و سنت و اجماع یافته نشود پس درین صورت قول مجتهد معمول
به است هر گاه یکی از ثلثه مذکوره یافته شد پس اجتهاد و قول مجتهد موافق
ما لا یحتاج الیه است و مخالف ما لا یصح باید دانست پس در صورت
مخالفت عمل بحدیث لازم افتاد در تفسیر دران مذکور است سئل عبد الله
ابن مسعود عن شیء فقال انی لاکره ان احل لک شیئا حرمه الله تعالی
علیک او احرم ما احل الله لک و در صورت مخالفت قول مجتهد
با حدیث تحلیل حرام الله و تحریم حلال او لازم می آید پس نا درست
خواهد بود و با وجود حدیث صحیح غیر منسوخ و غیر معارض عمل بر قول
مجتهد غیر جایز در هم دران مذکور است قال ابن عمر لجابر بن زید انک من
فقهاء البصرة فلا تفت الا بقران ناطق او سنة ماضیة فانک
ان فعلت غیر ذلک هلکت اهلکت ظاهرا مراد از حصر افتا در قرآن
و سنت این است که با وجود قرآن و سنت فتوی بقول مجتهد

که مخالف او

که مخالف هر دو باشد موجب هلاک در جهالت است و نیز در عدالت مکلف

است وقال ابو بکر [illegible] الجصاص

ابن الحسن ما لا ... و نیز دران مذکور است وقال اخذ بالبصره

تمام مسلک و ذلک انه بلغنی انک تفتی برایک ملا تفت برایک

الا ان یکون سنت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم او کتاب نزل

مراد این کلام و مراد کلام سابق یکی باید فهمید یعنی با وجود کتاب و سنت

عمل بقول مخالف جائز نیست و همدران مذکور است قال ابن ...

ان العالم یدخل فیما بین الله و بین عباده فلیطلب لنفسه المخرج

مخرج همین است که عمل و فتوی موافق کتاب و سنت باشد و با وجود

اینها فتوی و عمل بقول مخالف مجتهد نباید کرد و هم دران مذکور است

قال الشافعی رح لاحمد انتم اعلم باخبار الصحیحة منا فاذا کان خبر صحیح

فاعلمنی حتی اذهب الیه کوفیا کان او بصریا او شامیا حکاه ابن الهمام

ازین کلام تقدیم حدیث بر قول مجتهد ثابت میشود و هم دران مذکور است

في معرفة اسماء الرجال ومراتب عدالتهم على ما يخلص اليهم من مشاهدة
الحال وتتبع القرائن وامعن هذه الطائفة في هذا الفن وجعلوه شأنا
مستقلا بالتدوين والبحث وناظروا في الحكم بالصحة وغيرها فانكشف
عليهم بهذا التدوين والمناظرة ما كان خفيا من حال الاتصال والا
نقطاع وكان لسفيان ووكيع وامثالهما يجتهدون غاية الاجتهاد فلا
يتمكنون من الحديث المرفوع المتصل الا من دون الف حديث
كما ذكره ابو داود السجستاني في رسالته الى اهل مكة وكان اهل هذه الطبقة
يروون اربعين الف حديث فما يقرب منها بل صح عن البخاري
انه اختصر صحيحه من ستمائة الف حديث وعن ابي داود انه اختصر سننه
من خمسمائة الف حديث وجعل احمد مسنده ميزانا يعرف به حديث
رسول الله صلى الله عليه وسلم فما وجد فيه ولو بطريق واحد من طرقه فله
اصل والا فلا اصل له وكان رؤوس هؤلاء عبد الرحمن بن مهدي و
يحيى القطان ويزيد بن هارون وعبد الرزاق وابو بكر بن شيبة

ومسند وبنا واحمد بن حنبل واسحق بن راهویه والفضل بن دکین وعلی

المدینی واقرانهم وهذه الطبقة هی الطراز الاول من طبقات المحدثین

فرجع المحققون منهم بعد احکام فن الروایة ومعرفة مراتب الاحادیث

الی الفقه فلم یکن عندهم من الرای ان یجمع علی تقلید رجل ممن مضی مع

ما یرون من الاحادیث والاثار المناقضة لکل مذهب من تلک

المذاهب فاخذوا یتتبعون احادیث النبی صلی الله علیه وسلم و

اثار الصحابة والتابعین والمجتهدین علی قواعد احکموها فی نفوسهم

وانا ابینها لک فی کلمات یسیرة کان عندهم انه اذا وجد فی

المسئلة قران ناطق فلا یجوز التحول منه الی غیره واذا کان القران

محتملا لوجوه فالسنة قاضیة علیه فاذا لم یجدوا فی کتاب الله اخذوا

بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم سواء کان مستفیضا دائرا بین

الفقهاء او یکون مختصا باهل بلد او اهل بیت او بطریق خاصة

وسواء عمل به الصحابة والفقهاء اولم یعملوا به ومتی کان فی

في المسألة حديث فلا يتبع فيها خلافه اثر من الآثار ولا اجتهاد المجتهد

واذا افرغوا جهدهم في تتبع الاحاديث ولم يجدوا في المسألة حديثا اخذوا

باقوال جماعة من الصحابة والتابعين ولا يتقيدون بقوم دون قوم ولا بلد دون

بلد كما كان يفعل من قبلهم فان اتفق جمهور الخلفاء والفقهاء على شئ فهو

المتبع وان اختلفوا اخذوا بحديث اعلمهم علما واورعهم ورعا او اكثرهم

او ما اشتهر عنهم فان وجدوا شيئا يستوي فيه قولان فهي مسألة ذات قولين

فان عجزوا عن ذلك ايضا تأملوا في عمومات الكتاب والسنة وايماءاتها واقتضائها

وحملوا نظير المسألة عليها في الجواب اذا كانتا متقاربتين بادي الرأي

لا يعتمدون في ذلك على قواعد من الاصول ولكن على ما يخلص الى الفهم

ويثلج به الصدر كما انه ليس ميزان التواتر عدد الرواة ولا حالهم ولكن

اليقين الذي يعقبه في قلوب الناس كما نبهنا على ذلك في بيان حال

الصحابة وكانت هذه الاصول مستخرجة من صنيع الاوائل وتصريحاتهم

کلام حقیقت نظام غور باید کرد که قرآن مجید که کلام الهی است بر همه مقدم

داشتند و بعد قرآن حدیث شریف را بعد از اقوال و آثار و اجتهاد آن

تقدیم دادند و حدیث را بسبب مجرد عدم عمل صحابه و فقها ترک نمیکردند صرف

عدم عمل را علت قادحه نمی‌شمردند و در تأمل عمومات کتاب و سنت و ایماءات

و اقتضاءات آنها و حمل ظاهر بر قواعد اصول اعتماد کردند بلکه مدار کار بر خنکی

صدر و اطمینان امت داشتند و از اینجا فایده جلیله مستنبط شده و آن این

است که این مذهب محققین محدثین که مدار این مذهب بر قواعد مذکوره این

رساله است خلاف مذاهب اربعه است و این محدثین محققین را مجتهدین

منتسب هم نباید گفت چرا که بنای اجتهاد خود ها را بر این قواعد نهادند

این قواعد من حیث المجموع مذهب هیچ مجتهد از اربعه نیست پس امت در

مذاهب اربعه ثابت شد و اجتهاد مطلق غیر منتسب بمذاهب اربعه مفقود نیست

و حکم بعدم اجتهاد مذکور بعد اربعه باطل گشت فافهم و هم در آن مذکور است و عن

میمون بن مهران قال کان ابوبکر اذا ورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله فان

وجد ما یقضی بینهم قضی به و ان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول الله صلی الله علیه وسلم

سنة ذکر

في ذلك الأمر سنة قضى به فإن أعياه خرج فسأل المسلمين وقال
أتاني كذا وكذا فهل علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في ذلك
بقضاء فربما اجتمع إليه النفر كلهم يذكر من رسول الله صلى الله عليه وسلم قضاء
فيقول أبو بكر الحمد لله الذي جعل فينا من يحفظ على نبينا فإن أعياه أن
يجد فيه سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع رؤس الناس وخيارهم
فاستشارهم فإذا اجتمع رأيهم على أمر قضى به وعن شريح أن عمر
بن الخطاب كتب إليه إن جاءك شيء في كتاب الله فاقض به ولا يلفتك
عنه الرجال فإن جاءك ما ليس في كتاب الله فانظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاقض بها فإن جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولم يتكلم فيه أحد قبلك فاختر أي الأمرين شئت إن شئت
أن تجتهد برأيك ثم تقدم فتقدم وإن شئت أن تتأخر فتأخر ولا أرى
التأخر إلا خيرا لك وعن عبد الله بن مسعود قال أتى علينا زمان لسنا
نقضي ولسنا هنالك وإن الله قدر من الأمر أن قد بلغنا ما ترون

فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب الله ولم يقض به
رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقض به بما قضى به الصالحون ولا يقول اني
اخاف واني ارى فان الحرام بين والحلال بين وبين ذلك امور
مشتبهة فدع ما يريبك الى ما لا يريبك وكان ابن عباس اذا سئل عن
الامر فكان في القرآن اخبر به وان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم اخبر به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن قال فيه برأيه این کلام
بغور ملاحظه باید نمود که حضرت شیخین که اقتدوا من بعدی ابی بکر و عمر
در شان ایشان وارد است و هر دو عبد الله مذکور که از اجل فقهاء صحابه اند
حدیث شریف را بر اقوال مجتهدین در عمل مقدم داشته اند پس جائیکه عمل بر قول
مجتهد واقع شده باشد و حدیث صحیح بر خلاف آن یافته شود رجوع بآن
از قول مذکور لازم و متحتم است و همین است طریق سلف صالح کما باقتدا
ایشان ماموریم و بعد ازان مذکور است وعن ابن عباس انه قال اما تخافون ان تعذبوا
او یخسف بکم ان تقولوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال فلان الی آخر

معلوم شد که بوجود ذکر قول مجتهد بجنب ذکر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم

موجب خوف عذاب و خسف است همچنانکه قول مجتهد مقدم بر حدیث

داشته شود العیاذ بالله تعالی و همدران مذکور است وعن قتادة قال حدث

ابن سیرین رجلا بحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم فقال رجل قال فلان

کذا وکذا فقال ابن سیرین احدثک عن النبی صلی الله علیه وسلم وتقول قال

فلان کذا وکذا ازین کلام اسلاف ذکر قول مجتهد با ذکر حدیث معلوم شد

چه جای که عمل بر قول وی با ترک عمل بر حدیث کرده شود و همدران و

عن الاوزاعی قال کتب عمر بن عبد العزیز انه لا رای لاحد فی کتاب الله و

انما رای الائمة فیما لم ینزل فیه کتاب ولم تمض فیه سنة عن رسول الله

صلی الله تعالی علیه وسلم ولا رای لاحد فی سنة سنها رسول الله صلی الله

علیه وسلم ازین کلام هم مثل سابق موجب تقدیم سنت بر قول مجتهد است

و همدران مذکور است وعن الشعبی جاءه رجل یسأله عن شیء فقال کان

ابن مسعود یقول فیه کذا وکذا قال اخبرنی انت برأیک فقال الا تعجبون

من هذا اخرجه عن ابن مسعود لیاتی عن رائی و دع من اثر عندی
بمثل ذلک واستلان الغنی یغبنه الی ان اخرجک برایی اخرج هذه
الآثار کلها الدارمی ازینجا معلوم شد که قول صحابی هم مقدم بر قول
مجتهد غیر صحابی است و همین است مذهب امام اعظم پس حدیث
شریف بطریق اولی مقدم خواهد بود چنانچه در ان مذکور است واخرج الترمذی
عن ابی السائب قال کنا عند وکیع فقال لرجل ممن ینظر فی الرای
اشعر رسول الله صلی الله علیه وسلم و یقول ابو حنیفة هو مثلة قال الرجل
فانه قد روی عن ابراهیم النخعی انه قال الاشعار مثلة قال رایت
وکیعا غضب غضبا شدیدا وقال اقول لک قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم و تقول قال ابراهیم ما احقک بان تحبس ثم تخرج حتی
تنزع عن قولک ازین معلوم گشت که صرف ذکر قول مجتهد در مقابله
حدیث موجب غضب سلف صالح است پس اگر کسی پیش سلف
میگفت که عمل بر قول مجتهد باید کرد و حدیث را ترک باید نمود سلف

حالا چه معامله با این گروه میکرد ترو یخ نام مانع عمل بر حدیث می نهادند و هم در ان
مذکور است فمن کان من اهل الحدیث ینبغی ان یعرض باخباره و ذهب الیه علی رأی
المجتهدین من التابعین من بعدهم و من کان من اهل التخریج ینبغی له ان یحصل
من سنن ما یحترز به من مخالفة الصریح الصحیح و من … یقول برأیه فیما
عنه حدیث او اثر بقدر الطاقة و لا ینبغی لمحدث ان یتعمق فی القواعد
التی احکمها اصحابه و لیست مما نص علیه الشارع فیرد به حدیثا او قیاسا
صحیحا کرد ما فیه ادنی شائبة الارسال و الانقطاع کما فعله
ابن حزم رد حدیث تحریم المعازف لشائبة الانقطاع فی روایة
البخاری علی انه فی نفسه متصل صحیح فان مثله انما یصار الیه عند التعارض
منجمله فواید این عبارت ان است که مخالفت صریح حدیث صحیح و قول برای خود در صورتیکه
حدیث یا اثر یافته شود جایز نیست و این … مدعای ماست که عمل بر قول مجتهد
باوجود حدیث صحیح غیر معارض و غیر منسوخ جایز نیست و هم در ان مذکور است
و لا ینبغی ان یرد حدیثا او اثرا اتفق علیه القوم بقاعده استخرجها هو و اصحابه کرد

حدیث المصرات وکما سقاط بہم ذوی القربی فان رعایة الحدیث اوجب
من رعایة تلک القاعدة المخترعة وذوی المغوازات شافعی رہ حیث قال فہما
قلت من قول او اصلت من اصل فبلغ عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم خلاف
ما قلت فالقول ما قالہ صلے اللہ علیہ وسلم درین کلام نظر باید کرد امام شافعی کہ امام
اجل ومقتدای افضل بعد امام اعظم ع است قول مجتہد را در مقابلہ حدیث
مطروح ومردود ساخت وہمچنین امام اعظم وقدوة انجم نیز فرمودہ اند چنانچہ
گذشت وہم دران مذکور است وقد تواتر عن الصحابہ والتابعین انہم کانوا
اذا بلغہم الحدیث یعملون بہ من غیر ان یلاحظوا شرطا ہم دران مذکور است
قال محمد بن ادریس الشافعی الاصل قرآن وسنة فان لم یکن فقیاس علیہما
واذا اتصل الحدیث عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وصح الاسناد منہ فہو
سنة والاجماع اکبر من الخبر المفرد و این عبارت تصریح است کہ قیاس مشروط
بعدم وجود قرآن وحدیث در ان حکم از جملہ مذکورات بوضوح انجامید
کہ اصل مدار عمل کتاب وسنت واجماع امت ومرتبہ قول مجتہد بعد از این اصول

نازلہ است

اصول ثلثه است و در آن عبارت ما فی الباب انکه فهم اصول ثلثه شرط عمل است

به هر وجه که حاصل شود خواه از بیان مجتهد خواه از وجه دیگر چنانکه فهم قول

مجتهد هم شرط عمل بر این قول است مخفی نماند که غرض اصلی این لصوص دین از

سوال و جواب و منع عمل بر حدیث شریف و ایجاب عمل بر قول مجتهدان آنست

که وعظ کلام الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم موقوف شود و اگر از این

وعظ بشنود عمل بر آن نکند زیرا که هرگاه این عقیده باشد در ذهن عوام

راسخ شد که عمل بر قول مجتهد واجب است و بر حدیث درست نیست

درین زمانه پس وعظ کلام الله و حدیث نزد عوام معتقدان عقیده و مسلم

مذکوره لغو و بیکار گردید نعوذ بالله من ذلک و مقصود دلی ایشان در زمان دنیا

از منع وعظ مذکور پوشیده نیست بلکه دلیل دینی خود است چه قرآن و حدیث که

مشتمل بر علوم   انکه عیوب این بی دینان فاش میکنند و ظاهر میسازند

پس مراد این دجالان از قول مجتهد صرف احکام فرعی است که در کنز و قدوری و

شرح وقایه و مثل آن مسطور اند جمیع اقوال مجتهد که عقاید و اخلاق را نیز

شامل است وفقه کامل عبارت از آن است که جناب امام اعظم فرموده اند الفقه معرفة
النفس ما لها وما علیها زیرا که این اعمال دین از اکثر عقاید و اخلاق پسندیده بهره ندارد
و این است جواب مسئله چهارم حالا احوال جواب مجیب غیر مصیب باید دید
جواب هیچکس از اهل اسلام میسر که درین زمانه پیش بمقتضای زعم فاسد خود
مذهب متحقق اختیار نموده خود را گذاشته عمل بحدیثی نماید که صحت و سقم آن اطلاع نداشته
باشد فقط ... که چون مجیب غیر مصیب را بلکه هیچ یقینی حاصل نشده یا تحریف و تغییر
پیچ جوابی می نویسد سائل صرف از اتباع ائمه اربعه سوال مقید کرده و از اتباع این ائمه
عبارت از مکلفین غیر مجتهدین اند بلکه بعض مکلفین مذکورین نیز بعمل حدیث خلاف
اجتهاد امام این سوال خود مخصوص نموده و مجیب کتابی اتباع ائمه اربعه تمام اهل اسلام
گرفته متحقق نماید که بعضی از اهل اسلام در هر زمانه مجتهد مستقل میباشد کما هو مذهب
حنابله و یا مجتهد مطلق منتسب کما هو مذهب اکابر الشافعیه و یا مجتهد فی المذهب
و مجتهد فی البعض نیز چنانکه تحریر شارح مسلم است و گذشت و شک نیست که چون
مجتهد را دریافتی که در مذهب متحقق اختیار نموده خود خلل است و اجتهاد او

خود را

بجوری که خلاف اوست گذاشتن مذهب خود بر وی واجب است در انصاف
فی بیان سبب الاختلاف از شرح التنبیه تالیف جلال الدین سیوطی نقل نموده
که ان المطلق کما قرره هو فی کتاب اداب الفتیا والنووی فی شرح المهذب
نوعان مستقل وقد فقد من راس المائة الرابعة فلم یمکن وجوده ومنتسب وهو
باق الی ان یاتی اشراط الساعة الکبری ولا یجوز انقطاعه شرعا لانه فرض کفایة
ومتی قصر اهل عصر حتی ترکوه اثموا کلهم وعصوا باسرهم کما صرح به الاصحاب
منهم الماوردی فی الحاوی والرویانی فی البحر والبغوی فی التهذیب وغیرهم ولا
یتادی هذا الفرض بالاجتهاد المقید کما صرح به ابن الصلاح والنووی فی شرح
المهذب والمسئلة مبسوطة فی کتابنا المسمی بالرد علی من اخلد الی الارض
وجهل ان الاجتهاد فی کل عصر فرض انتهی ومذهب حنابله در صدر رساله
مذکور است وآنچه گفته که عمل بحدیث نماید که بر صحت وسقم آن اطلاع نداشته باشد
یعنی نمیرسد که عمل بر آن حدیث نماید مخفی نماند که عمل بر حدیث مقبول الصحة مطلقا
جایز نیست وبحیثیت مذکور عدم جواز رتبه فقیه مقید ساخته یکی برنهاده بازپسین درجه

بمقتضای زعم فاسد سیوم گذاشتن مذهب محقق اختیار نموده و نیز هر دو قید
اول جهالة صحت و سقم حدیث و قسله خلاف سوال است کما لا یخفی و اگر در
تقسیم صحت و سقم حدیث کلام کنیم دایره گفتگو بسیار واسع میگردد چنانچه
بر ماهر اصول حدیث پوشیده نیست بر مجیب لازم بود که چنین جواب میداد
در مسایلی که در صورت نبودن عمل بر حدیث جایز است یا جایز نیست پس
زیاده قیود جواب مسئله چهارم از مجیب فوت شده محض لا طایل و غلط را
مقصد بعنوان جواب کرده برای ابله فریبی تحریر شد و اصل اینکه چون لفظ
روز بیستن صحیح و سقیم در شرح سفر السعادة مذکور بود مجیب محض تقلید کرده
قید از آنجا اخذ کرده و بعض قیود از طرف خود اختراع کرده مقصد این جواب
شد و این ندانست که به زیاده این قیود اصل جواب از دست رفت مسلم
که درین زمانه بسیستن بمقتضای زعم فاسد خود مذهب محقق اختیار نموده خود را
گذاشته عمل بحدیثی که بر صحت و سقم آن اطلاع نداشته باشد کدام کس منع نموده
در تجویز کرده است سایل و مجیب لازم است که اول این زعم خود درست ثابت کند

[illegible]

من بعد بسؤال و جواب مشغول شوند و اگر نه اشتغال بما لا یعنی است باید دانست

که مراد مجیب عجب مصیب از این زمانه پیش خاص زمانه وی نیست بلکه مراد از آن

و اگر نه است استبعاد بکلام شارع سفر سعادة که در آن روزگار پیش واقع شده

است صورت نمی بندد پس وجود مجتهد در این زمانه تقلید از عهد او بوجه اظهر

میکنند [illegible] چه امه دین و اتباع اسلاف ایشان که اهل ذکی

دانا بوده اند [illegible] با جهد بلیغ و تتبع تام در این ماده و فروده احادیث صحیحه

و آثار سلیمه نگذاشته اند که مردمان متاخره پیشتر دارا آنها را بر آورده

معارضه مذهب آن کار برسازند [illegible] که با وجود این کار کات بیان

دلیل با دعوی مرتبط است عمل بر حدیث مجهول الصحة [illegible] مفقود

نموده اند با نمودن امر دیگر است و تخریج کردن سلف همه احادیث صحیحه

و آثار سلیمه که برای متاخرین این زمانه حدیثی و اثری نگذاشته اند تخریج نمایند

امری دیگر است با بیمه مردود امر علاقه مدلولیت و تعلیقیت نیست کما لا یخفی

و غیر امه دین که احادیث صحیحه و آثار سلیمه نگذاشته اند [illegible] است که با وجود

اینقدر طول زمانه بالفرض اگر حدیثی و اثری از سلف باقی مانده باشد خلف

زمانه را استخراج آن ممکن نیست و کدام کس مدعی این امر است لیکن
ممکن است بالجمله شایع است که بعضی در این زمانه و دیگر از جمله
سابق و لاحق در فهم بعضی نصوص و احادیث دقیقه از مستفیدین باشد پس
ائمه بعض را چه رسد که عمل به حدیثی نماید که حکم آن حدیث خلاف اجتهاد
امام وی بوده باشد و اگر چنین باشد اجتهاد مطلق خواه مستقل خواه منتسب
بطور اشتراط ساعه چگونه فرض کفایه خواهد بود و معارضه مذهب آن اکابر
بر تخریج جدید حدیث و اثر موقوف نیست بلکه بر افقهیت و اعلمیت
موقوف است و آن ممکن است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رب حامل
فقه الی من هو افقه منه رواه عبد الله بن مسعود کذا فی المشکوة و مظهری
تحت و من التابعین اکثرهم و من اتباع التابعین اقلهم ثم انطمس انوار
النبوة بیه قوله تعالی والسابقون السابقون مذکور است قال المجدد
الصحابة کلهم کانوا مستغرقین کمالات النبوة و من التابعین اکثرهم و
من اتباع التابعین اقلهم ثم انطمس انوار النبوة واختفی آثارها وظهر
کمالات

كمالات الولاية واستعلى انوارها ومن آثارها السكر والشطح وكثرة الخوارق

المستفاد من التجليات الصفاتية والظلية حتى اذا مضى بعد الهجرة الف

سنة تبارك رحمة الله الواسعة وافاض كمالات النبوة بمقتضى طينة النبي

صلى الله عليه وسلم على بعض اتباعه حتى اشتبه احرازه منه باوليائها فقال النبي صلى الله

عليه وسلم مثل امتي كمثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره رواه الترمذي عن

انس ورواه رزين عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه الباقر عن جده قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابشروا ابشروا انما مثل امتي مثل الغيث

لا يدرى آخره خير ام اوله او كحديقة اطعم منها فوج عاما ثم اطعم منها

فوج منها عاما لعل آخرها فوجا ان يكون اعرضها عرضا واعمقها عمقا واحسنها

حسنا وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خير امتي اولها وآخرها

وفي وسطها الكدر رواه الحكيم الترمذي مخفى نماند كه آخر بنده را مرا اضافي است

ومعين مراد است كما يظهر بالتأمل في نقلنا عن المظهري ازقا [illegible]

وافهام وتفتيش مردمان اين زمانه نسبت بافهام وتتبع آن اكابر نسبت دره

نا قلان هم ندارد [illegible] مسلم که خطا و غلط این کلام از منقول مظهری ثابت
شد آری اکثریه بر همین است که لفظ کلیه در اینجا کلید دربارت نه اکثریه
کلا را تحقیق موحدیست لهذا شیخ عبدالحق دهلوی که از مقتدایان اهل حدیث
و پیشوایان اهل تصوف است در شرح سفر سعادت باین عبارت ذکر
نموده در این روزگار بعضی مذهب را گذاشته عمل بحدیث کردن صورت
نمی بندد چه مجتهدان دین احادیث و اقوال صحابه را تتبع نموده ناسخ
را از منسوخ و صحیح را از سقیم جدا ساخته تحقیق و تاویل آن فرموده
تطبیق و توفیق در میان آنها داده اند و عوام مسلمانان را بلکه علمای این
را درین روزگار قوة و طاقت کجا است که اینها را از دست ایشان ابد
ایشان را جز متابعت مجتهدان کردن و در پی ایشان رفتن سبیلی نبود
و چاره نه در اجتهاد علیهم [illegible] بله کلام شیخ رحمه الله نظر بعوام
و اکثر علما خصوصا علمای هند و معاصرین شیخ است نه نظر بجمیع چه اجتهاد
تا ظهور اشراط ساعة در هر زمانه فرض کفایه است چنانکه از کلام سیوطی

رحمه

بعضی از علما در رعایت بنت و آنچه جمهور تجویز خلو زمانه از مجتهد میکنند مراد

از آن مجتهد مطلق مستقل حیثیت نه مطلق مجتهد بقرینه آنکه مذهب خالیه

و ظاهر است که مجتهد را عمل بحدیث و قطع تقلید مذهب مقرر و اعتقاد و نیز

در رعایت تقریب مذهب کلام شیخ بها جای تامل است چه هر قدر تحقیق که درین

روزگار پیش ممکن است متقدمین را ممکن نبود مثلا بخاری را بقدر علم

خود تحقیق بود بر تفرد مسلم اطلاع نداشت و همچنین مسلم را بر قدر تحقیق

که دست داد اهل سنن دیگر را که متاخر از او بودند تحقیق مسلم در زیاده از

حاصل شد پس هر یکی را از اهل حدیث تحقیق خود حاصل بود نه تحقیق

دیگر معاصر یا متاخر و درین زمانه چون همه کتب جمع شده علمای این زمانه

را که کتب نزد او موجود باشند تحقیق جمیع میسر است پس عمل

بحدیث درین روزگار بسبب مطالب سنت را اسهل و اسلم و اولی

است محبت بمتقدمین باید داشت که محب غیر متعصب درین جا

دیگر المبیس لکار سرته که مذهب متقدمین را نقل کرده و لفظ او این

از صد سنه بنا بر وجه کالسیمین هم حذف کرد تا کسی بمذهب متقدمین منسوب نشود

مخفی نماند که عجب غیر مصیب در این زمانه لیسین عمل بحدیث جایز ندارد و عمل

را هم بقول امام خود از ائمه اربعه واجب دانند پس بر ایشان لازم است که در

اثبات این ادعای خود چون امام خود دلیل آرد حال آنکه کسی حالیا

بحدیث تمسک میکنند و گاهی بقول عالمی مثل شیخ مرحوم دهلوی استدلال

کنند حال آنکه شیخ مذکور خود را از مرتبه عمل بحدیث هم فرود ولی از درجهٔ عالی

مرتبه اجتهاد و همچنین زعم عجیب است پس مثل مشهور صادق آمد که

دروغ گو را حافظه نباشد دیگر مجتهدات دین در کلام شیخ نام ائمه

ائمه اربعه اند پس تعریب بوجه دیگر هم تمام شد [illegible] از

شرح مذکور ذکر نموده که قرار داد مصلحت در آخر زمان تعیین و تخصیص

مذاهب است و ضبط و ربط کار دین هم در این صورت بود و از اول مخیر است

هر کدام را اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بدیگری رفتن

لیا قوم هم سوء ظن و تفرق و تشنیع در اعمال و احوال نخواهد بود و قرار داد

ناخوش

صفات مجیب معهذا خودستائی و ریاکاری فی نفسه مذموم و حرام است و او

در تحقیق بیشتر علاوه بالتحقیق هم نیز هیچکس نیست که مصداق این کلام در خارج

شده باشد الا بافترای مجیب بجنس صور تخیلات و مفروضات مذمومه که تعد

ولا تحصی است اشتغال بذکر آنها لا یعنی است و غیر از شان عقلا

میباشد پس آن شخص منجمله آن کسان است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از احوال

او خبر داده در صحیح مسلم مروی است عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا

انتم ولا آباؤکم فایاکم وایاهم لا یضلونکم ولا یفتنونکم انتهی جواب سائل مذکور

که تحت بریافت تقصیر میکند که بر بطلان این کلام پر ظاهر است چه شخص

موصوف احادیث نقل کرده مردم را بعمل آنها ترغیب میدهد و ترک آنها

در مقابله احادیث منقول دعوت میکند و بموضوع بودن احادیث مجیب

تصدیق نکرده پس صرف بهمین قدر که بخودنمایی و بی تحقیقی و بی حصول مرتبه آن بوده

باشد مصداق حدیث دجال نمی تواند شد زیرا که حدیث مسلم مخصوص

احادیث

احادیث موضوعه است که انها را بصورت احادیث صحیحه نقل میکنند پس چنانکه

حدیث مسلم دال است بر آنکه شخصی که دیده و دانسته حدیث وضعی را بطور حدیث

صحیح نقل کند دجال و کذاب است همچنین دال بر آنکه شخصی که دیده و دانسته وضع و

تحریف در معانی احادیث صحیحه بکار برد دجال و کذاب است العیاذ بالله است

جواب مسئله مذکوره در جواب مجیب غیر مصیب که تحریر یافت مخفی نماند

که در قرطاس فتوای قاضی صاحب این مسئله چهارم در ترتیب سوال سیوم قرار

یافته باین عبارت که عمل بحدیث عامی هر مذهب را بمخالفت امام خود دانا

بمخالفت جمیع ائمه جائز است و روایات بر ظاهر آن عبارت است بنسبت که

عبارت سوال مذکور که مجیب غیر مصیب نقل کرده یک است نسبت بعباره

منقوله قاضی صاحب و نیز در مفهوم و مودی هر دو عبارت فرق بین است

پس ملخص جواب کلان متصدی جوابش شده   و جواب

از سوال سیوم اینکه عامی بلکه علمای این زمان را عمل بحدیث بدون اتباع

مجتهدان از مجتهدین اربعه روا نبود   که حاصل سوال اینکه

عامی جز مذهب را مخالفت امامی خود فقط جمیع ائمه مانع از عمل بحدیث است

ابی و حاصل جواب بمقتضای عبارت آنکه هر دو مخالفت مندرجه سوال را

در منع عمل بحدیث مخالفت مداخلت نیست بلکه فقدان اتباع ائمه اربعه

مانع عمل است و این فقدان متصور نیست مگر در صورتیکه ائمه اربعه از ان اخذ

نکرده باشند چون حدیث بخاری در عدم وجوب غسل بدون انزال بالتقاء

ختانین که ائمه اربعه از ان اخذ نکرده اند چنانکه مجیب هذا ذکر کرده پس آنچه

خصوصا حدیثیکه کسی از مجتهدین اربعه از ان اخذ نکرده هیچ معنی ندارد یعنی لفظ

خصوصا اینجا محض بی معنی است بحالیکه لفظ مانند یا مانند مانند در کار است

چون حدیث بخاری که از انتفای ختانین بدون انزال غسل

واجب نیست اگر شخصی از اهل علم فقط بلحاظ اینکه این کتاب اصح الکتب

بعد کلام الهی است برین حدیث عمل نماید روا نخواهد بود که در دعوی

اشتراط اتباع مجتهدی منحصر از اربعه در عمل بحدیث هیچ دلیلی و دستاویزی

و سندی ذکر نکرده اند آنچه ما بعد درین جواب مذکور شده اند دلیل بر تخصیص

مزبور

مذکور نمی‌شوند حدیث کما لا یخفی علی المتفطن پس سند ملکویم که صاحب تفسیر مظهری

برین دعوی در دلیل ذکر نموده چنانچه میگوید وانما قلت فی العمل بالحدیث ان بلغ من

ذلک الحدیث فقد ذهب الیه احد من الائمة الاربعة کیلا یلزم العمل علی خلاف الاجماع

فان اهل السنة قد افترق بعد القرون الثلثة او الاربعة علی اربعة مذاهب

ولم یبق مذهب فی فروع المسائل سوی هذه الاربعة فقد انعقد الاجماع المرکب علی

بطلان قول یخالف کلهم وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجتمع امتی علی الضلالة

وقال الله تعالی ومن یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت

مصیرا وجواب ازین دلیل آن است که افتراق بعد القرون الثلثة او الاربعة

علی اربعة مذاهب اکثر اهل سنت بر مذاهب اربعه و عدم بقاء مذهب دیگر تمام

وکمال مدون مثل اربعه مسلم است واما آنکه هیچ کس و هیچ فردی واحدی بهیچ حکم

فرعی از احکام مجتهد دیگر باقی نیست و نمانده و همچنین هیچ مسئله فرعی از مجتهد

دیگر باقی نمانده آن ممنوع است و سند منع تقلید مشهود و مجهور زیاد عاملین

این تقلید اند از فقهاء امصار و اعصار پس اجماع مرکب از جمیع اهل سنت

متحقق نشده نه قولاً و نه فعلاً و تحقق آن از اخبار مسلم داشته شود
مبطل قول مخالف اربعه نمی تواند شد لهذا قضاة اعصار و امصار کاربند
تخلیف نشده اند و حدیث لا یجتمع امتی الحدیث و کریمه من یتبع الایة ناظر
با جماع حقیقی است چنانکه تفصیل این بالا مزید علیه در ما سبق گذشت و
در بیان دلیل دوم میگوید و ایضا لا یحتمل کون الحدیث مختفیا عن الائمة الاربعة
و عن اکابر العلماء من تلامذتهم فترکهم قاطبة العمل بحدیث دلیل علی کونه منسوخا
او مأولا و جواب ازین دلیل آنکه عدم عمل بدین حدیث احتمال دارد که بسبب
عدم شیوع حادثه در اوقات ائمه اربعه باشد پس ترک عمل بدین سبب
دلیل منسوخیت و یا دلیل نیست و تمیز ما در عمل حدیث فهم مراد آن بر وجه
اتم شد ذکر کرده ایم و هرگاه فهم مذکور دست داد پس از نسخ و تاویل و تخصیص
و تعارض اگر داشته باشد آنهم معلوم خواهد شد و درین صورت عمل بدان از روا
نداریم باقی ماند درینجا ذکر اکابر علماء از تلامذه اربعه درینجا دلالت میکند که صرف عدم
عمل اربعه دلیل نسخ و تاویل نیست و این مبطل تخصیص عمل اربعه است پیش تلامذه

در دعوی

در دعوی هم ضرورت نداریم خلاصه مطلب آنکه حدیث مرفوع خالی از وجوه
مذکوره که مانع از عمل اند نیافتیم پس مجرد مخالفت واحد یا جمعی از علما مقلدان را از اتباع
ازین مانع از عمل نمیگوییم و این حدیث را بر قول مجتهد که موقوف اجتهادی بوده
باشد مقدم داریم چنانکه در جواب سوال چهارم در انصاف و عقد الجید
مفصل مذکور گشت و عجب تر آنکه اتباع مجتهد را آنقدر ضروری دانسته اند که در عمل
بحدیث صحیح مرفوع هم شرط میکنند در حالیکه مجتهدین تاکید وصیت بعمل
و ترک قول خود در مقابل آن کرده اند چنانکه مکرر گذشت پس اشتراط
عمل مجتهد بر حدیث در عمل بر آن حدیث موجب عدم اتباع مجتهد گشت
و تفهیم نمیکنند کما لا یخفی و آنچه گفته اند که چون حدیث را ائمه اربعه اخذ نکرده اند عمل
بر آن روا نباشد پس اگر شخصی بر حدیث مذکور بخاری عمل نماید روا نبود
موجب کمال استعجاب است زیرا که این حدیث منسوخ است چنانکه ذکر کرده ام
و منسوخیت آن بجمهور اهل سنت رسیده پس جمهور عمل بر آن بنا بر آن نمی
میدارند بجهت منسوخیت نه بجهت عدم اخذ ائمه اربعه لهذا ابن ملک در الارد

و وجود اجماع اربعه و بعد انها عمل بدان نکرده اند و تردد کسانیکه نسخ ان

ثابت نیست و بان نرسیده عمل بدان جایز نبود ازینجا قبل از اجماع اربعه

و بعد انها حجیت حدیث بر آمد پس عدم اخذ ائمه اربعه را در عدم عمل بحدیث مذکور

دخلی نیست اصلا بر خلاف زعم مجیب در صحیح بخاری است باب ما یصیب

الرجل من فرج المرأة حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسين

قال حدثنا يحيى قال واخبرني ابو سلمة ان زيد بن خالد الجهني اخبره انه سال

عثمان بن عفان رضی الله عنه فقال ارايت اذا جامع الرجل امراته ولم يمن

قال يتوضو للصلوة ويغسل ذكره وقال عثمان سمعته من رسول الله صلى

الله عليه وسلم فسالت عن ذلك علي بن ابي طالب والزبير بن العوام و

طلحة بن عبيد الله وابي بن كعب فامروه بذلك قال يحيى واخبرني ابو سلمة

ان عروة بن الزبير اخبره ان ابا ايوب اخبره انه سمع ذلك من رسول

الله صلى الله عليه وسلم و در ترجمه بخاری است بدانکه در اول اسلام حکم شرعی

اینچنین بود و ظاهر انست که زید بن خالد هم در ان ایام اسلام آورده استفسار

اد است

کرده است وگرنه صحابه کبار بر حکم منسوخ چگونه فتوی میدادند بهر حال چون سنت

بوجوب غسل درین صورت آنکه اجماع کردند بر غسل و منسوخ شدن حکم اول

و مولف برخلاف این است چنانکه از حدیث ثانی ظاهر میشود حدثنا مسدد

قال حدثنا یحیی عن هشام عن عروة عن ابی ایوب قال اخبرنی ابی بن کعب

انه قال یا رسول الله اذا جامع الرجل المرأة فلم ینزل قال یغسل ما مس المرأة منه

ثم یتوضأ و یصلی قال ابو عبد الله الغسل احوط و ذلک الاخیر انما بیناه لاختلافهم

والماء انقی و مولف بخاری ابو عبد الله گفت که درین صورت غسل با احتیاط

نزدیکتر است و این حدیث آخر که بر عدم وجوب غسل دلالت میکند بجهت

اختلاف صحابه بیان کرده ام که بعضی بوجوب و بعضی بعدم وجوب غسل فتوی داده اند

کذا فی الترجمه و در مشکوة است گفت محی السنة این حدیث انما الماء من الماء

منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام

بعد از آن نهی کرده شده از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از

صحابه که این در ابتداء اسلام بود و بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون

الت مرد در فرج زن درون رفت والتقاء ختانین شد غسل واجب
گشت انزال شود یا نه در شرح موطا مسمی بالمحلی بحل اسرار الموطا
ست واما حدیث انما الماء من الماء منسوخ بما رواه احمد وابوداود وصححه
ابن خزیمه عن سهل بن سعد حدثنی ابی بن کعب ان الفتیا التی کانوا یقولون
الماء من الماء رخصة کان صلی الله علیه وسلم رخص بها فی اول الاسلام ثم
امر بالاغتسال بعدها انتهی و نیز در شرح است و ممن قال بعدم وجوب
الغسل عند عدم الانزال جمع من الصحابة منهم سعد بن ابی وقاص ومن
التابعین ابو سلمه بن عبد الرحمن کما فی ابی داود والاعمش کما حکاه عیاض وهو
مذهب داود والظاهری قال البخاری والغسل احوط انتهی خلاصه مدعا آنکه
مدار عمل بر حجت حدیث است وعدم تعارض ونسخ وتخصیص وتاویل که گاه
جمعی بوجه اتم دریافت شد خواه از عمل مجتهد خواه بطریق دیگر عمل بران
واجب گشت ومدار عمل مجتهد نیز بر معرفت تمام وکمال است پس اگر حدیثی
یافته شد که ناقل او عدل تام الضبط است وسند او متصل وعلل شاذ

بنود این را حدیث صحیح گویند و صحت بعضی مذکور و بودنش غیر منسوخ و

مخصوص و مأول و معارض از ثقات محدثین در روایت شده معروفست در

مصداق قول حق تعالی ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا داخل

گردید پس عمل بران واجب باشد للامر به و در قوت بران نخواهد

کرد حجت و چو کنم و تفحص نمایم که پس لنا ایمه اربعه بر بنیا عمل کردن آنست یا نه

در صورت اول عمل کنم و در صورت ثانیه ترک نمایم و بعد معرفت مذکور

استنکاف از عمل نخواهد بود مگر از جهت حق جلی با نفاق خفی کما مر

فی عقد الجید [illegible] و از تتبع کتب مذاهب چنان معلوم میشود که

علما متقدمین اگر حدیثی در مسئله یافته اند که صحیح صریح غیر منسوخ است

و در رواة ان نوعی جرح نیست و بمجتهد وی نرسیده مخالف آن عمل

بقیاس کرده بران حدیث بدون اتباع مجتهد دیگر که از آن اخذ کرده

عمل نموده اند مثل حدیث عدم جواز لباس معصفر نزد شافعیه

[illegible] میگوید که مضمون این کلام موید بل مثبت مرام ماست و بعد معرفت

کامل حدیث منکم چون علماء متقدمین بران عمل کردند بملاحظهٔ کریمه
مسطوره در حق علماء متاخرین بعد معرفت ناسخ آن کدام مانع آیا کریمه
مسطوره درباره متاخرین منسوخ گشته العیاذ بالله تعالی وانچه گفته اند
که بر حدیث عدم جواز لباس معصفر علماء متقدمین شافعیه بدون اتباع
مجتهد دیگر عمل نموده اند محل تامل است چه در عدم جواز لباس معصفر شش
حدیث در مشکوة مذکور است و حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص یکی بروایت
مسلم و دیگری بروایت ابوداود و یک حدیث عمران بن حصین بروایت
ابوداود و بسیاری از صحابه و تابعین و غیرهم بدین حدیث عمل نموده اند
و مختار در مذهب حنفی که مقتضای مذهب شافعی است نیز کراهت تحریمی
و عدم جواز است و نووی و طیبی و صاحب مذاهب و شیخ عبدالحق دهلوی
منع تجویز معصفر از امام احمد نقل کرده بخلاف ثلثه باقیه [illegible] و اگر
نوعی مجروح است که محتمل معنی دیگر باشد بلکه از قابلیت عمل خارج نشده
مثل حدیث فلتمتنع و حدیث الا و لا یمس شیئا الا ما غیر لونه او

طور او دیگر عمل بر آن حدیث بدون اتباع مجتهدی که اثر بعمل آورده

روا نداشته اند چه اخذ مجتهد آن حدیث قوت یافته بالروایة الضعیفة

التی اخذ بها القاضی لمعامله حصد قرینه سیقد بها الحکم انتهی میگوید که از هر دو

کلام عجیب دریافت شد که متقدمین بر قسم اول حدیث بی لحاظ

و تقلید و اتباع مجتهدی مذهب امام خود که داشته عمل کرده اند و در قسم ثانی

از مجموع سبب احتمال دیگر است اگر معمول مجتهدی باشد عمل بر آن

کردن و مذهب امام خود میکند اشتغال روا داشته اند و اگر معمول نه

مجتهدی یافته عمل بر آن کردن روا نداشته اند و برای قسم ثانی دو حدیث

ذکر کرده است یکی حدیث قلتین دوم الماء لا ینجسه شیء الا ما غیر الحدیث

از کتب حدیث مثل مشکوة و ترجمه و شرح آن و موطا و محلی و مسوی شرح

موطا و شرح آن و شرح سفر السعادة و از کتب فقه مثل فتح القدیر

و بحر الرائق و امثال اینها از کتب معتبره دریافت میشود که حدیث ثانی معمول

و مذهب امام مالک است و حدیث اول مختار و معمول به امام شافعی و امام

احمد است مع ذلک بعضی از علماء متقدمین حنفیه بر ورود حدیث اولی و از متقدمین
شافعیه و حنبلیه بر حدیث ثانی و از متقدمین مالکیه بر حدیث اول رفته اند که
مجروح بودند بسبب احتمال معنی دیگر یا اتباع مجتهد عامل حدیث مذهب خود را گذاشته
عمل بر آن نمودن روا داشته باشند این هرگز دریافت نمیگردد چون اسامی
کتب مذاهب که مجیب از انها معلوم کرده اسمی نوشته بیان نفرماید
تا دیده شوند وگرنه اینقسم کلامی بی صرفه شایان همچو منصب عالی نیست
و نیز از کتب مرقومه دریافت شده که حدیث ثانی مجروح و ضعیف
است بسبب رشدین سعد که جماعه بآن تصریح نموده اند و امام نووی
هم از آن جماعه است و باحتمال معنی دیگر مجروح نیست چنانکه مجیبان گمان کرده اند
و حدیث اول مجروح بجرح کثیر است بعضی گفته اند که این حدیث صحیح
و بعضی گویند که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نیست و بعضی تضعیف
کرده اند و بعضی تضعیفش مبالغه کرده اند مثل حافظ امام الحرب ابو
العباس ابن تیمیه و بعضی میگویند که این مخالف اجماع صحابه است و بعضی

باضطراب جرح نموده اند میگویند که اضطراب در راوی است واضطراب
در متن نیز هست واضطراب در متن هم سستی است اگر جرح باحتمال [illegible] دیگر
مجروح است وعمل بحدیث بسبب تعدد طرق [illegible] متقدمین مذهب خود
گذاشته بران عمل نموده اند چنانکه مجیب [illegible] اند [illegible] قال
الشیخ الدهلوی فی شرح المشکوة اتفاقا گاهی تابع مجتهد را رسد که حرف
حدیث صحیح مخالف مذهب در نظر آید مذهب بگذارد و عمل بران حدیث
کند باید دید [illegible] اختلافی در روش پیشینیان و پسینیان
[illegible] گویند که متبوع و مقتدای حقیقی پیغمبر است صلی الله علیه وسلم دیگران
همه اتباع و پیروان وی و بعد از آن که بیقین معلوم شود که بصحت رسید
از او فرموده گوش سخن بجز نهادن و در پی دیگری رفتن محال بود
این طریقه متقدمان است اما درین روزگار بسبب این کار صورت نبندد
چه مجتهدان دین احادیث و آثار را تتبع نموده و ناسخ از منسوخ و
صحیح را از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق

تکلیف ابنا داده اند عوام مسلمانان بلکه علماء ایشان را در این روزگار این
طاقت مفقود گردیده است که این کار از دست ایشان آید این نیز از جمله تاراج مجتهدان
بودن ... در باب این شیخ تعرض رفتن سبیلی بود و چاره فالعهده علیهم
انکار مستقدمان محدثان را میسر بود و حقیقت بی قیاس و اجتهاد
کار از پیش نرود و دست ما ب زدن ضرورت افتد و حکم مجتهد بحقیقت
حکم کتاب و سنت است انتهی بخلاف البعض بعدم الحاجة [illegible]
که مذهب متقدمین همان حق است چه عمل بقول مجتهد بملاحظه این است که
این حاکی و مبین قول مقتدای حقیقی است پس اگر دلیل مسلم در مقام مخالفت وی
در حکم اجتهادی و قیاسی محض او در صورت وجدان حدیث معلوم گردید
شد و عدم بودن وی حاکی و مبین قول مقتدای حقیقی معلوم گشت زمانه
خواه قدیم باشد خواه جدید اجتناب از قول مجتهد و تمسک به پیروی قول
مقتدای حقیقی لازم افتاد و گرنه خوف مخالفت وی است و در کریمه اتخذوا احبارهم
و رهبانهم اربابا من دون الله و هر چند از علمای متاخرین تمیز ناسخ و منسوخ

در حکم ... قیم

تواند شد و مصیب بخطا و افراط در هر دو باید تحرز نمود چنانچه علمای متاخرین ما یعنی
محققین همچنین کرده اند چنانچه از مولفات ایشان در فقه و اصول و حدیث و تفسیر
واضح میشود که در چنین مواضع قول قیاسی بعض امام خود را گذاشته
موافق تاویل خود کتاب و سنت صحیح فتوی داده اند و اینکه عالم راسخ
از تقلید کرده اند معنی آن تقلید آنست که بدون معرفت دلیل بر قول مجتهد
مثل نصوص قطعیه عمل کند کما قال امامنا الاعظم لیس لاحد ان یعمل باقوالنا ما
لم یعلم من این قلنا که التقلید العمل بقول الغیر من غیر حجة متعلق
بالعمل والمراد بالحجة حجة من الحجج الاربع والا فقول المجتهد دلیله وحجته چنانکه
سابق ذکر یافت در مسلم و شرح آن و در این مسئله جواز تقلید و عدم آن
در فروع و اصول و اختلاف علما درین مسئله مفصل سابق گذشت
ملاحظه باید کرد از کلام مجیب دریافت شد که تقلید دو قسم است ممنوع و غیر
ممنوع اول آنکه بدون معرفت دلیل بر قول مجتهد مثل نصوص قطعیه عمل کند
دیگر خلاف آن و حال آنکه تقلید را یک معنی است چنانکه اکنون ذکر کردیم و در شرح

وعدم این تفصیل است چنانکه سابق گذشت وقسم دیگر بمقتضای عبارت

دو نوع است یکی آنکه بدان معرفت دلیل بر قول مجتهد مثل نصوص ظنیه چون

اخبار احاد عمل کند که این تقلید ممنوع نیست نوع دوم آنکه بعد معرفت دلیل

بر قول مجتهد مثل نصوص قطعیه یا ظنیه عمل کند این هم ممنوع نیست پس

این است احتمال از عبارت مجیب بر اسد احتمال اول ممنوع وثانی غیر

جایز و بر احتمال ثانی وارد میشود که قول امام اعظم لیس لاحد ان یعمل

باقوالنا ما لم یعلم من این قلنا نفی عمل مثل نصوص ظنیه هم میکند با نفی

نفی عمل مثل نصوص قطعیه نه نفی عمل مثل نصوص قطعیه فقط که مجیب تخصیص

اختیار کرده و نیز قول امام لیس لاحد شامل عامی و عالم هر دو است لیکن بقرینه

ما لم یعلم من این قلنا مراد از ان تعمیم علما است کما لا یخفی علی من له مهارة فی

قواعد العربیه و بر احتمال ثالث وارد میشود که چون عالم را معرفت قول

مجتهد بدلیل حاصل شد و اطمینانی او را دست در داد که بعد این معرفت

او اجتهاد جزوی او است میتواند عمل و بعد این معرفت مسمی بتقلید نیست

چه این عمل بقول غیر بحجت است و تقلید عمل بقول غیر بدون حجت میباشد
چنانکه این از مسلم و شرح آن و سابق نیز و المستفید از عقد الجید سابق
مذکور شد فما یظن فیمن کان مواظبا علی مذهب الشافعی فی اکثر المسائل لکنه یعرف لکل
حکم دلیلا و یطمئن قلبه بذلک الدلیل و هو علی بصیرة من امره انه لیس بمقلد فباطل
و چون اجتهاد منجزی هست بقول تحقیق از این کلام اجتهاد جزوی آنکس معلوم میشود
ولا اقل از عمل او تقلید نخواهد بود و از اینجا معلوم شد که قاضی صاحب را بسبب شاغل قضا
معنی تقلید از خاطر رفته و غالب نسیان در آمده از اینجاست که در کتب فقه می نویسند
که مجتهد کیا ال القاضی را غول نمایند لئلا ینسی العلم بالقضاء و در اینجا یک سخن لطیف که
چون امام اعظم با مقتضای انصاف کامل و ورع وافر خود عالمی را بدون معرفت
دلیل ماخذ خود در حکم عمل بر قول خود جایز نداشته اند پس میگوییم که هرچون
عالمی هست و جوی دلیل یک قول ورع شود و تصریح امام ابو یوسف و امام محمد
دریافت شد که ازین دلیل آن قول اخذ فرموده اند و نیز این عالم را معرفت
حاصل شد که این دلیل سزاوار آن هست که آن قول ازین ماخوذ شود

لب

علاوه فقط مراد است باید دانست که این سندی برای ما است و اند چراکه ائمه ما اخیرا

چه هرگاه قول امام خود را برهانی نیافت و در اختلاف قول و حدیث جامع

شرائط عمل موجود است مذهب امام خود گذاشته عمل بر آن حدیث خواهد کرد

ست چنانچه در قول امام محمد بر قول الامام اعظم و قول امام ... مخصوص علمای

متقدمین کرده اند بغرابتی مکتوب خاطر ملاحظت ناظران این

وقال فی موضع آخر منها الفرق بین التقلید والاتباع ان الاتباع ان

تتبع القائل بما بان لك من فضل قوله وصحة مذهبه والتقليد ان تقول بقوله

وانت لا تعرف وجه القول ولا معناه وقد ذم الله تعالى التقليد فی مواضع

من كتابه فقال اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال حذيفة لم يعبدوهم

من دون الله لكن احلوا لهم وحرموا عليهم فاتبعوهم ثم قال يجب الاتباع

فی الدين سائغ والتقليد ممنوع هذا كله لغير العامة انتهى

که این هم برای ماست و بر خلاف ما چیست در جواز اتباع و عدم جواز تقلید

وجود دلیل و رجحان و مراد اول و عدم اینها در ثانی و هرگاه قول مجتهد مخالف

مخالف اجماع و سنت یافته نشد پس عمل با جماع و سنت بجای اتباع است و عمل

بقول مجتهد بمنزلهٔ تقلید [illegible] لکن عوام را از تقلید گزیر نیست و از

مذهبی بمذهب دیگر انتقال روا نه لما قال فی موضع آخر منها قال العامة لابد لهم

من التقلید لعلمائهم عند النازلة الا انهم لا تتبین لهم مواضع الحجة فانهم لا یصلون

لعدم الفهم الی علم ذلک و بها المراد بقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

انتهی [illegible] که مراد از عالم مقلد بفتح لام عام از مجتهد است

و مجتهد است از اهل ذکر چه اگر عالمی مجتهد یافته نشود عامی را سوال و تقلید

این عالم هم لازم است پس چنانکه در صورت مذکوره عالم را عمل بر حدیث

صحیح است همچنین می باید که در تحت آن مقلد یا بکسر یکفی این عالم مقلد بفتح

هم عمل بر آن حدیث نماید بشرط نیت خیر و عدم فساد در نیت و در هر عمل شرط

نجات اخروی است والله تعالی اعلم بذات الصدور مخفی نماند که سخن انتقال

از مذهبی بمذهبی دیگر اینجا بی محل است چه کلام در عمل بحدیث بوده نه در انتقال

[illegible] نماید انکه ملک العلماء مولانا عبد العلی در شرح مسلم الثبوت

بعد ما عدا الاجتهاد المطلق فقالوا احتم بالائمة الاربعة حتى اوجبوا
اذ جبوا تقليد واحد من هولاء على الامة من هو سالتهم
لم يأتوا بدليل ولا يعبأ بكلامهم غرض وى ازان كلام تجويز احداث
مذاهب و ثبت خير و عدم فساد و شر در سه عمل بشرط نجات اخروى است
والله تعالى اعلم بذات الصدور محقق بايد كه سخن انتقال از مذهبى بمذهبى در اينجا
بى محل است چه كلام در عمل بحديث بودنه در انتقال [illegible] مذهب خاص
نيست بلكه مقصود وى اعتراض بر لفظ ايجاب يعنى لزوم عقلى است
وهو ممنوع كما اشرنا اليه فى اول الكلام حيث قلنا بالجواز عقلا چه اگر
اتباع اين مذاهب اربعه بر خلق واجب بودى اخذ قول بعضى تابعين كه از اهل
اجتهاد بوده اند روا نگشتى با اينكه علماء ما در تحليف مسموع كرده مذهب
يكى از اربعه نيست تقليد ابن ابى ليلى كرده اند [illegible] كه در
مشار اليه هذا سه احتمال است قول باختتام اجتهاد مطلق بائمه اربعه
و امكان تقليد يكى از اربعه و مجموع هر دو آخر ظاهرا احتمال اول صحيح است

واحتمال

واحتمال ثانی واحتمال ثالث که مجیب اختیار کرده نادرست زیرا که مقصود
او مردد حکم است و انتفاء هر دو احتمال اول و ثانی حاصل احتمال ثالث
ظاهر است زیرا که عبارت است از مجموع از مردد حکم و احتمال اول نیز کافی است
ایجاب تقلید واحد اربعه متفرع بر اختتام اجتهاد با مجتهدین اربعه بوده است پس
از نفی وصل نفی فرع حاصل خواهد شد و از نفی ایجاب فرع است که نفی اختتام
که اصل است حاصل نیست زیرا که با وجود قول با اختتام مذکور تقلید بر ایشان [illegible]
میلنه و نیز نفی ایجاب تقلید اربعه بالاستقلال مسئله متن در آخر کتاب
واقع است و شارح نیز در اثنای الشرح وسط تایید متن نموده است پس اینجا
احتیاج رد آن نیست و کلام وافی در رد قول مجیب که مشار الیه احتمال
ثانی اختیار کرده و در اثبات تعیین احتمال ثالث و اشاره بلفظ هذا آن است
که بعد اسم اشاره فقط کلمه نیز واقع است والفاظ کلمه تخصیص مجموع
امرین است و نیز تتمه کلام ملا اطلاک نموده است در احتمال ثالث مجیب
حذف کرده و این بعید از اتباع حق است سابق از آن ذکر کرده ایم و باز

برای احقاق حق اعادہ سکینم تا خطای مجیب بر ہر کہ دمہ ظاہر شود

معلوم گردد کہ توجیہ مجیب توجیہ قائل بما لا یرضی حث تمام عبارت ملک

العلماء بحر در شرح مسلم درین مقام این ست ثم انہ استدل بما صح

بہ الامام حجۃ الاسلام قدس سرہ والرافعی والقفال انہ وقع فی زماننا

فی الخلو وفیہ ما فیہ لان وقوع الخلو ممنوع وما ذکر مجرد دعوی والامام حجۃ

الاسلام والقفال ہو من جلۃ الاولیاء ولا یصلح حجۃ فی الاجتہادیات ثم

ان مراد من شرح حکم بوجوب الخلو من بعد العلامۃ النسفی واختتم الاجتہاد

وعنوا الاجتہاد فی المذہب واما الاجتہاد المطلق فقالوا اختتم بالائمۃ

الاربعۃ حتی اوجبوا تقلید واحد من ہولاء علی الامۃ وہذا کلہ ہوس من ہوسا

ساتہم لم یاتوا بدلیل ولا یعبأ بکلامہم وانما ہم من الذین حکم الحدیث

انہم افتوا بغیر علم فضلوا واضلوا ولم یفہموا ان ہذا اخبار بالغیب فی

خمس لا یعلمہن الا اللہ قولہ لم یاتوا بدلیل الی قولہ واضلوا ناظر بمجموع

قول باختتام اجتہاد مطلق وایجاب تقلید است وقولہ ولم یفہموا الخ ناظر

بقول

بقول اختتام است و در شرح تحریر ابن همام که سابق نیز ذکر یافته این عبارة

واقع است واعلم ان بعض المتعصبين قالوا ختم الاجتهاد المطلق

على الائمة الاربعة ولم يوجد مجتهد مطلق بعدهم والاجتهاد في المذهب

اختتم على العلامة النسفي صاحب الكنز ولم يوجد مجتهد في المذهب

بعده وهذا غلط ورجم بالغيب فان سئل من اين علمتم هذا لا يقدرون

على ايراد دليل اصلا ثم هو اخبار بالغيب وتحكم على قدرة الله تعالى

فمن اين يحصل علم ان لا يوجد الى يوم القيمة احد يتفضل الله تعالى

عليه بنيل مقام الاجتهاد فاجتنب عن مثل هذه التعصبات

انتهى نظر باید کرد که در عبارت شرح تحریر ایجاب تقلید را عینی

و اثری است پس درین شق احتمال اول متعین است و ازین

ظاهر گشت که این کلام از نحو ما منعی بس بعید [illegible] و اگر مراد

در معاقدین کسره توسیع دایره اجتهاد و مثل وصل [illegible] مهدی علیه السلام

باشد چنانچه سیاق کلام برآن دال است پس مع مجرد [illegible] اجماع کبرای

دیگر مثل امام حجة الاسلام و قفال و رافعی و امام نووی و امام

سیوطی و صاحب اصول رضا و شیخ دهلوی و غیره تمرا اهل بصیر مقبول

نیست که این کلام موجب کمال استعجاب است زیرا که منع

مجرد مقابل اجماع در علم مناظره در معنی ذکر کرده اند یکی طلب دلیل بر مقدمه

معینه و انتفی و در ینجا مراد نیست بعدم وجود الدلیل دوم طلب دلیل

بر دعوی مجرد و همین معنی مراد است و چون این جماعت بری محض دعوی بلا

اصل یک غلط مقتضای بشریت کردند علمای مهران دعوی دلیل

در مقابل آن جماعه برای مذکورین طلب نمودن غلطان دعوی

روشن و هویدا گردید و نیز در مقابله این اجماع که برای مذکورین اجماع کرده

مقابل است منع که رای محققین حنفیه و نیز قول که رای مذکورین بمنزله شهادت

بر نفی است و قول که رای حنفیه خالی بمنزله شهادت بر اثبات است و شهادت

بر اثبات مقبول است و بر نفی در صورت تواتر که در ینجا مفقود است غیر

مقبول کما فی کتب الفقه و قول مجیب چنانچه سیاق کلام بر آن دال است

اسرا و

اعتراف است بمطلبی که ما بیان کردیم و تعبیر صحیح این دعوی که رای مذکورین
با جماعات ایشان باضر نباشد و چرا این اجماع بعنوان اجماع است که حجتی است
از حجج اربعه شرعیه باتفاق العلما جایز باشد باز سوال جواب عجیب
عجز مجیب رجوع مینمایم ... مسلکوید آنکه ادای سنن روایت و نوافل
مستحب موجب ثواب و ترک آنها علی سبیل ... بل و با تهاون و با انکار
و مخالفت از ادای آنها موجب عتاب و عقاب و کفر از روی شریعت
می تواند شد ... که ادای سنن روایت و نوافل بلکه
جمیع عبادات موجب ثواب است بشرط اخلاص و بعضی از محققین
گفته اند که من جمله شرایط قبول عبادات نیت اتباع آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم در این بفضل الهی نصیب از فرقه احدیه است و ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء تا آنکه در اتباع مبتدع اگرچه خود ... متعصب
امر معروف و نهی از منکر قیام ورزیده تا دیگران را امر شریف اتباع
روز بروز شود و در مرتبه علمای این مذهب از جهاد دلیل و برهان زبان

وایشان در گذشته نوبت بسیف وسنان وتوپ وتفنگ وتیر وکمان

رسیده مصداق آیه منهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر گشته‌اند و

ترک نوافل ومستحبات بر سبیل استمرار یعنی بلاعذر وبعذر بطریق اولی جایز

بلاخلاف چنانکه توضیح آن دلالت بر آن دارد و ترک سنن رواتب

مطلقا بحالت سفر نزد بعضی سوای سنت فجر جایز است و همچنین چون

عالمی مرجع فتوی شود سوای سنت فجر ترک همه سنن برای حاجت مردم

اورا جایز داشته اند و همچنین ترک سنت فجر بفوت نماز با جماعت روا

گفته اند ویاتی المسافر بالسنن ان کان فی حال امن وقرار والا بان کان

فی خوف وفرار لا یاتی بها هو المختار لانه ترک لعذر تجنیس قیل الا سنة

الفجر کذا فی الدر المختار وقالوا العالم اذا صار مرجع الفتوی جاز له ترک

سائر السنن لحاجة الناس الا سنة الفجر لانها اقوی السنن کذا فی فتح القدیر

ولو خاف فیه فوت رکعتی الفجر لاشتغاله بسنتها ترکها والا لا کذا

فی متن در مختار و نیز ترک سنن رواتب باشتغال امور مهمه چون اهتمام

جهاد جایز است چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ خندق چند از بعض

نمازها را از اوقات آنها تاخیر نموده چه جای سنن و غیره تا استعمال سنن اگر تعلیم و تعلم

عین علم فوت شود سنن ترک نماید چه خوف فوت جماعت هرگاه مجوز

ترک سنت است خوف فوت فرض بطریق اولی مجوز خواهد بود اما ترک سنن

رواتب مستمراً یعنی بلا عذر کردن بر سبیل اهانت و انکار حقیقت باشد

معاذ الله پس در وی اختلاف علما است بعضی علما میگویند یعنی آثم

نیست که محروم از ثواب است و همین تحقیق است چنانکه در [illegible] و قول محمد

غیر مصیب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بعضی باثم مثل ترک واجب گفته اند و بعضی بعقاب

اما ترک مستحب و سنن باستخفاف و تهاون معاذ الله پس آن کفر است

چنانکه کتب فقه و عقاید از آن خبر میدهد که استخفاف حکمی از احکام شرع کفر است

و اما انکار از حقیقت آنها پس اگر ثابت بقطعی است مثل متواتر پس کفر است

و اگر مشهور است پس فسق و بدعت و اگر خبر واحد ثبوت اوست پس فسق

و غیره کار است و مخالفت [illegible] تفصیل است که اگر [illegible] تمام است

لذا مستحب و سنت خلیفه از هر جا و تعلم علم فرض عین و نماز جماعت و تقوی
که سبب اشتغال سنن و مستحبات اهم از انها فوت میشود و در صورت منع
بلکه موجب ثواب و نیز چون عوام را اعتقاد وجوب و فرضیت در سنن
و مستحبات پیدا شود برای دفع این اعتقاد خود ترک احیانا بکند یا منع
از آن احیانا دیگران را نماید هم جایز چنانکه در شرح طریقه محمدی مذکور است که
وقتی اصیام ایام بیض در بعض بلاد خراسان رواج یافته که عوام را اعتقاد
وجوب پیدا گشت مقتدای آن وقت حکم بکراهت و منع از صیام کرد
تا مردم را اعتقاد وجوب فسخ گردد و نیز در دیگر حکایتی نقل از سراجیه
نمود ان یوسف بن خالد السمتی کان من اعیان فقهاء البصرة سأل
ابا حنیفة رضی الله عنه ای عن الوتر فقال انه واجب فقال له کفرت یا ابا حنیفة ظنا
منه انه یقول انه فریضة فقال ابا حنیفة ایهولنی اکفارك ایای
وانا اعرف الفرق بین الفرض والواجب کفرق بین السماء والارض
ثم بین الفرق منهما فاعتذر الیه وجلس عنده للتعلم انتهی محصلا

محقق نمایند که واجب نیست بلفظ قریب آنست سببیت تا آنکه واجب

را فرض عملی اعتقاد و نمیدانند بلکه همه سوای امام اعظم مثل مالک و احمد فرض و فرق

نمیکنند بخلاف حنفیه که اطلاق واجب بر فرض نمایند والا اقل آنکه قریب

بفرض باشد فهمیدیم که واجب در معتقد ایشان شیعی بزعم غلط احکام چه شنیده

بکار برده تا آنکه ترقی مشتبه شده بحیثیتی اهتمام نموده است در فرق شده

واجب بکار میبرد این است جواب با جواب مسئله خامس باختصار

بازرجوع میکنم به بیان جواب [illegible] جواب

ترک سنن رواتب و نوافل مستحب که سنت و مستحبه اینها بتواتر

رسیده بر سبیل استخفاف و مداومت بر ادای اینها موجب کفر و اثم

است همچنین در آن اختلاف نیست دارد ترک اینها علی سبیل التساهل

باشد صحیح آن است که اثم در آن باشد ترک واجب ثابت و متحقق

[illegible] که سایل در سوال چهار امر ذکر کرده مجیب مجمل آن چهار

امور که انکار است بجواب آن تصریح و تعرض نکرده و نیز ترک استخفاف را

موجب کفر مطلقا نگفته با آنکه سنت و مستحب مؤکد را مقید کرده که سنیت و
استحباب آنها بتواتر رسیده باشد و حال آنکه استخفاف سنت از سنن
مطلقا موجب کفر است این فرع که در باشد در بحر الرائق در باب مرتدین در
مقام بیان اقوال و افعال موجب کفر مطلق بقوله باستخفافه لسنة من السنن
در بین عبارت عمومیات که استخفاف سنت بتعمیم ذکر نموده و در جامع صغیر
در همین باب میگوید وفیها سئل عمن قال لا یعرف لعن الله والدیک اللذین
خلفوک فاجاب بجمع المشائخ بعجم مالم یتحقق عنده خلافا لابی هاشم و امام
الحرمین کما فی جمع الجوامع ع فیعم حضرة الرسالة فینبغی القول بکفره تحقق
که بر تقدیر عموم جمع مضاف عموم حضرت رسالت قطعی نیست چه ثبوت سبب
ظنی است معهذا تکفیر قائل کرده و مسرود بین الست که اهانت حضرت رسالت
العیاذ بالله موجب کفر است خواه بطریق قطع باشد خواه بغیر قطع البته انکار موجب
کفر انکار میباشد که انکار متواتر و قطعی باشد پس مجیب در انکار و استخفاف
فرق میکند و سر سوال از ترک استخفاف مطلقا بود و مجیب جواب مقید
باستخفاف

باستخفاف متواتر کرده تا اشارت شود بآنکه استخفاف سنتی که بحدیث

مشهور ثابت باشد موجب کفر نیست و علی الکل از بحر و در مختار

و دیگر کتب معلوم میشود که استخفاف مطلق سنت سید المرسلین صلی الله

علیه وسلم کفر است نعوذ بالله من ذلک و نیز جواب از مخالفت مطلق بود

و در جواب نیز مطلق مخالفت را کفر و ارتداد قرار داده والعاقل الفقیه حال

آنکه مخالفت بعذر استثقال ایم کفر نیست بلکه گناه هم نیست و بعض جهت

احیه چنانکه سابق معلوم شده است بیان اختلاف جواب مجیب نیز سبب

[illegible] در چند کتب شرح مختصر مذکور است و در شرح

الطحاوی واعلم ان هذه السنن من المؤکدات لا یجوز ترکها الا بعذر

ومن ترکها فان لم یر حقا فقد کفر وان رای حقا فلیصح المأثم در بحر الرائق

مذکور است اختلف فی آکد السنن بعد سنت الفجر فقیل الاربع قبل الظهر

والرکعتان بعده والرکعتان بعد المغرب کلها سواء والاصح ان الاربع

قبل الظهر آکد کذا صحح فی العنایه والنهایه لان فیها وعیدا معروفا قال

۱۲۱۹

علیه السلام من ترک اربعا قبل الظهر لم ینل شفاعتی وفی التجنیس والنوازل

والمحیط رجل ترک سنة الصلوة الخمس ان لم یر السنن حقا فقد کفر لانه ترک

استخفافا وان رأه حقا فمنهم من قال لا یأثم والصحیح انه یأثم لانه جاء الوعید

بالترک انتهی وتعقبه فی فتح القدیر ان الاثم منوط بترک الواجب

وقد قال صلی الله علیه وسلم للذی قال والذی بعثک بالحق لا ازید علی ذلک

شیئا افلح ان صدق ویجاب عنه بان السنة المذکورة بمنزلة الواجب

فی الاثم بالترک کما صرحوا به کثیرا وصحح فی المحیط هنا انه لا یأثم بترک السنن

المؤکدة ولو صلی وحده وسواه حوطا انتهی وبان حدیث الاعرابی کان متقدما

وقد شرع بعده اشیاء کالوتر فجاز ان یکون السنن المؤکدة کذلک لما

قدمنا انه لم یذکر له صدقة الفطر وقد اتفقوا علی انه یأثم بترکها

کرد ور اثبات اثم بترک سنن مؤکده دو دلیل است یکی اثبات وجوب

دوم گردانیدن سنن رواتب در حکم واجب بلزوم اثم در ترک وجه اول

باوجود دیگر سوای سنت فجر درست قبل الظهر وبعد سنن را ثابت نیست جواب الشرع

جواب

جواب وجه دوم در ضمن شرح عبارت بحر رائق دریافت خواهد شد چه که
عبارت بحر رائق درین مقام مشتمل بر فوائد کثیره است ذکر آن مناسب است و در
ضمن آن هر چه قریب صواب است تصریح بدان نموده میشود قال صاحب البحر ومنها الرکعتان قبل
سنة الفجر لانها اقوی السنن باتفاق الروایات ففی الصحیحین عن عائشة رضی الله عنها
قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی
الفجر فقیر میگوید که درین حدیث تصریح است ببودن دو رکعت قبل فجر از قبیل
سنت غیر واجبه پس قول بوجوب اینها خلاف این نص است وفی لفظ لمسلم
رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها ترغیب باین عبارت بصیغه امر شامل
است مانند حدیث اینها وفی اوسط الطبرانی عنها ایضا لم اره
ترک الرکعتین قبل صلوة الفجر فی سفر ولا حضر ولا صحة ولا سقم درین حدیث
دلالت است بر مواظبت سنت وقد ذکروا ما یدل علی وجوبها فانه قال
المرغینانی اجمعوا علی رکعتی الفجر قاعدا من غیر عذر لا یجوز کذا روی الحسن عن ابی حنیفه
رحمه الله انتهی فقیر گوید توجیه این نص آنست که گفته شود مراد بعدم جواز آنست که موجب سنت فجر

واقع نمی‌شود چه سنت فجر که مواظبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بران واقع

است ادای آن بقیام است بدون عذر چنانکه خواهد آمد شخصی بعد فرض ظهر

بدون سلام دو رکعت دیگر ضم کرده سلام داد این دو رکعت اخیر قایم مقام

سنت نمی‌شود بجهت آنکه مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتحریمه مستقله واقع

شده پس صرف عدم جواز ادای سنت دلیل وجوب سنت واجب بر آن

تقدیر شد که ذمه او مشغول می‌ماند و بدون ادای استیناف تمام نشود و فی

الهدایة قال مشایخنا العالم اذا صار مرجعا فی الفتاوی یجوز له ترک سایر السنن

لحاجة الناس الی فتواه الا سنة الفجر انتهی این دلیل است بر آکدیت لیکن

سنت و بودن این اقوای ایشان سبب اعلت ترک این ضعیف شده بود در

وقت استفتا در آنها کمتر واقع میشود و عدم جواز درینجا بمعنی حرمت ذکر است

نمی‌توان گفت بلکه مصداقش استحقاق عتاب در فوت بعض مصالح ورود

که غیر اصل بجا هست در لحوق بسنن و سمعت و ندامت و بتردد از

- ساقعیه است و اسمعنی در ترک سنن موکده خصوصا سنت فجر و سنت قبل ظهر

بلاعلم

انکار فرضیت مسح ربع راس چونکه تعیین ربع در مسح باجتهاد مجتهد است انکار
آن موجب کفر و خوف کفر نیست بخلاف انکار اصل فرضیت که آن کفر است زیرا که
ثبوت آن بقطعی است و فی الخلاصة الظاهر من الجواب ان السنة لا تقضی
الا سنة الفجر ثبوت قضا سنت فجر موجب وجوب او نیست زیرا که
قضا را با تبعیت قضا فرض است بر مذهب و اگر واجب بودی پس
تبعیت فجر نیز قضا لازم میشد ماننده وتر که بتبعیت فرض و بی تبعیت
هر دو در قضا لازم است و قضاء بتبعیت در بیان سنت دلیل تاکید است و مؤید
علی وجوبها ما فی سنن ابی داود عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تدعوا رکعتی الفجر ولو طردتکم الخیل فقد وجدت المواظبة علیهما ابدا و تاکید
والنهی عن ترکهما جواب آنست که چنانکه امر برای ندب می آید بالقرینه نهی ایضا همچنین
نهی مجاز بالقرینه برای غیر تحریم و ترک اولی مستعمل است پس ظاهر والله تعالی
اعلم این نهی نیز از این قبیل باشد و قرینه درینجا نص شارع است بر تطوع و نفل
بودن این دو رکعت و بر بودن ولی غیر فریضه و دیگر که روایت صحیحین
از عائشه رض بر نقل بودن این است مذکور گشت و این اگرچه قول صدیقه است مع

در حق

مذ چون سماع از صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم چنانکه در حدیث ونکر می آید

نص مدعا ست در مشکوة است عن ام حبیبة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من صلی فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیتا فی الجنة اربعا قبل الظهر و

رکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب ورکعتین بعد العشاء ورکعتین قبل

صلوة الفجر رواه الترمذی وفی روایة مسلم انها قالت سمعت رسول الله صلی

علیه وسلم یقول ما من عبد مسلم یصلی لله فی کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا

غیر فریضة الا بنی الله له بیتا فی الجنة او الا بنی له بیت فی الجنة پوشیده نماند

که در هر دو روایت از دوازده رکعت مراد واحد است پس دوازده رکعت

که از روایت مفصل شده همان دوازده در روایت ثانی مراد است بالاتفاق

حیثیت اطلاق تطوع غیر فریضه بر مجمل واقع شده از مفصل روایت اولی

همان تطوع غیر فریضه مراد خواهد بود ومراد از یوم تنها در روایت ثانیه یوم

ولیلة است که در روایت اول واقع است پس یوم در روایت اولی عبارة

از نهار است ودر ثانیه شامل لیل ونهار واستعمال یوم بهر دو معنی درلغت

و شرع سایع است و در حدیث عبدالله بن شقیق بروایت مسلم نیز اطلاق
تطوع بر سنن دو رکعت آمده باشد و چون ثابت شد که دو رکعت فجر تطوع و غیر
فریضه است و غیر فریضه و غیر واجب در کلام شارع بمعنی واحد است پس نهی لا تدعوا
بر وی تحریم ترک دو رکعت نباشد بلکه برای بیان آن است که ترک این دو رکعت
ترک اولی و اهم است والله اعلم لکن المنقول فی اکثر الکتب انها سنة موکدة یعنی
حکم صحیح است مطابق نص شارع چه سابق مذکور شد که در حدیث شریف هر جا
اطلاق نفل و تطوع موکد اصطلاح غیر فریضه واقع است وان قلنا انها بمعنی الواجب
فینبغی ان لا یصح لانها تتأدی بمطلق النیة قال فی التجنیس اصلی ملی رکعتین تطوعا
و هو یظن ان الفجر غیر طالع فتبین عن رکعتی الفجر الصحیح لان السنة تطوع فتتأدی
بنیة التطوع انتهی یعنی در کلام فقها اکثر اطلاق سنت بر واجب بطریق تسمیه سبب
باسم سبب مانند تسمیه جماعت سنت سرایت شده چنانکه جماعت را سنت موکده
گویند و تحقیق آن واجب است بسبب آنکه ثبوت آن بسنت شده اذا فی فتح
القدیر و غیره پس جایز است که اطلاق سنت موکده بر دو رکعت فجر از این قبیل باشد

بسنت فجر ذکر کردیم از آن ثابت شد که عدم نیابت بسبب وجه مذکور است نه
بسبب بودن وی واجب و فیها ایضا عن متفرقات شمس الائمة الحلوانی رجل صلی
اربع رکعات فی اللیل فتبین ان الرکعتین الاخریین بعد طلوع الفجر یحتسب
عن رکعتی الفجر عندهما و احدی الروایتین عن ابی حنیفة رح قال و به نفتی انتهی وجه
این روایت آن است که هرچند بعد رکعتین آخر بعد طلوع فجر است لیکن به تحریمه
مبتدئه نیست موافق مواظبت واقع نشد و ازین لازم می آید که از دو رکعت
سنت فجر محسوب نشود مگر از عادت شریف مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چنان ثابت شده که بعد طلوع فجر از تطوع سوای دو رکعت ادا نفرموده اند
پس زیادت تطوع بر دو رکعت بدعت ظاهر بود و این بدعت ممنوع است پس اگر
دو رکعت یعنی از اربع رکعات که بعد فجر قائم مقام سنت نگردانیم ترک کلی سنت
لازم می آید لهذا با وجود فوت بعض اوصاف این سنت که آن تحریمه است
بضرورت قائم مقام سنت گردانیدیم زیرا که ما لا یدرک کله لا یترک کله و من ابتلی ببلیتین
یختار اهونهما و نظیر این در شرع بسیار است کما لا یخفی علی الماهر فی الفروع ورده

صح التجنیس

تا بعد دوم خوانده براي اكرار نماز عصر سنت نكرده باشد يعني چار ركعت
نماز عصر خوانده ليكن مع خوف وجوب كه آن تعيين شفع اولي است براي
قرائة خواه سنت [illegible] بر نفس الامر كه آن شد پس اگر چنين نكرد آن چهار
ركعت نفل واقع شد و آن بعد عصر بدعت است پس در صورت بودن
آن نفل بالضرورة خواهد شد بسبب خوف قرائة در شفع اول بايد كرد كه براي
اجتناب از بدعت ترك واجب اختيار افتاد و سر درين آن است كه وجوب
در بدعت سخت تر و شديد تر واقع است چنانكه بر ناظر احاديث اين
باب مخفي نيست و هذا لان السنة ما واظب النبي صلى الله عليه وسلم عليها
و مواظبته عليه السلام كانت بتحريمة مستقلة چنانچه از استدلال
ما سبق ظاهر شده زيرا كه در وقت ظهر ادا ميشد [illegible] معني تحريمه مستقله
ممكن است پس در قايم كردن آن شفع مقام سنت در حقيقت
وقت غير كه انجا غير ممكن است زيرا كه اگر قايم نكنيم احد الشفعين لازم آيد
يا ترك بالكليه است يا لزوم بدعت و في الخلاصة و السنة في ركعتي الفجر

[illegible]

ثلث احديها ان يقرء في الركعة الاولى بعد الفاتحة قل يا ايها الكافرون وفي الثانية الاخلاص

والثانية ان ياتي بهما اول الوقت والثالثة ان ياتي بهما في بيته والا

فعلى باب المسجد الشتوى ان كان يرجو ادراك الامام وان كان المسجد واحدا ياتي

بهما في ناحية المسجد ولا يصليهما مخالطا للصف مخالفا للجماعة فان فعل ذلك

يكره اشد الكراهة ولا يطول القراءة فيهما ولو تذكر في الفجر انه لم يصلي ركعتي الفجر

لم يقطع انتهى عدم قطع نمود اگر در ركعت فجر واجب بود والا قطع واجب بودى

وذكر الولوالجي امام يصلي الفجر في المسجد الداخل فجاء رجل يصلي الفجر في المسجد الخارج

اختلف المشايخ فيه قال بعضهم يكره وقال بعضهم لا يكره لان ذلك كله مكان

واحد بدليل جواز الاقتداء لمن كان في المسجد الخارج بمن كان في المسجد

الداخل واذا اختلف المشايخ فالاحتياط ان لا يفعل انتهى عدم فعل بجهت

اختلاف مشايخ ملائم سنيت دو ركعت فجر كوت دوى القنية اداء المسبح

وقت الفجر الا الوتر والفجر او السنة والفجر فانه يوتر ويترك السنة عند ابي حنيفة

اين دليل بر آنكه وتر نزد امام اعظم واجبست ودو ركعت قبل فجر سنت وعندهما

السنة اول من الوتر انتهى زیرا که وتر نزد صاحبین نیز سنت است پس وقت مرجح

سنت فجر گردید وفی المحیط ولو صلی رکعتی الفجر مرتین بعد الطلوع فالسنة آخرهما لانه اقرب

الی المکتوبة ولم یتخلل بینهما صلوة والسنة ما تؤدی متصلا بالمکتوبة انتهى نحو هر چند

این فعل مکروه است در بدعت بسبب مخالفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولیکن بر تقدیر وقوع

حکم سنت بر آخر باید کرد چنانکه بیان نمود ولیکن این در صورتی است که مصلی هیچ یکی

در نیت برای سنت متعین نکرده باشد چه در صورت تعیین همان متعین سنت خواهد بود

وازین لازم آمد که سنت فجر به نیت مطلق نماز یا نیت نفل ادا میشود و این مبطل

قول بوجوب او است چنانچه سابق مذکور گشت وفی القنیة واختلف فی آکد السنن

بعد الفجر فقیل اربع قبل الظهر والرکعتان بعده والرکعتان بعد المغرب کلها سواء

سواء والاصح ان الاربع قبل الظهر آکد انتهى وکذا صححه فی الغاية وفی النهاية

لان فیها وعیدا معروفا قال علیه الصلوة والسلام من ترک اربعا قبل الظهر لم تنله شفاعتی

آنچه در معنی این حدیث در باب اربع قبل الظهر بخاطر میگذرد چار احتمال است صحیح در صحیح اول آنکه

تارک اربع قبل ظهر از شفاعت من نخواهد رسید بایمعنی که اول حساب ولی کتاب واخل جنت

نخواهد شد پس او را احتیاج شفاعت خواهد بود بدین جهت یا او خواهد رسید

لیکن اهل احسان هرگز محروم نیست و گرنه کمال باید که هرگز ترک ربع خواهد شد و جلال

اند مسئله صعوبت برای آنکه داوای است احتمال دوم آنکه او از شفاعت

من خواهد رسید یعنی او محروم از شفاعت مطلق است و اضافه شفاعت قصر

مشکل است هرچند تخصیص شفاعت منفیه بصیر صحیح است لیکن عموم شفاعت مسلّم

بدان جهت ممکن نیست که شفاعت هرچند از علما و صلحای امت واقع شود در

حقیقت این همه شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است از طرف آنحضرت

و باذن جناب ایشان شفاعت خواهند کرد صلی الله علیه وسلم ظاهر او بس اعلم مراد

نیست زیرا که ترک فرایض و ارتکاب دیگر کبایر محرمات قطعیه نیست بلکه غلیظ

نیست از ترک ربع مذکور الا که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای اهل کبائر

کبایر مجمع علیه اهل سنت و جماعت است تا آنکه این مسئله از عقاید اهل حق

اگر پس که حرمان از شفاعت مطلقه مراد باشد لازم میاید که ترک ربع مذکور

از همه کبایر مسطوره اشد باشد و لیس کذلک بالاتفاق بلکه نفی شفاعت مطلقه مخصوص

وقد ظهر به است که سنت مؤکده نیز بمنزلهٔ واجب است در لزوم اثم بترک سنن

جواب خواهد آمد ان شاء الله تعالی ثابت هیچ ممنوع و بما انه لا یجوز ترک السنن

المؤکده و به یصلح و مواخذ انتهی مخفی نماند که مراد بجواز ترک عدم لحوق

عقاب بعقاب است پس معنی عدم جواز لحوق عقاب خواهد بود و حاصل فتح

القدیر از استحقاق عقاب بترک سنن منکر نیست بلکه اثم و عقاب میداند

و ابن حدیث و لا اصل ان کان متقدما و قد شرع بعده اشیاء کالوتر فجاز

ان یکون السنن المؤکدة کذلک ان قدمنا و نحو لم یذکر صدقة الفطر و قد

اتفقوا علی انه یأثم بترکها فالسنة المؤکدة بمنزلة الواجب فی الاثم این جواب

در جواب فتح القدیر است مخفی نماند که از قواعد مقرره علم اصول است و لا یلزم

نفی الدلیل نفی المدلول لجواز ان یکون له دلیل آخر در ینجا همین است باین

امکان مبین است صاحب بحر که این در جواب در وجه فتح القدیر نقل میکنند در صدد

کتاب تعریفات منصوص نیست ذکر مع ما لها و ما علیها عجب کفت و الذی

ظهر للعبد الضعیف ان السنة ما واظب النبی صلی الله علیه وسلم ولم یقترن بالانکار

علی من لم یفعله یکون انکا منته لا مع الترک فهی دلیل السنة المؤکدة وان کانت

مع الترک احیانا فهی دلیل غیر المؤکدة وان اقترنت بالانکار علی من لم یفعله

فهی دلیل الوجوب فافهم هذا فان به یحصل التوفیق بنا بر علی نقد سنت وکه در متن

ویکند انکار بر تارک آنها واقع شده است بنا بر تقدیر در این سنت باقی نخواهد ماند

بلکه واجب خواهد گشت موافق تحقیق بحر الرائق والمفروض خلافه و بر تقدیر باقی

ماندن بر تقدیر عدم انکار بر تارک سنت مؤکده قول الزم [?] خواهد بود و کراهیه

لازم می آید تقریر و سکوت و عدم انکار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اثم معاذ الله

واین باطل است بالاجماع در توضیح مذکور است عبارات المشروعات فبفعل الواجب

والمندوب مما یثاب علیه وترک الحرام والمکروه تحریما وترک الواجب

مما یعاقب علیه والثانی لا یثاب ولا یعاقب علیه و بعد یک سطر در آن مذکور

است فبفعل الحرام والمکروه تحریما وترک الواجب یکون من القسم الثانی

ای مما یعاقب علیه والقسمة الباقیة تکون من الاول ای مما لا یعاقب علیه

و بعد دو سه سطر در آن مذکور است فبفعل ما سوی الحرام والمکروه تحریما وترک

باستیعی الواجب بجوز الهاد ازینجا ثابت است که اثم مولد است بترک واجب فقط

و سنت مولد در علم واجب نیست در لزوم اثم بترک و مقدمه مسطور ثابت شده

چنانکه موعود بوده ظاهر گردید مبلغ علم مجیب مخصیب و اینکه قول او [illegible]

باشد باطل [illegible] در احادیث و در کلام الهی نیز تاکید

تمام باتباع سنن و وعید شدید بر تارک آن وارد گشته [illegible]

و لیشبه ما ذکرت بعض طریقه مسلوکه فی الدین نیز در شریع مستعمل است بر تارک

آن در دین مستعمل است و اکثر واجبات را الیس اکید تمام باتباع سنن و وعید

شدید بر تارک آنها بهر حالت وارد شده مراد از آن سنت بمعنی مطلق است لیس

تارک سنن بمعنی اخص در واجبات مورد وعید شدید که سابق بمحافظت تمام

بر خوانیم در واجبات و ترک سنن خود را قاصر دانند و حقیقت ابتداء اعتقاد

کنند در مرتبه اکمل قرار یابد از نظر بر اینکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر تارک آن انکار

نفرموده اند اگر ترک کند مستحق وعید شدید نخواهد شد و کراهت لازم می آید تقریر

بر معصیت [illegible] در صحاح وارد است قال علیه السلام

مرافقری

که سوای قرآن مجید از سنت آنحضرت ثابت شده باشد و عمل بآن واجب است

سنت غیر اشتغال آن و بجا آوردن آن مأمور به و عمل بموجب آن ثابت است

بعض کهنه نفس اراد بکتاب معنی غیر واجب است بلاشبه [illegible] بر همین مطلب

از کلام شیخ [illegible] که اکثر جا [illegible] سنت [illegible] نقل کنیم

در شرح مشکوة در ترجمه باب الاعتصام بالکتاب والسنة می نویسد ف

اصطلاح الاعتصام چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد آوردن است

بحقیت آن و عمل کردن بمقتضای آن بجهت آنچه در آن واقع شده و دور بودن از

بدعت و مذاهب اهل هوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی پیغمبر

مسلک و در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بران حضرت پیغمبر از آن

صلی الله علیه وسلم [illegible] واجب و مراد اینجا [illegible] سنت است [illegible]

و در عرف کتاب [illegible] مقابله این عبارت [illegible] و در ثبوت مطلب

کافی است در تلویح در معنی سنت مذکور است و هی فی اللغة الطریق و

العادة و فی الاصطلاح العبادات النافلة و فی الادلة هو المراد ههنا ما صدر

عن النبی صلی الله علیه وسلم غیر القرآن من قوله ویسمی الحدیث و فعله و تقریره انتهی

و غیر وی معاوده اهل حدیث سنت یعنی حدیث بکمال شهرت مستعمل است میگویند

رواه ابو داود فی سنته رواه الترمذی فی سنته رواه الاثرم فی سنته و علی

ذا القیاس پس مراد وجوب اتباع سنت اقتفا و حقیقت او است پس اگر ان سنت

سنت اخلاقی است ان عبادت [illegible] اگر امر است برای وجوب یا ندب یا اباحت

بهمین تفصیل و اگر ان عمل نباید کرد اگر نهی است برای تحریم یا کراهت تحریمی یا تنزیهی

بهمین تفصیل از نهی عنه اجتناب ورزید و بانکه قاعده مجیب غیر معیب تضلیل

کم هلال و لیس حق اتباع است لهذا احادیث و عبارت شفا و آیات قرآنی

ذکر یافت که ظاهر میسازد که اتباع سنن خود راست یعنی ترک سنت یعنی

عبادت ناقله مولد و غیره که موجب اثم است چنانچه سابق ذکر کرده و قال

الله مراد از اتباع غیر مراد لعنت [illegible] قال الله تعالی لقد کان

لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر

[illegible] در بیضاوی [illegible] تفسیر ابن [illegible] خصلة حسنة من حقها

مقتضای ایمان است و در امر اثبات سنت و بدعت نمودن و بی عذر ترک

کردن موجب عداوت کامله و سبب حصول غضب علیا است لیکن این

امر دیگری است و [illegible] ترک امر دیگر [illegible] قالوا و من

یطع الرسول فی سنته یطع الله فی فرائضه [illegible] یعنی هر که حقیقت

اعتقاد کند حقیت فرائض اعتقاد خواهد کرد چه هر دو از حضرت صلی الله علیه و

سلم ثابت اند نه آنکه هر که سنت را ادا کند فرائض هم ادا خواهد کرد لهذا عدم تلازم

صحیح است چه در ترک سنت حرج نیست بر خلاف فرائض چنانکه گذشته و در ترک

فرض حرج عظیم است و عمل هر دو یکسان نیست [illegible] سئل

سهل بن عبدالله عن شرایع الاسلام فقال ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم

عنه فانتهوا و قال الاسم تعدی معناه اطیعوا الله فی فرائضه والرسول فی سنته

[illegible] که اطاعت در سنت اگر بمعنی عمل بسنت است پس امر اطیعوا

در اینجا برای ندب خواهد بود و اگر بمعنی اعتقاد حقیقت سنت و تسلیم حقیقت

سنت است پس برای وجوب است بهر تقدیر منافی مراد مجیب است [illegible]

حدیث ... و ... مذکور است قال عمر بن عبد العزیز سن رسول الله
صلی الله علیه وسلم وولاة الامر بعده سننا الاخذ بها تصدیق لکتاب الله
واستکمال لطاعة الله وقوة علی دین الله لیس لاحد تغییرها ولا تبدیلها
ولا النظر فی رای من خالفها من اقتدی بها مهتد ومن انتصر بها منصور
ومن خالفها واتبع غیر سبیل المؤمنین ولاه الله ما تولی واصلاه جهنم
وساءت مصیرا انتهی ... که اکثر عبارات منقول ... غلط
و خطای کاتب بسیار و درین خطا است ... که ... منقول
... میباشد تصحیح مینماید و ... نقل میکند پس از هر کس
... باشد تصحیح عبارات او نماید مخفی نماند که ... عمل
بها تصدیق کتاب الله است چه کتاب الله ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ... است ... طاعة الله متحقق و قوة
دین او ... حاصل و تغییر و تبدیل او بدعت و ... و مقتدی سنت
مهتدی است و ناصرش منصور الله و خلاف کننده آن بدعتی و مستحق

وتحصیل تعلیم سنت والتفقه فی شریعته ومحبته اهل بیته واصحابه

ومتبعیه ومجانبة من رغب عن سنته وانحرف عنها وترتقا قاصر عن اعانت

حبه ولی النصیحة لرسول الله صلی الله علیه وسلم واجب علی کل مسلم وهی

تصدیق نبوته وبذل الطاعة له ونصرته حیا ومیتا واحیاء سنته با

جلب والذب عنها ونشرها والتخلق باخلاقه الکریمه وادابه الجمیله

و... بانکه آنچه تو ... صاحب شفا ذکر کرده ما بتوفیق الله ... برای

ما ... الحمد لله علی ذلک اللهم تقبل منا لیکن از ضعف غیر منتعب سوال آ

بعضی درین جماعت متحقق است که امر بالمعروف ونهی از منکر جهت ... انه

برای اعلاء کلمة الله ودین رسول الله صلی الله علیه وسلم جهاد با کفار می نمایند

ومفارقت اوطان واخوان خود را اختیار کرده شب وروز در عمل سنت

مستغرق اند واز بدعت بمراحل میگریزند وبا وصف اینکه گاهی بامر الزام

ونهی از نواهی ... نکشوده وشب وروز در حقوق تلقی اهل اسلام خصوصا

سادات کرام بر ... وامروهه وغیرهم کمر خود محکم بسته وبرای ... ظهور

اہل اسلام و تقویت و تائید اہل کفر و ارتکاب ظلام مسخ آیات قرآنی

و احادیث نبوی و روایات فقهی تحریف کرده فتوی‌ها بمهر خود و مهرها

خود درست کرده تا به هر وحشیان نوشتند که جهاد همراه سید احمد صاحب

ناروا است بلکه بر خود ایشان و اتباع ایشان العیاذ بالله واجب و فرض

تا آنکه اکثر ایشان در دار الحرب با اهل اسلام و مجاهدین مهاجرین کردند

کردند انا لله و انا الیه راجعون [illegible] از جمیع مستور

دلائل کردید که اتباع سنت نبی آخر الزمان بجمله ضروریات دین و شریعت

و ایمان است استخفاف و مخالفت آن استحلال آنها موجب کفر و ارتداد

اعاذ الله و جمیع المؤمنین منه و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

[illegible] آنچه گفته که اتباع سنت از ضروریات دین است که بمعنی آن نقو

نه آنکه اکثر اوامر آن سنت است من حیث هی سنت قبول کردن

آن ضروریست پس از صدق آنچه گفته نیست لیکن بحسب اصطلاح

مطلب او ادای سنت یعنی عبادة نافله مؤکده یا غیر مؤکده است که اداء [illegible]

ضم کردن کلمهٔ لا اله الا الله با کلمهٔ محمد رسول الله من جملهٔ ارکان دین و اساس ایمان و اسلام
است یا نه [illegible] که در ذکر سؤال سایل پرده تعجب باهم
در عبارت شما اختلاف دارند عبارت مجیب میرساند که خواهم آورد ان شاء الله تعالی
و عبارت مجیب بغیر حسب صورت که مرقوم شد باید دانست که ضم کردن
کلمه با کلمهٔ دیگر عبارت است از آوردن کلمهٔ ثانیه بعد کلمهٔ اولی بلا فصل پیش ایشان نیز
مضموم و اولی را مضموم الیها میگویند و نسبت ضم ثانیه با اضافه میکنند
و با اولی بواسطهٔ حرف جر مثلا میگویند ضم ثانیه با اولی ضم کرده شد یا عکس چنانکه
نحویان در تعریف اسناد میگویند ضم کلمه الی کلمه [illegible] الی را مسند الیه و دیگر
را که ضم ده مضاف شده مسند و همچنین فقها عبارت هم میگویند ضم سوره
با فاتحه واجب است و نمیگویند که ضم فاتحه با سوره واجب است و شک نیست
در تاخیر سوره و تقدیم فاتحه و سر درین آن است که در قول ضم اولی با ثانیه
ضم موجود است با معدوم و این غیر صحیح است و در عکس ضم معدوم با موجود و این
صحیح پس مفاد عبارت وی تقدیم ذکر کلمهٔ محمد رسول الله و تاخیر ذکر لا اله الا الله باین طور

که محمد رسول الله لا اله الا الله و این غلط وضع شریف است و در هیچ جا ثابت

نیست و چه جای از جمله ارکان دین وا نمیداند ایمان و اسلام چنانکه مجیب عصر نصیب

اعتقاد میکند و اگر او را پرسش تقدیم لا اله الا الله و تاخیر محمد رسول الله است از زبان

عبارت پس این خود اعتراف نخواهد شد بنا فهمی در عبارات محاورات

لغت معروف را و این تصرف های اوست در نقل عبارت سوال مذکور اکنون

چنانکه دانسته خواهد شد مخفی نماند که منشأ این سوال و جواب آنست که شخصی

[illegible] فرزی یکی را از علمای ربانی پرسید که چون موذن در خاتمه اذان بر لا اله الا الله

اکتفا میکند چنانکه موذن بران اکتفا مجیب اذان نیز به همان عدد اکتفا کند یا محمد

رسول الله را نیز بگوید آن عالم ربانی جواب داد که سنت همین قدر است که بر لا اله

الا الله اکتفا کند چنانکه موذن بران اکتفا نموده پس مفسدان دین ما و

شیاطین اولاد شهرت دادند که فلان عالم از کلمه محمد رسول الله منع میکند بعد

بعضی مردم این را نسبت سوال و جواب رساله بنده نمودند و بغرض شنیع افتادند

که جواب حق از اصل این سوال آنست که در مقام

و کلمه طیبه اسلام و تجدید ایمان وارد شده در آن ذکر هر دو معنی توحید و رسالت
مطلق در لفظ و اعتقاد ضرورست و ذکر هر جا بلکه در بعض جاها افراد یکی از
دیگری ضرورست و ذکر هر دو ممنوع بلکه موجب ملعونیت و اکراه است زیرا که در کلام الله
و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار جا ذکر یکی بدون اخر واقع است مثلا در
قرآن شریف هست محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار و قبل ازین لا اله الا الله
عمدا زیاده کرده محمد رسول الله تلاوت کند تا هم یکی با دیگری واقع شد زاید فی کتاب الله
خواهد شد و در حدیث ستة لعنتهم لعنهم الله لعنت برین شش کس وارد است
و همین حکم است زیادت کننده محمد رسول الله را در کتاب الله جائیکه جز توحید اکتفا
واقع شده و در بسیار جا در احادیث ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله واقع
است از انجمله کلمه تمجید است و از انجمله در باب فضل اذان و اجابت مؤذن
در حدیث انس مذکور است فسمع رجلا یقول الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی الفطرة ثم قال اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله
خرجت من النار فنظروا الیه فاذا هو راعی معزی رواه مسلم درین حدیث

ذکر

ذکر شهادت توحید است بدون ذکر شهادت رسالت و ازانجمله اصل اول

وآخر امامت است و باقی کلام خواهد آمد [illegible] جواب الصادق

و اتصال هر دو کلمه مذکور یکی با دیگری از روی لفظ و اعتقاد و خواص ضروریات

شریعت نبویه و از اهم المهمات ارکان دین و ابنیه اسلام و ایمان است

[illegible] که سؤال از ضم یک کلمه بکلمه اخری بود فقط نه از [illegible] و از ضم

مضمون یکی با اعتقاد مضمون دیگری پس ترتیب نظم مطلب موافق عبارت

نبود در جواب اعتقاد را نیز ضم کرد باید دانست که آنچه مستفاد و ظاهر از

عبارت مجیب است آنست که ذکر هر دو در تلفظ با هم از جمله ضروریات

شریعت است و عمده رکن و بنای اسلام و ایمان تا آنکه اگر کسی یکی را بدون

دیگری یا هر دو را بانفصال ذکر کند از شریعت بیرون میشود و عمده رکن و بنای اسلام

و ایمان او منهدم میگردد و حال آنکه منافی شریعت و اسلام و ایمان انکار

یکی یا هر دو است نه عدم ذکر یکی نزد ذکر دیگری اما آنکه در قرآن مجید و حدیث

شریف ذکر یکی با عدم ذکر دیگری بسیار آمده و نه ذکر هر دو با انفصال نیز الا که

متضمن وجوب شهادت توحید دیگر صفات ثبوتی و سلبی و صحت ملائکه و کتب
و دیگر کند و ذات اش شهادت رسالت بزبان آورد و اچنین کسے بیرون از شریعت
نخواهد شد و رکن اسلام و ایمان او منهدم نخواهد گردید منادی فعلیه البیان
بلکه ایمان او واضح و منفصل رد ایمان مکتفی بشهادتین است اری در مقام
بیان ارکان اسلام ذکر هر دو شهادتین مطلقا ضروری است و با فقط تفسیری
که در حدیث شریف مذکور است مندوب و در زمان او چنانکه بر عالم علم دین
مخفی نیست پس اگر غرض مجیب بیان قضیه مطلقه عامه است پس این مجید است
چه حاصل بطور قضیه مطلقه عامه این است که ذکر هر دو کلمه منجمله ضروریات شریعت
گاهی و منجمله ضروریات شریعت گاهی و عمده ارکان اسلام و ایمان است و وقتی
و عمده ارکان اسلام و ایمان نیست و فی و از بطور قضیه دائمه مطلقه است پس ان
خود غلط است [illegible] اما در تلفظ پس برای اینکه در حدیث
ضم و اتصال این هر دو کلمه در تلفظ کرده شهادت عبارت از همین است منجمله ایمان
ایمان و اسلام وارد گشته در صحیح بخاری است حدثنا عبد الله بن موسی قال

اخبرنا

والعین قبول است و در عرف منظور و مقبول بکمال اعتقاد و ما ان یجب کما ینبغی علوّ
رتبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرتبهٔ عزت جل شانه از افلاک بالا برون
و برتر لیکن بحسب فهم حق یابی بعیب کلام منقول خود تفصیله و بعبارته که
زیرا که از بیان رب العالمین جل شانه و بیان سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چنان ثابت میشود که هر جا هر دو نام مبارک در قرآن و حدیث مقترن
یاد کرده شد اند هر کس که نام مبارک حق تعالی یاد خواهد کرد نام آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نیز یاد خواهد کرد و هر جا که متعارف یافته شده متعارف یاد
نا کرده اند اگرچه در جاها از قرآن و حدیث هر دو اسم مبارک منفرد هم
آمده اند خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مقتدای علماء و اجلاء اعاظم
فرموده که در دو موطن نباید مرا ذکر کنند عند العطاس و عند الذبح حال آنکه
ذکر حق تعالی در بین هر دو موضع واقع است و در مختار در کتاب الذبائح مذکور است
قال علیه الصلوة والسلام موطنان لا اذکر فیهما عند العطاس و عند الذبح
و خاتم المحدثین و المفسرین شیخنا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز الدهلوی رضی الله

ذکرت فعلت الله و رسوله اعلم یعنی به جبرئیل فقال قال الله تعالی اذا ذکرت

ذکرت معی و ذکرک ذکری ازینجا که ذکر احد بالرسالة الا ذکر فی بالربوبیة

[illegible] که درینجا بابت رفعت ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

از جانب رب العزت جل شانه نه الحمد لله علی ذلک علی مراد و بعینه ذکری

بعینه الله تعالی است و این حقیقت کما عرفت [illegible]

و ازین مذکور است و ان من تعظیم الله تعالی انه قرن طاعته بطاعته و اسمه باسمه

فی قوله تعالی و اطیعوا الله و الرسول و فی قوله تعالی و آمنوا بالله و رسوله و فی قوله

تعالی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و فی قوله

تعالی فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی و فی قوله تعالی و من لم یؤمن بالله و رسوله

فانا اعتدنا للکافرین سعیرا و فی ذلک من الآیات الاخر هی غیره معدوده

[illegible] که درین کلام ذکر تعظیم و اکرام الهی است مر آنحضرت

را صلی الله علیه وسلم الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا اکثر و لله الشکر دائما مصیب غیر

مصیبت کلام [illegible] پس از ما سبق بوضوح ثابت

که اقران

را اقتران واتصال نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اسم حق تعالی در تلفظ معامله

ضروریات دین و مقتضای کتاب و سنت است [illegible]

که این کلام را تلفظ و فقد انکه جواب سوال داده ذکر نمود دو جواب از دو وجه

آنکه در بیان است امر است اول ضم کلمه رسالت با کلمه توحید در تلفظ دوم

ضم اسم سامی آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اسم مبارک رب العزت جل شانه

در لفظ سیوم ضم مضمون یکی با دیگری در اعتقاد و سوال صرف از امر اول است

وانرا ذکر کرده و هر دو امر اخیر که بی سوال از انها تعرض نموده و در خود

جواب هر دو ذکر یکی از انها اکتفا کرده واین خطا فاش است نزد محصلین

دوم انکه از اقتران هر دو اسم مبارک اقتران هر دو کلمه که کلام در ان است

اگر بتکلف مراد داشته شود پس میگوییم که بودن شئ ضروری از دین دو

معنی دارد یکی بمعنی فرض و واجب دوم بمعنی انکه علم بر بودن این شئ از دین

ضروری و بدیهی است تا انکه از انکار کفر لازم اید خواه ان شئ مباح بود و مثل آن

خاتم قصه مرابحه جان چنانکه در شرح عقاید جلالی مذکور است بر تقدیر اول وارد

وارد میشود وکذا انکار ضروری دین مخالف دین است مشترک در ضروری دین

یعنی ثانی چنانکه خاتم قصه برای جاہل [illegible] والمقولا

و اتصال مضمون این ہر دو کلمه در اعتقاد مسلمان عین ایمان و اسلام

است و تفارق یکی از دیگری در اعتقاد عین کفر [illegible]

که ایمان عین ذات و حقیقت عبارت است از تصدیق بما علم مجیء

النبی صلی الله علیه وسلم به ضرورة و تصدیق عبارت است از تسلیم باطنی و انقیاد

قلبی که از معانی و قبول او را تعبیر کنند چنانچه در کتب عقاید مفصل مذکور است و

اسلام گاہی بمعنی اعمال ظاہره می آید از شہادتین و صلوة و زکوة و صوم و حج

است و گاہی بمعنی ایمان پس تحقق ایمان را چند صورت است یکی آنکه ہر دو اعتقاد

را جدا جدا در دل بیارد مفصل بالاتصال دوم مفصل سیوم آنکه تصدیق کند

و اعتقاد کند بالجمیع آنچه معلوم شده بضرورة آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم

باز ہمه لیکن آنکه ہر دو اعتقاد مضمون ہر دو کلمه جدا جدا در دل بیارد متصل

یا منفصل پس عین ایمان و ذات او عبارت است از قدر مشترک میان

سه صورت مذکور در قول مجیب اتصال مضمون هر دو کلمه و اعتقاد عین ایمان
است خود احتمال است و دیگر سه صورت چنانکه ظاهر شد درست دوم از
قبیل اتحاد صفت موصوف یعنی هر دو مضمون با هم متصل در اعتقاد
با احتمال اول و دوم نشود که اتصال مذکور نه ذات ایمان است و نه لازم
آن زیرا که ایمان عبارة از تصدیق مذکور است و اتصال مذکور عین تصدیق است
و اتصال متحقق نمیشود تا آنکه هر دو اعتقاد جدا جدا بلا فصل یافته نشود
زیرا یک صورت تحقق ایمان است از سه صور مذکوره پس لازم نشد
بلکه کفر عبارة از عدم ایمان است با تصدیق و تحقق نقیض مستلزم عدم
تحقق نقیض دیگر است پس در صورت سوم بودن کفر ضد ایمان عدم ایمان آن
را لازم است بعد و در تفارق یک اعتقاد از اعتقاد دیگر نیز سه صورت
است یکی آنکه اعتقاد توحید متحقق شود نه اعتقاد رسالت دوم عکس
سوم آنکه هر دو اعتقاد یافته شود لیکن متفارق نه باتصال پس معلوم شد
که صورت عکس یعنی دوم کفر نیست بلکه واقع ل زیرا که اعتقاد رسالت

مستلزم

وشخصی از عالم ربانی پرسید که در اجابت آخر اذان کلمه محمد رسول الله زاید
باید کرد یا نه عالم ربانی جواب داد که سنت عدم زیاده است پس فوت سنت
موقوف منع زیاده با اتصال است و موجب عدم فلاح پس درینجا ضمنا مجیب
اعتراف کرد که در صورت وجود مانع مخالفت از اتصال نباید کرد و موجب
فلاح نباید دانست الحمد لله که بعد این سرور دین در خصوص این مسئله راجع
بحق گردید [illegible] پس اگر چنین انکار و مخالفت از مرد مسلم
بوقوع آید آن مرتد است بارتداد غیر معفو و در عذاب جهنم ابد الآباد خواهد
ماند بقوله تعالی کریمه ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر
سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا و اگر این مخالفت
و انکار از کافر اصلی بوقوع آید پس آنکه خود کافر است لیکن عذاب نکال
ارتداد سخت‌تر است از عذاب کفر اصلی در اشباه و نظایر مذکور است
المرتد اسوء حالا من الکافر الاصلی [illegible] که چنانکه از
انکار مرد مسلم مرتد میشود همچنین از تهمت کردن بر عالم مومنان و
خاص مسلمانان

بموصوف و مصدر بمعنی اسم فاعل پس چونکه مجرد تلفظ بود و کلمه طیبه مقدسه

بدون تصدیق در ایمان کافی نیست نه عین ایمان و اسلام بمعنی ایمان خواهد بود

و نه عین بلکه از لوازم است زیرا که شرط ایمان است نزد محققین و جزو رکن است نزد

دیگران بشرط مقارنه لفظ لیکن ذات بود و کلمه تلفظ با اجماع از آنکه بصفت

انضمام باشد یا بصفت انفصال چنانکه گذشت در تفسیر مظهری مذکور است

الایمان فی اللغة التصدیق کما فی قوله تعالی وما انت بمؤمن لنا و ذلک یکون با

لقلب بدون اللسان الا فی حالة الاکراه قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها

انفسهم وقال یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وقال الا من اکره وقلبه مطمئن

بالایمان ولا یعتبر التصدیق باللسان بدون القلب اصلا قال الله تعالی والله

یشهد ان المنافقین لکاذبون و عمده رکن اسلام است بر احتمال بودن اسلام

عبارت از اعمال ظاهره از شهادتین و صلوة و زکوة و صوم و حج

جواب از سوال پنجم اینکه انضمام محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله عین ایمان است و مانع از

انضمام کافر است که چون انضمام بمن ایمان است پس تمام

التمام

از جهت انکار است پس این با انکار عین کفر است و منع موجب آن و اگر منع برای بدعه

وجه بود باشد موجب کفر نیست بلکه گاهی موجب اجر و ثواب مثلا اگر شخصی

در آخر اذان و اقامت لفظ مذکور را ضم کند و منع شرع را تغییر دهد مانع وی

ضم کافر نیست بلکه موافق سنت و ثواب بود و همچنین هر جاکه در قرآن شریف

تحمید مذکور است عامی بنحو ایجاد لفظ شریف را زیاده کند بالضرور او را منع نماید

کرد و کریه را لعنت کننده موافق حدیث سنت لعنتهم لعنهم الله ملعون خواهد شد

و سالکت تمادی بر منع شیطان اخرس خواهد گردید و همچنین وجوه دیگر بسیار اند

پس مجرد منع بی انکار و اهانت و تخفیف نعوذ بالله من ذلک حکم بکفر مانع

نباید کرد و تکفیر و لعن چون محل رجوع نمی یابد بر گوینده و لاعن و بکفر عاید میشوند

معاذ الله چه شیعه نمانده که سائل و مجیب هر دو در استعمال لفظ الضام خطا کرده

اند چه ایشان لازم بود که لفظ ضم و بجای آن استعمال میکردند همچنین اغلاط

در نسبت استخفاص سب سوء اعتقاد است از حضرت امیر المومنین امام المسلمین

نایب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و لنعم ما قیل چون خدا خواهد که پرده کس درد

مبالغه می‌کنند و مشرکان بالای بوده [illegible] ایشان هیچ بهبود و کفره هنود هیچ فرق نیست
از آنکه ایشان نیز قایل بوحدانیت اند و منع از پرستش اصنام میکنند چنانچه علمای اسلام میگویند
که اگر شخصی اکتفا بکلمه لا اله الا الله کند مومن نیست و اگر محمد رسول الله هم گفت
مومن گشت اینکه در ضمن اثبات رسالت وحدانیت را باثبات رسانیده
مسلمین [illegible] که بالفرض اگر منع از عبادت اصنام باشند معاذ الله ما هم
عدم فرق میان مانع و میان کفره هنود بجهت قایل بودن بوحدانیت مانع و کفره هنود
وحدانیت و عدم اقرار به رسالت باطل است و قول عدم فرق موجب استبعاد
است چه وحدانیت که مدلول کلمه لا اله الا الله است بمعنی یکتایی در استحقاق عبادت
است یعنی نیست مستحق عبادت و معبود برحق بجز الله تعالی و باین وحدانیت کفره
هنود هرگز قایل نیستند و در عبادت پرستش بت را کافی دانند بلکه از وحدانیت
قایل اند یعنی منفرد بودن است در وجوب وجود و خالقیت ارض و سما
و مانند اینها که بجز منسوب اند و مجوس اکثر کفار نیز بوحدانیت اقرار دارند
قال الله تعالی فی کفار العرب و لئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله

وامثال اینها از آیات قرآنی لیکن این توحید آنیست مدلول کلمهٔ لا اله الا الله نیست

پس قول بعدم فرق علما کرده‌اید و آنچه خطا از لفظ است مبنی بر طلبایم مشتق نیست

در بجای لفظ میان مرادف بین لفظ در اداعت فی ذکر کرده است [illegible] مرید

ست از بخاری که از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حدیث جبرئیل حیث قال یا محمد

اخبرنی عن الاسلام قال الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله

الی آخر الحدیث و مروی است از بخاری و مسلم از حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام

الصلوة و ایتاء الزکوة و الحج و صوم رمضان و مروی است از بخاری در حدیث

طویل از ابن عباس رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وسلم اتدرون ما الایمان بالله وحده

قالوا الله و رسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله الی آخر

الحدیث و دیگر احادیث درین باب بسیار اند من شاء الاطلاع علیها

فلیرجع الی المشکوة [illegible] که از انجمله احادیث آمده اند

و صدقنا و قبول است بالراس و العین و لیکن حدیث ابن عباس مو با مطلب

قائم

خود خوش شنید پس امری را که از وی ناخوش باشد و خلاف و ضد مقصود خود گمان
انکار و چگونه از سبب مقصود خود مقصود تصور خواهد کرد و موجب تسلیم شده شکر
و کفران گذاشتن خود و کفر و شک در اینها خواهد بود و بسبب سو ادب بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم و بحضرت خالق رسالت پناه جل شانه واجب الانکار عز وجل نیز دنیا
و مخالفت از اتباع سنت دو معنی دارد یکی آنکه سنت که بمعنی طریقه مسلوکه فی الدین است
و اتباع آن عبارت از سلوک آن طریقه است پس در اینجا اتباع و سلوک منع کند
پس اینجا مانع اند نیست و منکر از دلیل دوم آنکه اتباع که بمعنی عمل و سنت که
بمعنی عبادت غیر واجب است کسی از وی عمل منع کند پس عمل که سبب منع
او وجهی شرعی داشته باشد مثلا اینقدر وقت نماز فجر باقی است که
دو رکعت حصه ادا توان کرد شخصی ادا میخواهد که سنت شروع
کند مردی متدین از این عمل است منع کرده گفت نماز فرض فجر بگذار
پس این مانع مذموم در شرع نیست بلکه ممدوح است در آن و یا آنکه کمال
اهتمام جهاد در پیش آمده که مقام ترک سنت یا تاخیر مکتوبات پیدا گردید چنانکه در غزوه

احزاب

در جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند مکتوبات را موضوع ساخته‌اند پس

در وقت شخصی باداء سنن و مندوبات قیام نماید مرد و معتقدین او را

از این قیام منع کنند ایشان مانع هم بی‌ادب سخت بلکه بی‌ادب اند پس منع

از اتباع بعضی مذکور علی الاطلاق از سنت نیست و نه موجب اهانت است و انکار

از ضروری دین اگر یکی از روی استخفاف اگر منع کند یا منع از روی حقیقت

سنت کند معاذ الله این مانع از دایره اسلام بیرون می‌افتد این است

جواب مسئله هفتم [illegible] جواب شکر کردگار در السنن اتصال

هر دو کلام مذکور در تلفظ و مواعظ از تعهد و اشتغال السنن و آداب آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و از امور موجب فلاح و نجات نزد السنن و بیست درین بیان آخر

از زمان و مقتبض است و در شأن وی علیه الصلوة والسلام چه حق عز و جل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای همین مبعوث فرموده که تا کسانی که اقتدا

وی نمایند و اجرای دین الله و تعظیم کلام آن شهادت آن محمد رسول الله

و توقیر وی صلی الله علیه وسلم نمایند باستعمال السنن و آداب و اعتقاد سازند

امور مرقومه را موجب فوز و نجات از عذاب ابد الآباد و محفوظ و مصون مانند

بمرتبه علیا رسند [illegible] که ایجاز موجب بسط تحریر

این سطور لیکن از ضعفان دین و ابروان ضیح یقین استفسار است که

این همه مناهج در کسانی متحقق است که کمر همت برای اعلاء کلمة الله چست

بسته شهید و ترجان و مال خود در جهاد فی سبیل الله بذل کرده و مسکنت

و در امر معروف و نهی از منکر مقام لا یخافون فی الله لومة لائم حاصل

کردند و یا در اشخاصی یافته میشود که عمر و قوة خدا داد خود را در دنیا [illegible]

صرف می نمایند و بزبان و تقریر و تحریر مخالفت از جهاد میکنند و هیچ معامله

عباد الله را باخذ رشوة فیصله می نمایند بلکه حق کردن ناحق و ناحق کردن

حق دیگر کاری ندارند [illegible] پس چونکه شخص از شهادة و

مذکوره و استعمال و تجدید سنن و اداب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض

کرد و از آن مخالفت ساخت و خلاف آن اعتقاد نمود پس غرورش

مبین و منغض آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردید و ضد توقیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و مناقض کلام الهی در بعضه متحقق گشت و منکر ضرورت رسالت دین کلمه حق
جل و علا که توقیر و تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر فرموده و استعمال ادب
سمن وی صلی الله علیه وسلم و شما را منکر بود امر حیث فلاح و نجاة گردانیده
در قول خود انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا به و تعزروه و توقروه
یعنی یا محمد ما ترا فرستادیم شاهد گواه بر تصدیق و تکذیب امت و بشارت
دهنده از ثواب بهشت و ترساننده از عذاب تا ایمان آرید ای مردمان بخدا و رسول وی
که محمد رسول الله است و نصرت وی کنید در اعلای کلمه دین الله و توقیر و تعظیم وی
بجا آرید بشهادت رسالت و باستعمال سمن و ادب وی علیه الصلوة والسلام
[illegible] که این معنی مقصود ماست و فرقه احمدیه خصوصا مجاهدین
و مهاجرین فی سبیل الله این کلمات بزبان میگویند و بجان اعتقاد کنند و
بارکان بجا می آرند و اهل نفاق این چنین کلمات را بکمال تشرف در طلاوت لسانی
در تحریر و تقریر بجا آرند و در لباس اهل ایمان می در آیند بلکه در زی علما خود را
بکمال تکلف جلوه گر میسازند تا آنکه یادگار مصداق این کریمه یافته میشوند و اذا

رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة

کما هیچ کسی را امر بمعروف ونهی از منکر نکردند وهمیشه در معاملات دنیا را بر آخرت

اختیار میکنند و از منع جهاد لسانی وسنانی ومالی وجانی و در هیچ کدام مجاهدین

وبستن بهتان عظیم چنانکه بر علماء اهل ایمان بسی بلیغ مینمایند و کتب

رسایل در منع و تنکیر بهتان مذکوره تالیف و تصنیف کرده جابجا و جابجا

شایع و ذایع میکنند و در حقیقت خود را شایع میکنند والله متم نوره ولو کره

الکافرون و نیز فرموده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله

و نیز فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول قال المفسرون واهل الحدیث فی معنی الآیة

ای اطیعوا الله فی فرائضه والرسول فی سنته

کلام متعلق این مقام در ماسبق باشباع تمام مذکور شد مجددا اینجا اعاده کرده

وما برگذشته حواله نمودیم در شفاء قاضی عیاض مذکور است

روی عن عمر بن عبد العزیز انه قال لیس لاحد تغییر سنة ولا النظر

فی رای من خالفها من اقتدی بها مهتد ومن انتصر بها منصور ومن خالفها

تبع

و زیاستن بر معنی چه پیست که مانع از ادای سنن و آداب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایمان شیاد دیده بیا جایز با النبی صلی الله علیه وسلم پسران خارج کردید از لست اصحاب
وجای بازگشت ایذا آتش دوزخ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل و من
میخند خلال دین [illegible] که عمده سنن و طریقه مسلوک در دین
و اولیه و افضل آداب سید المرسلین صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین امر
بالمعروف و نهی از منکر است و اقامت جهاد که ذروه سنام اسلام است بس
کدام کس مانع تواند شد از این امور خطیر بود اللهم اجعلنا من الذین یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الجهاد لیکون کلمة الله هی العلیا
[illegible] مسئله هشتم آنکه اهانت نبی آخر الزمان قولا و فعلا و ایما موجب
ارتداد و غیر معفو بلا قتل از ادای شریعت ثابت و متحقق است یا نی
[illegible] جواب اهانت نبی آخر الزمان و تنقیص وی علیه الصلوة والسلام
بهر طوری که باشد موجب ارتداد است و توبه از آن رافع قتل از وی از روی
شریعت نمی تواند شد [illegible] که در سوال هفتم و هشتم

خود سایل و خود مجیب زیرا که در نفس الامر میان مردم ایشان تحت هر دو سوال داخل
نیست ایشان می‌گوییم که اهانت تعلیق الحرمت که در آنست چه جای آنکه جناب مقدس
و مطهر ذات پاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد و این مسئله در اهل اسلام
بلا نزاع شایع و مشهور گویا از ضروریات دین شده است کما حاجت سوال
ندارد قایل سوال در ینجا آنست که کدام قول و فعل موجب اهانت است زیرا که ب
تعظیم که مشترک در اهل اسلام و اهل بدعت از علما و سفها انرا اهانت دانند
و اهانت را تعظیم چنانکه این قسم مردم نذر انبیا علیهم السلام و اولیاء کرام
بعمل می‌آرند در طعام و حیوان مذبوح نذر مخلوق را شرک میدانند اگر کسی
اهانت ایشان نذر را منع و رد که باتفاق حرام و بهتان در شرع است بلکه نذر ادا
مثل انبیا عم و اولیاء کرام نام نهند همچنین سجده و طواف بر قبور
بزرگواران بجا می‌آرند که کفر و حرام بالاتفاق در شرع است و اهانت تعظیم آن
بزرگواران قرار میدهند اگر کسی بنده خدا یا مرید رسول خدا صلی الله علیه
وسلم از این فعل حرام ممانعت کند منع وی را که عین تعظیم است اهانت میگویند

همچنین شخصی مثلا یک صنم ساخت صورت یک نبی قرار داد او را سجده و
تعظیم بجا آرد مرد مشهد نیز از آن ممانعت کنند آن ساجد را بلکه باید آن مرد نامی آن صنم را
بشکند تا این ساجد از کفر باز ماند و دیگران پیروی وی نکنند این اشتهار علما
آن مرد نامی را بسبب شکستن آن صنم مهین آن نبی قرار دهند و علی هذا القیاس
پس در مثل این امور تعظیم بعضی این اشرار بعض اهانت و اهانت [illegible]
انجامید بدگرد از بعض تعظیم غیره مجیب ازین سوال و جواب که مبهم ذکر
کرده القاء التباس و اشتباه بر عوام است که بنابر همین عوام جهل ایشان
و بیابت شیخ با تمام رسید بسیار باید دانست که درین سوال کلامی است
دقیق که ذهن ساده مجیب بدان نرسیده باشد یا آنکه ارتداد و سب
اهانت العیاذ بالله موجب دو مواخذه است یکی مواخذه اخروی که تخلید نار است
و این جزای کفر ارتدادی است که توبه از آن و رجوع باسلام رافع این جزا است
زیرا که اجماع بران واقع است که توبه سبب رفع عصیان است صغیره باشد یا کبیره
کفر و شرک باشد یا عصیان ایشان در حقوق الله در حقوق عباد دوم مواخذه

دفعه ما که قتال مرتد است و این جهاد از قبیل عبادت است و قتل وی بطریق حد است
پس از توبه حد ساقط نمیشود چنانچه در زنا و حقوق العباد چنانکه در کتب معتبره
حنفیه مثل شرح الفقه الاکبر و بحر الرائق و فتح القدیر و غیره مصرح است حاصل
آنکه از جهت قتل استیفای حق عباد است و از جهت تکلیف کرنا باقی ماند زیرا که
مقتولیت او بکفر موجب نجات اخروی نیست و از توبه نجات اخروی که مطلب ناز
است حاصل است و فرد مذکور مسئول باشد لیکن موجب مطلب بار نیست
و چون این شخص بصدق و اخلاص باز در اسلام داخل شده مشغول بحق
نبی الرحمة صلی الله علیه وسلم باید دید که در خصوص این حق باری چه معامله
در آخرت رود هر چند استحقاق عذاب وی نظر باین جرم شکی
نیست و قول سائل غیر مغفور و احتمال دارد یکی عدم عفو عند الله در آخرت
دوم عدم عفو عند الناس در دنیا پس حاصل سوال آنکه ارتداد دیگر او آخرت
عند الله عقوبت بلا قتل باز ماند یا که در دنیا عند الناس عفو نیست
بلا قتل از امانت ثابت میشود یا فی جواب هر دو اری و نعم الاجمالیه گفته

خواهیست عند بر احتمال اول وارد می‌شود که اگر کسی بر تقدیر لا قتل انا ما محکمند که
از بلاد و در آخرت عند الله عقوبت بقتل و اینچنین نیست زیرا که حرف
قتل موجب عقوبت فاعل در آخرت نیست و بر احتمال دوم وارد می‌شود
که این ظاهر است که در دنیا عقوبت بقتل بمقتضای الاکتفاء مذکور در حق قاتل کسیست
که عدم عفو در حق تمام است احتمال است عدم عفو در دنیا یا در آخرت
هر دو بلا قتل و هر سه باطل است زیرا که قتل بالا تو به موجب هیچ یکی از عفو
نیست علی قیاس با مر هر دو حکام ناس بجز یک احتمال نیست و آن عدم عفو
در دنیا بل قتل زیرا که تطارد عفو و عدم عفو نسبت بشخص کرده میشود که او را قدرت
عفو و مواخذه داده باشد و قدرت و حکومت حکام ناس حاصل نیست مگر در
دنیا اما در آخرت پس بجز حق تعالی دیگری را قدرت و حکومت نیست و هم اوست مالک
یوم الدین و بطلان این احتمال عنقریب گذشت و اینچنین نیست زیرا که اثر عفو
در دنیا بنفس مقتول ظاهر نیست بسبب موت وی پس همچنین در جنازه وی و کردن
تجهیز و تکفین وی قتل اخوان مسلمین میشود و همچنین در کسب وی و کردن کسب زده

در هیچ باب نمیشد بالاتفاق و همچنین تصرفات وی چهار قسم میشد بلکه
حکم وی مثل حال مومن میت میشد پس بر سائل لازم بود که میگفت که ارتداد او
معفو نیست بدون قتل و بدون توبه از اهانت ثابت میشود یا آن و بر این
تقدیر جواب شیخ بدفع قباحت جدا می‌کرد و حاصل جواب میشد که چون
قتل و توبه بود شایع‌تر است از ارتداد و عند الله در آخرت عفو کرده میشود و در دنیا
عند الناس کما لا یخفی باز میگویم که جواب مجیب مصیب با سوال مطابق نیست
چنانکه ظاهر است اگر سوال باین عبارت بودی که اهانت موجب ارتداد
است که توبه از آن دفع قتل می‌شود یا نی با جواب مطابق میشد لیکن سوال
در دفع توبه و قتل را دفع نیست [illegible] در شفا قاضی عیاض
مذکور است و یجب علی المسلمین توقیره و تعظیمه و اکرامه صلی الله علیه وسلم و لعنه
حرم الله تعالی اذیته فی کتابه واجمعت الامة علی قتل منتقصه صلی الله علیه وسلم
قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم
عذابا الیما و نیز در شفا مذکور است وجمع العلماء علی ان المنتقص له کافر

القبور فزوروها هذا الحديث من صحاح المصابيح رواه ابو داود وفيه تصريح بوقوع
النهي في اوائل الاسلام عن زيارة القبور لكونها مبدء عبادة الاصنام وكان
ابتداء ذلك الداء العضال في قوم نوح النبي عليه السلام كما اخبر الله تعالى
به في كتابه فقال نوح رب انهم عصوني واتبعوا من لم يزده ماله وولده الا
خسارا ومكروا مكرا كبارا وقالوا لا تذرن آلهتكم ولا تذرن ودا ولا
سواعا ولا يغوث ويعوق ونسرا قال ابن عباس وغيره من السلف
كان هولاء قوما صالحين في قوم نوح النبي عليه السلام فلما ماتوا عكفوا
على قبورهم ثم صوروا تماثيلهم ثم طال عليهم الامد فعبدوهم فلما كان
منشأ عبادة الاصنام من جهة القبور نهى النبي عليه الصلوة والسلام
اصحابه في اوائل الاسلام عن زيارة القبور سدا لذريعة الشرك لكونهم
حديث العهد بالكفر ثم لما تمكن التوحيد في قلوبهم اذن لهم في زيارة
ها وعلمهم كيفيتها تارة بفعله وتارة بقوله وذلك في الاحاديث الكثيرة
فبعضها في الاذن وبعضها في التعليم وفي بعضها بيان الفائدة اما التي

في الاذن فمنها ما روي عن علي عم قال اني كنت نهيتكم عن زيارة القبور
فزوروها فانها تذكر الآخرة ومنها ما روي عن ابن مسعود انه عليه السلام
قال كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تزهد في الدنيا
ومنها ما روي عن ابي هريرة انه عليه السلام قال كنت نهيتكم عن زيارة
القبور فمن اراد ان يزور فليزر ولا تقولوا هجرا الا التعليم
فمنها ما روي عن ابي هريرة انه عليه السلام كان يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر
ان يقولوا السلام عليكم يا اهل الديار من المؤمنين والمسلمين وانا ان
شاء الله بكم لاحقون انتم لنا سلف ونحن لكم تبع فنسأل الله لنا
ولكم العافية ومنها ما روي عن ام المؤمنين عائشة انها قالت
قلت لرسول الله كيف اقول يا رسول الله في زيارة القبور قال قولي
السلام على اهل الديار من المؤمنين والمسلمين ويرحم الله المستقدمين
منا ومنكم والمستأخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون ومنها ما روي
عن ابي هريرة انه عليه السلام خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار

مؤمنين وإنا إن شاء الله عن قريب بكم لاحقون ومنها ما روي عن
ابن عباس رضي الله عنه أنه عليه الصلاة والسلام مر بقبور المدينة فأقبل عليهم فقال
السلام عليكم يا أهل القبور يغفر الله لنا ولكم أنتم سلفنا ونحن
بالأثر فإنه عليه الصلاة والسلام بين في هذه الأحاديث فائدة
زيارة وهي أن الزائر ينتفع والأهل القبور أما انتفاعه
إلى نفسه فبتذكر الموت والآخرة والزهد في الدنيا والاتعاظ والاعتبار
أما العائدة إلى أهل القبور فالسلام عليهم والدعاء لهم بالرحمة والمغفرة
وسؤال العافية قال عامة العلماء هذا في حق الرجال وأما النساء فلا
يحل لهن أن يخرجن إلى المقابر لما روي عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه عليه الصلاة
والسلام لعن زوارات القبور وذكر في نصاب الاحتساب أن القاضي سئل عن
جواز خروج المرأة إلى المقابر فقال لا يسأل عن الجواز في هذا وإنما يسأل
عن مقدار ما يلحقها من اللعن فإنها لما نوت الخروج كانت في لعنة الله تعالى
وملائكته حتى تعود إلى منزلها وقد روي في الخبر أيما امرأة دعت إلى خرجت

تحفهما الشياطين واذا اتت القبر ليعلمها روح الميت واذا رجعت

يكون في عون الله تعالى ولا تكره حتى تعود الى منزلها وقد روي في الخبر

ان امرأة ودعت البنت بحيث لم تخرج من بيتها الا بعد مدة ثم بعد جمعة

عشرة وروي عن سلمان والبحرية انه عليه الصلاة والسلام رأت بنته

خرج من المسجد فوقف على الباب واذا بابنته فاطمة فقال لها

من اين جئت فقالت خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال لعلك

قبرها فقالت معاذ الله ان افعل ذلك بعد ما سمعت منك ما سمعت

فقال لو بلغت قبرها لم ترى رائحة الجنة فعلى هذا كل ما يروى في

الفصل من الرجال فينبغي ان لا يكون حظه من زيارته لها النظر اليها

كالبهائم بل ينبغي له اذا جاورها ان يسلم على اهلها ويخاطبهم خطاب الحاضر

وليسال لهم الرحمة والمغفرة والعافية كما تقدم في الاحاديث ثم يعتبر بمن

كان تحت التراب وانقطع عن الاهل والاحباب وانه حين دخل القبر

وابتلي ما يسأل هل اصاب في الجواب وكان قبره روضة من رياض الجنة

النصر وانه وقت العافية وان الدعاء عند الدير تقضى الكرامات وامثاله

اللهيعان وغير ذلك من الحاجات التي كان عباد الاصنام يسألونها من اصنامهم

فان اصل هذه الزيارة البدعية ماخوذ منهم وليس شيء من ذلك مشروعا باتفاق

علماء المسلمين اذ لم يفعله رسول الله رب العالمين ولا احد من الصحابة

والتابعين وسائر ائمة الدين بل قد انكر الصحابة ما هو دون ذلك بكثير كما

روى عن المعرور بن سويد ان عمر صلى صلوة الصبح في طريق مكة ثم راى

الناس يذهبون مذهبا فقال اين يذهب هؤلاء فقيل مسجد صلى فيه

رسول الله صلى الله عليه وسلم فهم يصلون فيه فقال انما هلك من كان قبلكم

بمثل هذا كانوا يتبعون آثار الانبياء ويتخذونها كنائس وبيعا فمن

ادركته الصلوة في هذه المساجد فليصل فيها ومن لا فليمض ولا يتعمد

وكذلك لما بلغه ان اناسا يقصدون الشجرة التي بويع تحتها النبي عليه السلام

ارسل اليها فقطعها فاذا كان عمر فعل هذا بالشجرة التي بايع الصحابة

تحتها رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكره تعالى في القرآن حيث قال لقد رضي الله عن المؤمنين

اذ يبايعونك

أقصدها بما يؤكد تحت الشجرة في ذلك كون حكمه فيها علانية ولقد جرد السلف الصالح
التوحيد وحموا جانبه حتى كانت الصحابة والتابعون حين كانت الحجرة
النبوية منفصلة عن المسجد إلى زمن الوليد بن عبد الملك لا يدخل عندها
أحد لا لصلاة ولا لدعاء ولا لشيء آخر مما هو من جنس العبادة بل كانوا يفعلون
جميع ذلك في المسجد وكان أحدهم إذا سلم على النبي وأراد الدعاء استقبل
القبلة وجعل ظهره إلى جدار القبر ثم دعا وهذا مما لا نزاع فيه بين العلماء وإنما تنازعوا
وقت السلام عليه فقال أبو حنيفة يستقبل القبلة عند السلام أيضاً ولا يستقبل
القبر وقال غيره لا يستقبل عند الدعاء بل قالوا إنه يستقبل القبلة وقت الدعاء
ولا يستقبل القبر حتى لا يكون الدعاء عند القبر فإن الدعاء عبادة كما ثبت في الحديث
المرفوع أن الدعاء هو العبادة والسلف الصالح من الصحابة والتابعين
جعلوا العبادة خالصة لله تعالى ولم يفعلوا عند القبور شيئاً منها إلا ما
أذن فيه النبي صلى الله عليه وسلم من السلام على أصحابها وسؤال الرحمة
والمغفرة والعافية لهم وسبب ذلك أنه قد انقطع عمله وتكاليفه

الا ممن يعد الدعاء والتشفيع لاجله ولهذا مشروع في الصلوة عليه من الدعاء له وجوبا
وجوبا او ندبا بالعلم الشريع مثل في الدعا للحي اما لما كان اذا قمنا الى جنازة ندعو له
او نشفع لاجله بعد الدفن اولى ان ندعو له ونشفع لاجله لانه في قبره
بعد الدفن اشد احتياجا الى الدعاء وله فضل على وقت لانه حينئذ معرض
للسؤال وغيره على ما روي عن عثمان بن عفان انه عليه السلام كان اذا فرغ
من دفن الميت وقف عليه وقال استغفروا لاخيكم واسالوا له التثبيت
فانه الان يسال وروي عن سفيان الثوري انه قال اذا سئل الميت من ربك
يتراءى له الشيطان في صورة ويشير الى نفسه اني انا ربك قال الترمذي بهذا فتنة
عظيمة ولذلك كان النبي عليه الصلوة والسلام يدعو بالثبات فيقول اللهم
ثبت عند المسئلة منطقه وافتح ابواب السماء لروحه وكانوا يستحبون
اذا وضع الميت في اللحد ان يقال اللهم اعذه من الشيطان فهذه سنة رسول
الله صلى الله عليه وسلم في اهل القبور نفعا وعشرين حسنة وسنة الخلفاء
الراشدين وطريقة جميع الصحابة والتابعين ومن بعدهم الى اليوم من اهل الصلاح

قوله

فلا يغتر الغبي قبل أنهم قصدوا بالزيارة الاستشفاع بأصحاب رسول الله صلى الله

عليه وسلم أحياء إلى الميت وأن المراد سؤال الميت والاستشفاع به

ليس بل الفتنة المذكورة فيما جاء عن ابن مسعود كيف إذا

فتنة يهرم فيها الكبير ويربو فيها الصغير تجري على الناس يتخذونها

سنة إذا غيرت قيل غيرت السنة قال ابن القيم رحمه الله وهذا من أعظم الأدلة

على أن العمل إذا جرى على خلاف السنة فلا اعتبار به ولا التفات

إليه وقد جرى العمل على خلاف السنة منذ زمن طويل فإذن

لا بد أن يكون شديد التوقي من محدثات الأمور وإن اتفق

عليه الجمهور فلا يغرنك إطباقهم على ما أحدث بعد الصحابة بل ينبغي

لك أن تكون حريصا على التفتيش عن أقوالهم وأحوالهم وأعمالهم

فإن أعلم الناس وأقربهم إلى الله أشبههم بهم وأعلمهم بطريقتهم

إذ منهم أخذ الدين وهم أصول في نقل الشريعة عن صاحب الشرع فلا بد

لك أن لا تكترث بمخالفتك لأهل عصر النبي صلى الله عليه وسلم إذ قد جاء

في الحديث اذا اختلف الناس فعليكم بالسواد الاعظم قال ابو شامة عبد الرحمن

بن اسماعيل المعروف بابي شامة حيث جاء الامر بلزوم الجماعة فالمراد

به لزوم الحق واتباعه وان كان المتمسك به قليلا والمخالف له كثيرا

لان الحق ما كان عليه الجماعة الاولى وهم الصحابة ولا عبرة الى كثرة

الباطل بعدهم وقد قال الفضيل بن عياض ما معناه الزم طريق الهدى

ولا يضرك قلة السالكين واياك وطرق الضلال ولا تغتر بكثرة الهالكين

قال ابن مسعود انتم في زمان خيركم فيه المسارع في الامور وسياتي زمان يكون

خيرهم فيه المتثبت المتوقف لكثرة الشبهات قال الامام الغزالي صدق

لان من لم يتثبت في هذا الزمان بل وافق الجماهير فيما هم فيه وخاض فيما خاضوا

فيه هلك كما هلكوا فان اصل الدين وعمدته وقوامه ليس بكثرة العبادة و

التلاوة والمجاهدة بالجوع ونحوه وانما هو باحترازه من الآفات والعاهات

اي بان علم من البدع والمحدثات التي تؤدي الى تبديله وتغييره كما تبدل وتغير

اديان الرسل عليهم السلام من قبل بسبب ذلك فعلى هذا ينبغي للمؤمن ان لا يغتر

يستدل

از ذهن مصنف غیر عجیب است از اعادهٔ شبهٔ سابقه حمل الفاظ مطلق بر عموم می‌بایست

بیان شقی باختصار ازین میگوییم که زیارت قبور یا با اقتران او با بدعت و خلو از

عدم آن بدعت است یا بالعکس یعنی اقتران بدعت و خلو از زیارت یا با اقتران زیارت

یا بخلو هر دو پس این چهار قسم گردید کلام مجیب اگر محمول بر ظاهر و عموم

باشد بر چهار قسم را شامل است و غرض از نیز سوال در تعمیم بود و لهذا

در سوال مذکور است که زیارت قبور بعینه مشرک بدعات مشهوره بود تقیید

را حذف کرده و زیارت مطلق تجویز را اطلاق او دید یا آنکه گفته شود که غرض

او از حذف قید ترک بدعات تقیید بفعل بدعات مشهوره است پس از این

این تقیید از اطلاق ظاهر بر یک وجه کرد که مطلق محمول بر شایع و متعارف

می باشد چنانکه مشتغلی [illegible] را بعضی محمول مطلق صرف [illegible] مطلق عرفی

مطلق الا بر غالب و متعارف پس حمل نخواهد شد بجز بر کار تقیید

ترک بدعات بلکه با نیت از مقید بفعل بدعات بود و تقیید اول را

مشخص کرده مطلق مراد مقید ثانی گرفته که غالب آن دیار و متعارف است

این

الحق هر دو قسم شرکی و غلو و حیثیت صرف جاهلیت که بعد از سنتهای بنی اسرائیل الخرافات

بعد حضرت صلی الله علیه وسلم در علما امور نا معلوم مشهور گردیده و از بیخ حال انکار

نمودن کلفت دیگر بنا بر حفظ دین و درستی شریعت لازم است که بطریق اولی

که غیر جایز است چه قسم اول در حق بندگان روا است بجهت عدم جواز

دعا و مسائل مراد ایشان سنت در زیارت قبور کفار و قبول ادعای ایشان

موجب دخول است تحت وعید [illegible] مستحق تلبیس [illegible] غیر

غلط و خطا است بلکه وجود انکار از دعای او انکار از تکرار و احکام [illegible]

[illegible] موجب دخول تحت بشارت و مدح و ثنای این کریمه خواهد بود

کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر ویسارعون

[illegible] علم بالصواب [illegible] اگر قراءة قرآن

و ادعیه مأثوره بر قبور اموات اهل اسلام جایز است یا نی

[illegible] که در خواندن ادعیه مأثوره درین باب بوقت زیارت

قبور بحکم مطلق اختلافی نیست بجهت ثبوت آن از سنت و عمل آنحضرت صلی الله علیه

و [illegible]

الثقات شود و نیز در فحوای عبارات واقعات قاضیخان و منقول مجیب
فرق ست زیرا که از عبارت واقعات صریح و بنقل اعتبار مردم با جلال
قاری و در فتاوی حمید الدین امر جوازت ثابت میشود و مذهب خود
قاضیخان معلوم میشود که بجواز قایل است مطابق امام محمد و مشایخ بلا
کراهت چنانکه قول امام اعظم [illegible] از عبارت منقوله مجیب جزم قاضیخان
بجواز قرائت قرآن بر مقبره معلوم میشود و لا یدل علیه فانه یجوز بدانکه سبب
وقوع وهم در بیان مجیب آنست که رجوع باصل فتاوی قاضیخان نکرد
بلکه بنقل آنچه از احیاء العلوم و فتاوی مذکور نقل کرده از شرح
الصدور آورده زیرا که ایشان جمیع زیادات از فتاوی در آن شرح مشروح
مذکور است در فصل قراءة القرآن للمیت او علی القبر و در لمعات او [illegible]
محتجا بان عبارت مصور و ما اختلفوا فی وصول ثواب القراءة
للمیت و چونکه طبیعت وی تعصب در دین و بدعتهای اهل اسلام
راسخ شده انتزاعت را مع دلائل آن جانب دیگر ذکر کرد و

بر بلاد

مخفی نماند که مدلول دعوی عبارت زیارت قبور ترک بدعات

مشهوره چند احتمال است زیرا که ترک بدعات مشهوره یا در کار

ادای سنت است یا ترک ابتدا در بدعات غیر یا ترک کل بدعات

غیر مشهوره است یا ترک ابتدا تیسیر این چهار احتمال بر آمدنی

از ینها که بادای ادای سنت و ترک بدعات مشهوره و غیر مشهوره

است جائز نیست چه قسم احتمال نا جایز و نا روا نیز که ادای

ادای سنت با ترک ابتدا که ترک بدعات غیر مشهوره است

پس ناروا بودن شق ظاهر است با ترک ادای سنت و ترک بدعات

مطلقا در زیارت قبور میسر نیست که ادای سنت نکرده است

دوم آنکه اینچنین زیارت مثل طواف بیانم عبث خواهد بود

اب منی در رحم صورت نطفه را میگذارد و بعد اربعین ثانی صورت علقه بسته میشود

و بعد اربعین ثالث کسوت مضغه در بر کرده یعنی بعد چهار ماه سرفراز بنفخ روح میشود

و از کلام حکما معلوم میشود که بعد از انعقاد نطفه در رحم شروع بعلقت

مینماید تا هفت روز تمام شود بعد بمضغه میگراید و در [illegible] روز دیگر بکلی

مضغه کامل میگردد و تمام ایام مضغت مستعد صورت حیوانی میشود و در [illegible] روز

دیگر بعد از [illegible] روز [illegible] تمیز ذکوری و انوثی و اعضای اصلی تمام میشوند و در [illegible] روز

دیگر بکلی [illegible] اعضا و مجاری و مفاصل خلقت تمام خلقت می بود شد

و بالجمله قبل از آنکه یک چله کامل گوشت شود [illegible] مراتب [illegible] تمام خلقت

می نماید و ظاهر است که چون خلقت تمام شد بنا بر [illegible] یعنی گذشتن چهار ماه

نفخ روح نموده باشد بلکه داود انطاکی [illegible] گفته [illegible] یعنی اطبا [illegible] جواب از النفخ بکون

بعد سبعین یوما پس وجه توفیق کلام شرعی و حکمی چیست اگر کسی بگوید که حاجت توفیق

نیست بجهت عدم تدافع زیرا که در کلام اطبا تصریح است باکثریت حکم و نفی ما علیه آن [illegible] و مراد

صاحب شرع [illegible] بیان حکم بعض افراد است کما یشعر به لفظ احدکم فلا منافاة جواب گوییم

که علوم

که کلام افصح الفصحا علی الحصر که بهشت داعوت الموفا بحقایق الاشیا ابدو
نفی اقلیت واجب است حمل او بر کلیت یا اکثریت و بر هر دو صورت ثانی ظاهر
است و دلالت لفظ اعادکم بر اقلیت ممنوع لعدم قرینة البعض فیحمل علی الاستغراق
سیاق به کثیر بیشتر مثال البتی امیدوار لطف خفی و جلی محمد حسین علی عفی الله عنه و توجه
که بیان تدقیق کلامین موقوف است بر تمهید چند مقدمات مخفی نماند که اهل اشتباه
عرض البلد آنکه معتدل است فیها الاستوی که نام یعنی بست و سه درجه و چهل و تسعه دقیقه
منتهای اقلیم اول است یعنی بست درجه و بست دقیقه بیان کرده اند جغمینی در متن
و شارح جغمینی و تذکره اولی الالباب داود انطاکی مصرح است پس بنا معتدل
و حوالی آن واقع مبادی اقلیم ثانی است و هم شیخ مرحوم مسطور تصریح کرده
که اهل مبادی اقلیم ثانی اکثر النفس و اهل اواخر این اقلیم بقدر الرطوبة و حرارة
اعتدال است و نیز در تفصیل مد تکوین جنین چنین قاعده بیان کرده اند
فعل حرارت که سریع است از برودت و رطوبت اطول است مر فعل را از
یبوست تا آنکه اگر زوجین هر دو در سن صبوت و نمو باشند در زمان هنگام علوق شود

سرعت در تخلق صورت جنین خواهد بود پس از برای کذکورت احرارت ازانوثت
کم از این علوق ذکر باشد سرعت زیاده تر خواهد بود و نظر بما سبق بیشتر از مثل علوق
از انثیا و حالت رطوبت نا در ربیع و شمال معتدل باشد سرعت بسرعت زیاده
خواهد شد و همچنین وقتیکه اتفاق امور مذکوره بزمین ربیع افتد و بلد جنوبی
حال قوت سرعت در تضاعف خواهد بود در صورت اضداد امور مذکوره
ابطوء کلی خواهد بود و قس علیه حال اولاد ساطه و شتائی و ذکور و بغداد مانند سلام
تر و زمان صیف و بلاد شرقی در غایت سرعت اند پس نظر بغایت سرعت امور
مذکوره ذات صورت جنین در ابطور خواهد بود و قس علیه العکس کلیاً و جزئیاً

پس از این مقدمات معلوم شد که حرمین شریفین نظر بعرض البلد و بغداد
مانند عسل و تمر و شعیر و غلبه یبس صیف و بودن ترتیب رملی و جبلی
در غایت یبس واقع خواهد بود پس از تمهید مقدمات مذکوره هر آنکه آن
سرور کاینات علیه افضل الصلوة والتحیات مبعوث برای تتمیم مکارم اخلاق
و مرسل برای ارسال خلایق ببارگاه خلاق شده بودند برای تبیین

حقایق

انرا بیان نکرده اند و هر چند در این مقدمه تبیین بعض جراحات از مختلفات مخبر صادق
صلعم ذکر کرده شد لیکن منافی نیست از جهت آنکه مقصود بیان عدم مزاحمت
اقوال اطبا است با قول صادق و عدم مزاحمت این اقوال با وجود بقای مقتضای
کلام افصح الفصحاء و اعرف العرفا بحقایق الاشیاء که بیان طبیعت و با التزام
دلالات عربیت که خطاب با ایشان واقع شده ثابت گشته پس حاصل اینجا آن
آنست که اقوال در موضوع این شی دو گروه اند یکی گروه اعظم که علمای اهل حرمین اند
و کلام علما مخصوص است باین گروه اعظم و دیگر گروه اقل که اهل حرمین اند و ما یتبعهما
کلام قدسی نبوی مختص است بحال ایشان اگر کسی گوید که طبیعت و اکثریت می باید
که بنظر جمیع اقالیم باشد چرا که خطابات شرع عام می باشد میگوییم که این عموم
در احکام شرعیه ضروری است و اینهم بر تقدیر ابطال خصوص است و ما نحن فیه از احکام
شرعیه نیست و نیز دلیل خصوص که عبارت از همین است با وجود عدم اقتضاء مقام
تعمیم احوال بکافه انام ثابت پس عام نخواهد بود و نیز دافع که در تعیین زمان نفخ روح
در ظاهر معلوم میشود مدفوع است بانکه مراد اطبا نفخ روح طبیعی است و مراد صاحب شرع عم

نعم مرجح از آنکه لا صحیح به الاطباء المحققون ... دوم اطلاع احتمال دارد که مضمون
حدیث شریف نظر با آثار افراد نوع انسان بوده باشد زیرا که صاحب شرع علم اعلم
است با حوال کائنات و قول اطبا مرجح نمیشود زیرا که محققین اطبا تصریح
کرده اند که تعیین مدت تکوین جنین که در قول اطبا گذشته است نظر به نطفه معتدل
مطلق است یعنی معتدل در حرارت و برودت و یبوست و رطوبت که
از اسباب داخلی و خارجی حاصل میشود و شک نیست که اینچنین معتدل
غایت قلت و ندرت است و ازینجا معلوم شد که حکم کردن محمد اکبر ارزانی بالقریب حکم
صحیح نیست و دلیل دیگر بر عدم اکثریت این کلام آنست که خود گفته جنین در دو ثلث
ایام تمامی خلقت خود حرکت میکند و در سه چند حرکت خود بدر میکند پس تا ...
شد که اغلب اوقات خروج جنین ماه نهم است پس بقاعده مسطور لازم آمد
که در سه ماه حرکت کرده باشد و در یکنیم ماه که چهل و پنج روز است خلقت جنین
خواه ذکر باشد خواه انثی تمام شده باشد بخلاف اکثر در حال آنکه گفته خلقت طفل
تا چهل روز تمام میشود بلکه از کلام تفصیل ایام حالات او معلوم میشود که در ...

هفت

و هفت روز تمامی خلقت جنین منتهی میشود و گفته‌اند این حکم اکثری است
با آنکه بقاعده مسطور موافقت ندارد و این قاعده هم بنا بر بیان ما وارد نمیشود
که کسی گوید هرگاه در نه ماه و در عرض ششم غالب است که باید در روایت چهله
دوم خلقت جنین تمام شده باشد و این مخالف حدیث شریف است مگر آنکه
ما میگوییم که این حکم ما بنا بر آنست که مخصوص معتدل مطلق باشد چنانکه تفصیل
مدت تکوین مختص است با آن اکثری گوییم حقیقت مدت تکوین معتدل که اطبا بیان
کرده‌اند معلوم شد که معتدل را دو طرف متضاد ضرورست چنانکه
طایفه اول از آن این را مدت تکوین زاید تر از مدت معتدل باشد و این
در حدیث شریف مبین نشده پس میباید که طایفه دیگر که طرف
متضاد طایفه اولی واقع اند در کمتر از مدت معتدل متکون شوند
و ازین بیان لازم آمد که مضمون حدیث مقدس اکثری هم نباشد و هم حکم
صاحب مفرح القلوب با آنچه حکم مدت صحیح شد نیز که مراد آن باشد
که در اکثر از مدت مفصله تجاوز نمیشود و این مدت مفصله منتهای مدت ا

وطرها اکثر افراد انسانی و بشر کیفیت مزاجیکه بوده هر فرد معتدل باشد
پس هر یک طایفه که بیک جانب از نقطه معتدل واقع اند عدد انها نسبت
بمعتدل کمتر خواهد بود و همچنان عدد طایفه ثانیه که بطرف دیگر واقع باشد
را بیتر و عدد افراد این طایفه ثانیه فقط کمتر از عدد مجموع طایفه اول و معتدل است
الا علی الخصوص بسببیکه هر فرد مخصوص بمزاج خود باشد و فرد دیگر را آن
مزاج ممکن نباشد چو الغرض اینکه مزاج معتدل را که عبارت از وسط است طرفین نصفین
متساویین و عدد انسبا طرفی ضروری است البته لیکن در تجویز عقلی نه در وقوع
خارجی مثلا هفت مراتب مزاج فرض کردیم پس مرتبه ثالثه مرتبه معتدل است
وتحقیق اثنین در طرف اول و اثنین در طرف آخر باعتبار تصور ضروری است
ولازم نیست که همه مراتب خمسه متحقق باشند بلکه جایز است باعتبار عوارض
و طواری که بعض نقطه از طرف اول و جمیع مراتب از طرف ثانی موجود شوند
بالجمله حسب تشریح علم اعلم است باحوال موجودات و ممکن است که جمیع افراد انسانی
که بدرجه فعلیت رسیده و خواهند رسید اکثر اینها بعد تکوین مبین حدیث اقدس

یعنی در اربعین ثالث استحالات از حیوانیه واقع میشوند چنانکه محققین اطبا
تصریح کرده اند که بعد از ستین قوة حیوانیه متولد میشود و بعد تمام مایة استراق یعنی
مانع میگردد لیکن حرارت غریزیه است بعد انقضای عشره و بعد تا عشرین مائة
ضعیف میباشد مانند حس و حرکت کسیکه بین النوم والیقظة باشد و در
اتمام اربعین ثالث حیوانیت تام و کامل میگردد و در حدیث شریف نیز بچنین
وارد شده از مرتبه ثانیه که مرتبه نباتیت و وسط مراتب ثلث است بعلقیت
تعبیر واقع شده و کلام جواهر انتظام ثم یکون علقة مثل ذلک بملاحظه اگر نباتیت
چنانکه مرتبه وسطی است مابین جمادیت و حیوانیت بجنین علقیت در وسط آ
میان نطفیت و مضغیت یعنی استحالات مرتبه نباتیه که بقوت طبعیت تعلق
دارد در اربعین ثانی واقع میشود چنانکه محققین اطبا تصریح نموده اند که در شخص
معتدل بعد از خمس و ستین ابتدای تغذی بدم و تکون عروقات مانند لحم میشود
و تا راس ثمانین فیضان قوة طبعی و روح طبیعی که تغذیه و تنمیه و البته ازو است
تمام میگردد و تعبیر مراتب ثلثه نطفیت و علقیت و مضغیت موافق تکلموا الناس

علی قدر عقولهم واقع شده زیرا که مخاطب آنحضرت صلعم با کسانی بود که مهارت حکمت
و اصطلاحات حکما را کم دیده بودند پس برای تفهیم ایشان بمحاورات اهل لسان تکلم
نمودند پس کسیکه واقف اصطلاحات حکما است ما بین کتاب و محاورات عبارات
متعارفه اهل لسان تطبیق خواهد داد والله اعلم بالصواب و تمت تمام الکتاب